

دکتر اسدالله حمیب

دستور زبان فارسی

دری

ناشر: هدایت حمیب

شناسنامه کتاب

دستور زبان فارسی دری

مؤلف: داکتر اسدالله حبیب

ناشر: هدایت حبیب

گاه چاپ: ۱۳۸۸

جای چاپ: مرکز نشر انفورما پرنٹ

اودرین 2 بورگاس بولغاریه

ISBN:978-954-8468-29-9

عنوانها

- پیش نوشتاری بر این دفتر ۳
زبان (بخش تمهیدگونه)
تیره شناسی زبانها و بحثی در پیرامون زبان دری
تعریف زبان ۶
تاریخواره زبانها ۸
زبانهای هندواروپایی ۸
خانواده سام و حامی ۹
خانواده زبانهای اورالی یا فین اوگریایی ۹
خانواده زبانهای آلتایی ۱۰
خانواده زبانهای سومری و عیلامی ۱۰
خانواده زبانهای هندوایرانی یا آریایی ۱۰
زبانهای هندی ۱۱
زبانهای ایرانی ۱۱
دوره باستان ۱۲
زبانهای دوره میانه ۱۵
زبان دری و آثار ادبی آن در چارچوب دوره میانه ۱۷
سه موضوع بنیادین دستور زبان ۲۶
واج و واجشناسی زبان دری ۲۷
انواع واج ۲۸

- واجه‌های هجاساز ۲۸
 همخوانها ۲۹
 واکه‌ها یا صایتها ۳۰
 الفبا یا گرافیمهای زبان دری ۳۲
 واکهٔ مرکب یا دفتانگ ۳۳
 همخوان مرکب یا کلستر ۳۴
 واجهای تغییرمعنا ۳۴
 صرف یا واژه‌شناسی ۳۷
 واژه‌های وارسته یا مستقل ۳۷
 اسمیه‌ها ۳۷
 اسم ۳۸
 ضمیر ۴۹
 صفت ۵۳
 عدد ۶۲
 گروه فعلها ۶۸
 قیدگونه‌های آن ۹۴
 مفعول ۹۹
 فرقه‌های اسم، صفت و قید ۱۰۱
 ترکیب در زبان دری ۱۰۲
 واژه‌های وابسته یا نامستقل ۱۰۵
 نحو یا جمله‌شناسی در زبان دری
 جمله‌چیست ۱۲۳
 عبارت ۱۴۳
 گفته ۱۵۰
 کتابنامه ۱۵۲

پیش نوشتاری براین دفتر

از چند سال گواه بودم که در غربت سرای غرب ، مردمی به آموزش دستور زبان فارسی دری احساس نیازمندی می کنند و یا برای درست دریافتن رازهای زبان کشور میزبان، می پندارند که خوب تر خواهد بود اگر از چگونگی ساختاری زبان خویش ، کمابیش آگاهی داشته باشند و مگر هرچه می جویند ، کمتر می یابند . بنا برآن گفته ها و این انگیزه ها ، هرگونه که بود، این نوشته را آماده کردم.

درنگارش این دستور زبان ، از نوترین کتابها که بر دیدگاههای نو زبان شناختی تکیه دارند ، سود جستم و نکته های تازه و نامکرر نیز که دست آورد درنگها و دریافتهای پژوهشهای ادبی چندین ساله ام بود ، درجایی ، افزودم . پندارم که از دیده خواننده آگاه نهفته نخواهند ماند .

از این گفته نباید چنان گمان برند ، که مولف به هستی کمی و کاستی درکار خویش باور ندارد. نه ، چنان نیست . این جا ، تنها به چگونگی شیوه تالیف اشاره داشته ام و نه فراتر از آن .

طرح مقدماتی این نوشته پیش از این هم به پیمانۀ کوچک انتشار یافته است .

آرزو مندم که این نامه ، به کمک صاحب نظران و آگاهان این عرصه پیرایش یابد و خواندنی تر شود .

- بحث زبان را چنان بازنوشتیم که به پرسشهای باب روز پاسخ گفته شود.

۲ - در مباحث فعل ، عدد و ضمایر ، بانگ‌رش به زبان دری امروزی ، چنان که در واقعیت نوشتار و گفتار هست ، صیغه ها و ساختارهای صرفی تازه جا دادم ، مانند : صیغه آغاز فعل ، ضمایر وصفی ، عدد مبهم ، پایه های قید ، قید عادی و قید برتررا ، که تا کنون در هیچ کتاب دستور زبان دری و دستور زبان فارسی نیامده نخستین بار در این دفتر می خوانید .

۳ - در برابر ساخت و تلفظ بعض واژه ها ، ساخت و یا تلفظ متفاوت گفتاری آن را نیز نوشتیم .

۴ - در چند جای ، کنار واژه های تازی ، واژه های دری نهادم ، از ساخته های دیگران ، مانند :

گوینده ، شنونده ، دیگرکس ، فعل گذرا (= فعل لازمی) ، فعل ناگذر (= فعل متعدی) ،

از ساخته های خود: واژه های وارسته (= کلمه های مستقل) ، واژه های وابسته (= کلمه های نامستقل) ، شماره (= عدد) ، شمرده (= معدود) و دیگر ها . بازسه نکته دیگر را با تأکید باید یاددهانی کنم که :

یکی ، کلمه یا واژه نه به معنای شناخته در دستورهای قدیم ، بل به معنای مورفیم در این کتاب به کار می رود. بنابراین بحثهایی درباره کلمه های مستقل و نامستقل نیز جایگزین شده اند. پس بنا بر تعریف نو کلمه مجموعه چندفونیم است که معنای لغوی یا دستوری داشته باشد.

هر چند میسر بود که کلمه را به مثابه واحد زبانی دارای معنای لغوی مستقل کنار گذاشته واژه مورفیم را در بحث صرف زبان به کار برم ؛ مگر با استفاده از منطق تحول پذیری زبان و رواج برخی از کتابهای ی جدید، واژه و کلمه را به معنای مورفیم به کار بردم .

دیگری این که چون تشریح پاره های زبان بر پایه های زبانشناسی استوار است از کاربرد اصطلاحهای لاتین نمی شد دوری گرفت. این

وضع را نباید گواهی آن گفته ساده لوحانه پنداشت که پیشینیان دستورزبان ما را از روی زبان عربی می نوشتند و امروزیان از روی زبانهای اروپایی می نویسند. درست این است که این بحثها از تشریح زبان مطابق قاعده های زبانشناسی فراهم شده اند. در آغاز بحث تاریخی گونه زبانها و شرح اصطلاحهای زبان شناختی ، که به دستور زبان ارتباط ندارد ، برای آماده کردن ذهن خواننده آورده شده اند .

این بخشها کمک خواهند کرد تا خواننده، بی نیاز از برگ گردانی دیگر کتابها ، با آمادگی بیشتر ، برمسایل دستورزبان مشغول شود . چنان که باری ، پیش از این نیز اشاره کردم ، از خوانندگان گرامی نیز خواستگارم که موشکافانه به این رویه ها بنگرند و مولف را از گفتنیهای اصلاحی شان برخوردار سازند .

داکتر اسدالله حبیب

هامبورگ ۲۰۱۰ م

زبان (بخشی تمهید گونه)

تیره شناسی زبانها و بحثی در پیرامون زبان دری

تعریف زبان :

انسانها با زبان یکی با دیگری رابطه برقراری کنند و زبان مجموعه صداهاست . صداهایی که انسانها برای برقرار کردن رابطه با دیگری می کشند پراکنده و بی شباهت با همدیگر نیستند . صداهایی که زبان را می سازند با هم شباهتهایی دارند و دارای نظم استند. گذشته از آن خصوصیت دیگر زبان این است که در داخل نظام زبان چند صدای علامه یی را می سازند. طور مثال کسی می گوید : گرگ ! کلمه گرگ که از چند صدا ساخته شده است ، یک علامه است . ذهن شنونده با شنیدن آن علامه به فکر حیوانی درنده می افتد.

پس زبان یک نظام یا سیستم علامه هاست . علامه ها را سمبولها یا نمادها هم می گویند. از خود ببرسیم که چند میلیون نفر با شنیدن کلمه گرگ به فکر آن حیوان درنده می افتند . پس همان شمار آدمها در قرارداد شریک استند که با شنیدن « گرگ » به فکر آن حیوان باید بیفتند و همان آدمها یک جامعه لسانی را تشکیل می دهند . اکنون می گذرم به تعریفها :

زبان یک سیستم علامه ها یا نماد(سمبول) های قرار دادی صوتیست که در یک جامعه لسانی برای مفاهمه به کار می رود .

سیستم یا نظام system:

کلیه واحدی را گویند که هر جزء ساختاری آن وظیفه مشخص در تداوم هستی کل داشته جزء ها در رابطه و تأثیر متقابل قرار گرفته باشند .

علامه ، نماد یا سمبول :

هر چیز که غیر از خود معنای دیگری نیز داشته باشد ، علامه ، سمبول یا نماد نامیده می شود . مانند نشانه های ترافیکی که هر کدام هم نقشی است و هم معنای دومین یا معنای معنا دارد .

چراغهای رفت و آمد چهار راه را در نظر بگیریم .

چراغ سبز هم دارای رنگ سبز است و هم اجازه رفتن معنی میدهد . یا چراغ سرخ ، گذشته از آن که چراغیست داری رنگ سرخ ، معنای بایست را نیز می رساند .

یا زمانی که سر را به راست و چپ می جنبانیم، این حرکت هم سرجنباندن است و هم معنای نی میدهد . پس یک سمبول است . همانگونه که سر را به بالا و پایین حرکت بدهیم ، هم نوعی حرکت سر است و هم « هان » معنی میدهد . این هم سمبول شمرده می شود . اشاره های ترافیک ، آرمها و نشانه ها و آواز هایی که معنای خاصی برای مردم دارند ، مانند هارنهای موتر های امبولانس و پولیس و آتش نشانی و بسا حرکت های معنی داری که هنگام سخن گفتن انجام می دهیم ، همه سمبولهای شکلی، رنگی یا آوایی اند . هرواژه بی که بر زبان می آوریم یک علامت یا یک سمبول است . می گوئیم سنگ . مجموعه چند صداست که شنیده می شود . همه می شنوند مگر ذهن بعض مردم با شنیدن آن متوجه شیئی مس شود که در بیرون ذهن هست . آن شی را مدلول واژه سنگ می گویند و خود واژه سنگ را دال می نامند و رابطه دال و مدلول را دلالت می نامند .
قراردادی :

قرار دادی بدین معنا که وقتی که واژه درخت را بزبان می آوریم ، کسی که از جامعه لسانی دری زبان است زود به یاد چیزی می افتد که غیر از کلمه درخت است . و همه افراد این جامعه تنها به فکر

همان چیز می افتند ، نه غیر از آن . این وضع نشان میدهد که نامیدن چیزی معین با واژه درخت بین افراد جامعهٔ لسانی دری زبان صورت قراردادی دارد .

صوتی یا آوایی :

سمبول های زبان با آوا ها بیان می شوند و مخاطب آنها را می شنود . از همان مجموعه های آواها واژه ها ساخته می شوند ، که به شی یا مفهومی اشاره دارند و یا وظیفهٔ دستوری ویژه یی را در ساختار زبان اجرا می کنند ، که در بحث واج شناسی و واژه شناسی بیان خواهد شد .

در پهلوی زبان گفتاری عادی ، زبانی هم هست که آدمان گنگ به کار می برند ، آن زبان هم سیستم سمبولهای قرار دادیست بین جامعهٔ گنگ ها و کسانی که آن را فرا می گیرند ، مگر سمبولهای آن آوایی نیستند . شاید بتوان اشارتی یا تصویری نامید .

واژهٔ زبان تنهابه زبان گفتاری دلالت دارد که زبان نوشتاری تصویر آن است .

جامعهٔ لسانی :

جامعهٔ لسانی همان گردآمدهٔ آدمهاست که به یک زبان گپ می زنند . یعنی درقراردادپذیرش این یا آن علامه به این یا آن معنا شریک اند .

تاریخ وارهٔ زبانها

تاریخ پیدایش زبان را ۱۵۰ هزار سال پیش گمان می برند که از آن شمار در بارهٔ زمان شش هزار ساله که خط پیدا شده است ، می توان روشنترسخن گفت .

زبانشناسان ، بامطالعهٔ تطبیقی و دریافت پیوند و خویشا و ندی ، زبانها را به این خانواده ها بخش کرده اند :

خانوادهٔ زبانهای هند و اروپایی :

به پندار پژوهشگران در هزاره سوم پیش از میلاد مسیح مردمی زندگی می کرده اند که زبانشان را هند و اروپایی یا هندو ژرمانی نامیده اند . جای بود و باش آن مردم را بعضی کرانه های بحیره بالتیک و بعضی سرزمینهای جنوب روسیه پنداشته اند . از آن مردم گروه هایی به سرزمینهای دیگری کوچیده اند و زبان های شان دگرگون شده اند ، که اکنون همه را خانواده زبانهای هند و اروپایی می نامند . زبانهای هند و اروپایی در میان مردمانی که از هند تا امریکا به سر می برند ، گفت و گو می شود . این زبانها را به گروه ها و تک زبانهایی جدا کرده اند ، بدین شمار :

۱_ گروه حتی :

چند هزارلوحه یی که از زبان حتی به نویسه میخی و هیروگلیفی بدست آمده به سده های نوزده تا چهارده پیش از میلاد تعلق دارند .

۲_ زبان تخاری :

جدا از زبانی که در تخارستان افغانستان رواج داشته است ، می باشد و از روی اسناد این زبان که به خط برهمایی از ترکستان چین بدست آمده است ، آن را به دو گویش تخاری الف و تخاری ب یا تخاری کوچی تقسیم کرده اند .

۳_ زبان ارمنی

۴_ گروه یونانی

۵_ زبان آلبانی

۶_ گروه ایتالیکی

۷_ گروه سلتی

۸_ گروه ژرمنی

۹_ گروه بالتی

۱۰_ گروه اسلاوی

۱۱_ گروه آریایی یا هند و ایرانی

خانواده سام و حامی

این خانواده شامل زبانهایی است که بخش اعظم کشور های عربی و شمال افریقا را فرا گرفته اند . شاخهٔ سامی این خانواده در دوران باستان زبان اکدی (بابلی و آشور) و کنعان و فنیقی و عبری و آرامی یا سریانی و عبری کهن در عربستان بوده است . شاخهٔ حامی در کهن زمان ها ، در افریقای شمالی رواج داشت و شامل زبانهای مصری باستان ، نوشته های هیروگلیفی، زبانهای لیبی و بربری بوده که اکنون نیز هستند .

خانوادهٔ اورالی یا فین و اوگریایی

خانوادهٔ اورالی یا فین اوگریایی شامل زبانهای فنلندی و استونی و مجاری و لاپونی و بعض زبانهای سایبیریایی می باشد .

خانوادهٔ زبانهای آلتایی

خانواده آلتایی در بر گیرندهٔ زبانهای ترکی ، تاتاری ، ترکمنی ، قرغزی ، مغولی ، قلموق و بوریات و تنگوسی مردم منچوریست .

زبانهای سومری و عیلامی

گذشته از خانواده ها ، شماری زبانهای منفرد هم در جهان وجود دارد که زبان شناسان نتوانسته اند خویشاوندی آنها را در یابند . از آن شمار زبانهای باستانی سومری و عیلامی اند که در جنوب غرب ایران باستان گفت و گو می شده اند و سومریها مردمی بودند که خط میخی را ساختند .

زبانهای هند و ایرانی یا آریایی

یک گروه از زبانهای هند و اروپایی ، گروه هند و ایرانی یا آریایی نامیده شده اند .

کتیبه هایی که در بغاز کوی - ۱۵۰ کیلو متری شرق انقره ، یافته شده از مهاجرت اقوام آریایی در آغاز هزارهٔ دوم پیش از میلاد از

آسیای میانه به افغانستان و سپس به هند و هزار سال پس از آن از راه افغانستان به ایران گواهی می دهند . در اوستا جایگاه نوین قبایل آریایی « آریانا ویجه » نامیده شده است . مارکوارت ، نورنبرگ و بنونیست آریاناویجه را جایی در بستر پایین در یای آمو پنداشته اند (برتلس ص ۷۲) و در باز پسین پژوهشها در بدخشان و پامیر بعض نشانیهای بیان شده در اوستا در باره آریاناویجه ، یافته شده اند . (سومین همایش پژوهش در فرهنگ باستانی و شناخت اوستا ، ص ۱۰۱۰)

زبان شناسان گویشهای مروج در نورستان افغانستان را از شمار زبانهای آریایی شناخته اند و ما گاه بررسی زبانها و گویشهای امروزی افغانستان ، بر آنها روشنی خواهیم افکند . این مهاجرتها زبان هند و ایرانی یا آریایی را به دو بخش هندی و ایرانی یا آریایی جدا کرد .

۱_ زبانهای هندی :

از باستانی ترین زبانهای بخش هندی زبان هند و ایرانی (آریایی) از دو زبان اسنادی در دست است .

نخست ، زبان سانسکرت که فصیح و پیراسته معنی میدهد .

دوم ، زبان پراکریت که زبان عامیانه معنی دارد .

از زبان سانسکرت که زبان مذهبی هندوان است ، کتاب وداها مانده است که پیشینه ترین آنها ریگ ودا در دو هزار سال پیش از میلاد نگارش یافته است .

از زبان پراکریت حماسه های را مایانا و مهابها راتا ، که به سده ششم پیش از میلاد یا قرن ششم پیش از میلاد تعلق دارند ، باز مانده اند .

۲_ زبانهای ایرانی یا آریایی :

اریا ها با گذشت زمان از آریانا ویجه به شرق ، جنوب و غرب نیز مهاجرت کردند و سر زمین فراخی ، از کوههای قفقاز و صحرا های آسیای میانه تا بحیره عمان و خلیج فارس و از بین النهرین تا

افغانستان ودهنه رودسند را فرا گرفتند . زبانهای این پهنه زبانهای آریانی نامیده شده اند .

زبانهای آریانی یا ایرانی را به سه دوره جدا کرده اند :

__ دوره باستان :

از قدیم ترین زمانها تا برافتادن هخامنشیان و آغاز فرمانروایی اشکانیها بر ایران که برابر است با اعلان استقلال دیودوت یونانی والی باختریانه و سغدیان

__ دوره میانه :

از سده سوم پیش از میلاد تا سده هفتم ترسای

__ دوره نو :

از سده هفتم ترسای و چیرمندی زبان تازی با رواج اسلام در زمینهای آریانا تا امروز.

باید یاد آورد که دوره بندی زبانها به ساختار زبان و دگرگونیهای که در آن پدیدار شده است ، بیشتر تکیه دارد ، تا به زمان هستی آن.

دوره باستان:

از کهن ترین زبانهای آریانی اسنادی از چند زبان در دست است و گواهی هایی از چند زبان دیگر نیز هستند.

زبانهای حوزه ایران امروز و حوالی آن :

پارسی باستان یا پارسی هخامنشی

زبان ماد:

۱ __ پارسی باستان یا فرس باستان: این زبان در سرزمین پارس در دوران هخامنشیان (۵۵۰ تا ۳۳۰ پیش از میلاد) رواج داشت و شاهان هخامنشی از کورش بزرگ تا اردشیر سوم ، در سده های ششم و پنجم پیش از میلاد ، کارنامه های خود را به آن زبان به یادگار گذاشته اند.

۲ __ زبان مادی یا زبان مادها :

در باستان زمانه ها ، در خاکهای ایران امروز زبان دیگری هم رواج داشته است که به نام زبان ماد یاد می شود . مادها در سده

هفتم پیش از میلاد در پیرامون شهر هکمتانه یا همدان امروز پادشاهی داشتند . از زبان ماد چار واژه در تاریخ هیروودوت بر جای مانده است که از آن جمله یکی سپاکو به معنای سگ ماده و دیگری آسه به معنای اسپ است .

زبانهای سرزمینهای شامل افغانستان امروز و ساحهٔ فراخ پیرامون آن :

زبان اوستا

پارتی باستان

سکایی باستان

۱_ زبان اوستایی :

این زبان را باتوجه بکتابهای آیین زردشت نام گذاری کرده اند . از آن شمار گاتاها که پندارند به خامهٔ خود زردشت نگارش یافته است و به نام گاهان یعنی سرود ها نیز یاد می شود و بخشهای دیگر اوستا مانند « یسنا » و « ویدیوات » اند که پوره و تمام بر جا نمانده اند . زبان اوستا به نگارش جلیل دوستخواه « زبان رایج در یکی از سرزمینهای خاوری ایران زمین بوده است » (اوستا پیشگفتار ص بیست)

نخست باید روشن ساخت که تعبیر های ایران خاوری ، ایران شرقی و فلات شرقی ایران که در نگارشهای تاریخی به کار می رود خاکهای افغانستان امروزی و پیرامون آن را در نظر دارد .

به روایت فردوسی در شاهنامه از گفتار دقیقی بلخی، گاهی که گشتاسپ بر تخت پادشاهی بلخ نشست، زردشت با دعوت دین نو ظهور کرد و گشتاسپ هم دعوت او را پذیرا گردید . هاشم رضی هم در اوستای خود می نویسد که « میهن زردشت در خاور ایران و بلخ بود » (اوستا ، نوشته و تحقیق هاشم رضی ص ۲۳) و روی کرد به اوستا نیز خواننده را با نامهای مانند « سغد و مرو و بلخ زیبایی افراشته درفش، نیسایهٔ میان بلخ و مرو ، هرهویه یا هرات ، هیرمند

رایومند فرهمند ، هره هویتی یا هلمند و . . . رو به رو می سازد) اوستا گزارش و پژوهش جلیل دوستخواه ، و ندیداد، فرگرد یکم) غبار زبان اوستا را زبان مردم افغانستان می نامد (افغانستان در مسیر تاریخ ص ۳۶) و دکتر جعفری زبان خراسان و سیستان بزرگ می خواند (پژوهش در فرهنگ باستان ، ص، ۱۰) آن زبان از سوئی با زبان پهلوی اشکانی و از دیگر سو با سانسکرت و ویداها نخستینه های همانند داشته است. (برتلس ص ۷۸) درباره سرزمین زبان اوستایی برتلس می نویسد که :

« درسال ۱۹۱۵ تکه هایی از نبشته های آشوکا _فرمان روای هند (سده سوم پیش از گاه شماری عیسوی) که به خطی سامی نوشته شده بود ، چاپ شد که در آن تک و توک واژه هایی هست که می نماید از همان زبان نوشته های اوستا باشد . درسال ۱۹۳۸ درپل درونته _ نزدیک کابل_ شکسته های سفالینی یافت شد که در آن هم ، بخشی از فرمان آشوکا باز مانده است . این نبشته نیز به همان دبیره است ، اما می توان عبارتی بزبان اوستا در آن دید که درپیش و پس آن ، متنی بیگانه آمده است . » (برتلس ، ص ۷۷۸) مولف در دروam آن نگارش بر همان رویه ، به چنین برآیند می رسد که :

« این زبان درخط بسیار بزرگ گسترده بوده است که دورترین بخش جنوبی اش را بایستی دریاچه هامون برشمرد ، دورترین بخش خاوری اش را شهر بلخ و شمال باختری اش شهر مرو . »

۲_ زبان سکایی :

سکاها در شمال سرزمین پارتها و سغدیان ، درمغرب بحیره خزرو شمال بحیره سیاه می زیستند. زبان سکایی باستان با زبانهای فرس باستان و زبان مادی شباهتهایی داشته است.

۳_ زبان پارتی :

پژوهندگان گمان می برند که در زمان های باستانی یک زبان پارتی باستانی نیز بوده است که از آن زبان پهلوی اشکانی به میان آمده است . آن زبان را بهار پهلوی باستان یا پهلوانیک و برتلس پهلوی

خاوری می نامد . نزدیکیهای پهلوی اشکانی و زبان دری و این که زبان دری در دربار ساسانی و در شهرهای مداین نیز گفت و گو می شده است (به نگارش ابن مقفع) این گمان را بار می آورد که زبان دری نیز با بخشی از پرتویها ، به مثابه لهجه دیگر زاده شده از پارتی باستان ، از شرق به غرب برده شده است و با زمانه آن در زادبوم ، باتأثیرپذیری از زبان سغدی در اواخر عهد ساسانیان و اوایل اسلام چون زبان رسمی و درباری و ادبی رونما گردیده است .

زبان های دوره میانه:

از ۲۵۰ سال پیش از میلاد تا گسترش اسلام یا درست تر از سده سوم پیش از میلاد تا سده هشتم میلادی :

در سال ۲۵۰ پیش از میلاد قبیله پرتوه از باختریان و سغدیان و آن حوالی به غرب کوچیده دولت هخامنشی را در فارس سرنگون ساخته دولت اشکانی را بنا نهاد . در همان سال دیودوت اول_ والی یونانی باختریانه و سغدیانه که کاشغرستان و بلوچستان را نیز به قلمرو خویش پیوسته در غرب تا ایالت توس پیش رفته بود، در برابر دولت مرکزی یونانی اعلان آزادی کرد و با دولت نو بنیاد اشکانی روابط دوستانه استوار ساخت.

زبان شناسان از آن سالها آغاز دوره زبانهای آریانی میانه یا ایرانی میانه را به دیده دارند .

زبانهای آریانی میانه به دو گروه بخش کرده می شود، بدین گونه :
نخست ، گروه شرقی :

یعنی زبانهای افغانستان و فرارود (آسیای میانه) و خاکهای پیرامون آن ، مانند ، سغدی، تخاری (بلخی) ، که در تخارستان یعنی ولایت بین بلخ و بدخشان گپ زده می شده ، خنتی ، سکایی میانه و خوارزمی.

دو دیگر ، گروه غربی :

گروه غربی زبانهای ایرانی میانه را به صورت عموم پهلوی نامیده اند و آن از نام قبیله پرتوه گرفته شده است و زبان پهلوی اشکانی را پهلوانیک نیز می نامند که چنان که نوشتیم بازبان دری نزدیکی هایی دارد وگمان می برند این زبان خود دنباله زبانی بوده باشد که نامش را پرتوی باستان فرض کرده اند . زبان برخاسته ازفارس را که درزمان ساسانیان به جای زبان پهلوی اشکانی زبان نگارش گردید و از زبان پارسی باستانی زاده شده است ، زبان پارسیک یا پارسی میانه نامیده اند.

اکنون به بیان بیشتر چگونه گی گروه شرقی زبانهای آریانی میانه می پردازیم ، با نگرش بدان که کدامها ، همه ، یا بخشی در خاکهای افغانستان کنونی رواج داشته اند.

زبان سغدی :

از زبانهای آریانی میانه مردمان افغانستان و چین و آسیای میانه یکی زبان سغدی است . زبان سغدی از دیوار چین تا سمرقند، مدت چند قرن زبان بین المللی آسیای میانه به شمار می رفته است . به نوشته کریستنسن زبان سغدی تا بدخشان و بلخ و پامیرمتداول بوده است. (بهار، سبک شناسی ص ۱۸)

سغد یا سگدایانا که مرکز آن سمرقند بود ، در روز گارباستان تمدن پیشرفته یی داشته است. از زبان سغدی متنهای آیین بودایی و مانوی ، بخشی از داستان رستم و قطعه های ادبی زیبا در دست است . بوداییان در دوران پادشاهی کوشانیان که ازسال چهارم تا ۲۲۰ میلادی دولت کابلستان را تشکیل داده بودند ، به افغانستان و آسیای میانه راه یافتند و در همان روز گار دبیره یا خط سغدی و خوارزمی به کار می رفته است .

زبان خوارزمی :

زبان خوارزمی تا سده های دوازدهم و سیزدهم میلادی در فرارود همچون زبان گفتگو بر جای بوده است . به پنداشت آ.آ . فریمان

نسبت زبان سغدی با خوارزمی ، نه این که نسبت دو زبان ، بل که نسبت دو لهجه با یکدیگر بوده است . (برتلس ، ۱۱۵)
زبان تخاری :

تخار ها و سکایی ها در آغاز سده دوم میلادی از ترکستان چین به آسیای میانه و افغانستان کوچیدند و تخارستان به نام آنان نامیده شد (غبار ص ۴۹) . آثاری در زبان تخاری پیوسته به زمان کوشانیها و هپتالیها در دست است و برای آن که این زبان با زبان تخاری که یکی از زبانهای هند و اروپاییست اشتباه نشود، بهتر دانسته اند که زبان تخاری افغانستان « زبان بلخی » نامیده شود . (تاریخ زبان فارسی ۲۳۸)

زبان فارسی دری و آثار ادبی آن در چارچوب دوره میانه:

دکتر خانلری در تاریخ زبان فارسی ، گاهی که اسناد (عبری -

فارسی) را بررسی می کند ، به چنین برآیندی می رسد: « از مطالعه این متون و مقایسه آنها با فارسی دری که در همین زمان (سده های سوم و چهارم هجری) در اوج رونق و رواج بود ، . . . چند نکته مهم را در تاریخ زبان فارسی می توان یافت :

۱_ فارسی دری دنباله یا صورت تحول یافته پهلوی جنوب غربی (پارسیک) نیست. بلکه یکی از گویشهای ایرانیست که به موازات آن وجود داشته است .

۲_ پهلوی زردشتی زبان یا گویش مردم جنوب غربی ایران بوده این گویش تا چند قرن بعد از اسلام نیز دوام داشته است و این که اصطخری درباره زبان مردم فارس می گوید : « پهلوی زبان کتابت زردشتیان . » است ، منظورش ذکر همین نکته بوده است .

۳_ ...

۴_ بعضی از خصوصیات تلفظ کلمات که در خط فارسی ثبت شده یا از روی قراین ، مانند قافیه شعر ، وسجع نثر ، به یقین در یافته می

شود ، با صورتی که در متون عبری _فارسی آمده متفاوت است . و با آن چه از متون پهلوی زردشتی (پارسیک) در دست داریم مطابقت می کند . و نکته مهمتر آن که هنوز در بعضی از نواحی ایران ، چگونگی تلفظ کلمات ، با آن چه از این اسناد بر می آید ، مطابق و با فارسی درسی مختلف است . از آن جمله ضمیر متصل ملکی (ام) که در فارسی درسی با فتحه مقدم بر میم (_am) ادا می شود ، در متنهای عبری _فارسی ، همه این ضمیر با ضمه مقدم بر میم یعنی om نوشته شده است .

مثلاً برادرانم ، دلم و در مورد شناسه های فعل نیز درست چنین است بودم ، کردم ... « (همانجا رویه ۳۲۶ تا ۳۲۷) .
در این جا باید افزود که ضمائر متصل ملکی در گویش دری حوزه پنجشیر افغانستان نیز با ضمه مقدم بر میم ادا می شوند یعنی لام در دلم ، گلم ، و نون در جانم پیش دارند . شناسه های فعل در گویش دری کابل ، بلخ ، هرات و بدخشان نیز به شکل رقتم ، می رُم دیدم ، میبیینم ، خواندم ، می خوانم ، با فونیم (O) به ماده فعل می پیوندند .

پرسامانی که زبان دری ، همزمان با پهلوی اشکانی یا پهلوانیک و پهلوی ساسانی یا پارسیک رواج داشته است ، در سبک شناسی بهار نیز تأیید شده است :

ملک الشعرا بهار در دفتر نخستین سبک شناسی ، پس از اوستا و زبان ماد شاخه های زبان آریایی یا ایرانی را چنین بر می شمارد :
فارسی باستانی ، پرتوی ، سغدی ، و خوارزمی ، که از آن شاخه ها لهجه های زیرین زاده شده اند :

پهلوی شمالی و پهلوی جنوبی دری ، طبری ، گیلی ، آذری ، ساکزی ، هروی ، خوزی ، فارسی (شیرازی) ، رازی ، کردی و دیگر .

پس زبانهای آریایی میانه را چنین می شود تصویر کرد :
گروه غربی :

{ پهلوی } شاخه شمالی _ پهلوانیک
 { شاخه جنوبی _ پارسیک }
 گروه شرقی :
 { شمالی _ سغدی ، خوارزمی }
 { جنوبی _ سکایی میانه : ختنی ،
 تخاری (بلخی) و زبان دری

دکتر صفا سرود آتشکده کرکوی را که در اواخر دوره ساسانی سروده شده است ، « به لهجه نسبتاً جدید دری یعنی لهجه شرقی ایران » مربوط می داند . (صفا ، ۱۴۷)

فُرخته بادا رُوش خُنیده کرشسپ هوش
 همی برست ازجوش انوش کن می انوش
 دوست بذ آگوش بآفرین نهاده گوش
 همیشه نیکی کوش که دی گذشت ودوش
 شاها ، خـدایگانا بآفرین شاهای

دکتر شفیع کدکنی در کتاب موسیقی شعر ، زیر عنوان یکی از خسروانیهای باربد ، می نویسد : « اگر در گذشته بعض می پنداشتند که زبان دری دنباله پهلوی ساسانیست ، و تصور می کردند که از آمیزش زبان پهلوی و تازی به وجود آمده است ، امروز ثابت شده و قراین استوار تاریخی و زبان شناسی بر این موضوع تصریح دارند که زبان دری زبان تازه بی نیست . بلکه پیشینه کهن دارد که در عرض زبان پهلوی است . و لهجه مشترک بوده که در مشرق ایران و دربار شاهان بدان سخن می گفته اند . » (موسیقی شعر ص ۵۶۴) سپس آن دانشمند از روی کتاب « مختارات من کتاب اللهو الملهی » تألیف ابن خردادبه خراسانی _ موسیقی دان بزرگ قرن سوم هجری ، یکی از خسروانیهای باربد را می نویسد ، که بدون گزارش تازی آن می آوریم :

قیصر ماه ماند و خاقان خرشید

ان من خدای ابرماند کامغاران
کخاخذ ماه بوشد کخاخذ خرشید

... از این سرود که بی هیچ تردید به زبان دریست ، روشن می شود که همچنان که ابن مقفع و حمزه اصفهانی و دیگران گفته اند ، زبان دری زبانی بوده است که در دربار سلاطین با آن سخن می گفته اند و حتا سرود ها و شعر هایی که در پیشگاه شاهنشاهان ساسانی خوانده می شده بزبان دری بوده است و سابقه زبان دری را استوارتر می کند . (همان کتاب ، ۵۷۵)

ابن الندیم در الفهرست از نوشته عبدالله ابن مقفع می نویسد که : عبدالله ابن مقفع گفت : « زبانهای فارسی عبارت اند از: پهلوی ، دری ، فارسی ، خوزی ، و سریانی . و پهلوی منسوب به پهل است این اسمیست که بر پنج شهر اطلاق می شود و اما دری زبان شهرهای مداین است . و کسانی بدان سخن می گویند که در دربار شاه هستند . و آن منسوب به مقربان دربار است ، که از میان زبانهای مردم خراسان و مشرق ، زبان اهالی بلخ بر آن غالب است »
از این نوشته برمی آید که :

۱_ زبان دری هم در شهر های مداین _ مرکز ساسانیان و هم در خراسان و مشرق و بلخ پهناور آن روزگار رواج داشته است .

۲_ در دربار شاه بیشتر زبان تخاطب و گفتگو بوده است .

برای جلوگیری کج بحثان باید بیفزایم که سخن بر سر زادگاه زبان نیست ، بل که سخن بر سر رواج زبان در سده های پیش از اسلام است .

اکنون اندکی بر نام زبان درنگ می کنم .

نام زبان دری :

نام زبان فارسی افغانستان ، فارسی ایران و تاجیکستان در متون ادبی کهن و پژوهشهای پیشینگان و معاصران فارسی دری و به صورت

کوتاه شده فارسی یا دری آورده شده است . این نام ساخته فلان دولت نیست . سیاست زبانی دولتها، هرگونه که باشد، جدا از نام زبان، آبشخور دیگر دارد.

من چون دلیلی برای ترس و گریزاز نام زیبای دری نمی شناسم ، زبان خود را غالباً دری گفته ام و از آن فارسی دری و فارسی را در نظر داشته ام . اکنون به پژوهشها می نگریم :

به گفتهٔ عبدالله بن مقفع : « لغات الفارسیه : الفهلویه و الدریه و الفارسیه و الخوزیه و السریانیه . » (الفهرست ، مصر ، ۱۹ ، ۱۳۴۸) پس پهلوی و دری و فارسی و خوزی و سریانی ، همه در شناخت تاریخ نویسان تازی ، فارسی یعنی ایرانی شمرده شده اند و عبارت فارسی دری نیز میراث همان خامه هاست . در کنار دری زبان دیگری هم بوده است که به فارسی مشهور بوده است و نویسندهٔ الفهرست نیز آنرا فارسی نامیده و زبان اهل فارس شناخته است . پس چگونه دوزبان در یک زمان به یک نام یاد می شده اند؟

قول مقدسی در احسن التقاسیم : « و کلام اهل هذه الاقالیم الثمانیه (ای اقالیم الاعاجم) بالعجمیه ... و جمیعها تسمیه الفارسیه . » (به نقل از تاریخ زبان فارسی ، ص ۲۷۳)

مؤلف مجمل التواریخ و القصص می نویسد که : « سلمان را فارسی خوانند ، از برای آن که عرب همه زمین عجم را فارس گفتندی » (گفتا ورد مجمل ص ۳۲۷ در تاریخ زبان فارسی ، ص ۲۷۶)

و استاد جلال همایی نیز می نویسد : « چنان که می دانیم نویسندگان و شعرای قدیم ایران شعرو نثر خود را دری می نامیدند و این زبان را به علت عرب زبان فارسی هم می گویند و از فارسی در اینجا مراد ایرانیست » (تاریخ مختصر ادبیات ایران ، ص ۳۱)

دری نام زبان است . عبارت فارسی دری ، عبارت توصیفی نیست ، عبارت نامیدنی است (اضافت نامیدنی را در همین کتاب ببینید) ، مانند شهرکابل ، دریای آمو و کوه آسمایی ، یعنی فارسی که نامش

دریست ، درکنار فارسی هایی که نامشان پهلوی یا خوزی یا فارسی
و دیگر بوده است.

واژه دری در دوسه مورد به گونه صفت یعنی زبان نامه نویسی
درباری یا زبان رسمی نیز به کار رفته است . اکنون دیدگاه یکی
از دانشمندان امروزی ایران _ دکتر علی اشرف صادقی _ استاد
گروه زبان شناسی دانشگاه تهران را به این پرسش می نگریم .
موصوف در مصاحبه خود که در « بخارا ، ویژه نامه زبان شناسی
» به چاپ رسیده است می گوید : « افغانها از ۱۳۴۵ به این طرف به
دلایل سیاسی ، اسم زبان خودشان را دری گذاشته اند . خوب ماهم
در ابتدا ، در قرون اولیه اسلامی به فارسی خود مان می گفتیم فارسی
دری ، یعنی فارسی پایتختی . چون در زبان ساسانیان به پایتخت می
گفته اند « در » . کلمه « دربار » هم از همین کلمه گرفته شده است .
یعنی فارسی دری ، گویش تیسفون بوده . این زبانی که من الآن دارم
بآن صحبت می کنم از پایتخت ساسانیان یعنی مدائن یا تیسفون که در
کناردجله است (مرزایران آن موقع کنار دجله بوده) می آید و به
خراسان منتقل می شود و در همه ایران پخش می شود و می شود زبان
رسمی بعد از اسلام . این اسمش فارسی دری است . حالاً ما فارسی
اش را گرفته ایم و دری اش افتاده آنها دری اش را گرفته اند و فارسی
اش افتاده . » (بخارا ، شماره ۶۳ ، ۱۳۸۶)
زبان دری در دوره اسلامی :

« در این نکته اکنون بحثی نیست که در دوره اسلامی هنگامی که
سخن از زبان دری یا پارسی دری می رود ، مراد زبان مردم
خراسان و ماوراءالنهر است . » (دکتر صفا ، تاریخ ادبیات در
ایران ، جلد ۱ ، ص ۱۵۸)

نخست باید یاد آورد که در این نبشته هر جا سخن از خراسان می رود
مقصود خراسان بزرگ است که چهار ولایت بزرگ آن بلخ و هرات
و نیشاپور و مرو بوده است .

برای تاکید این باور نوشته استاد جلال همایی را می آوریم : « . . . لهجه دری نخستین بار بوسیله شعرا و نویسندگان خراسان و سیستان و ماوراءالنهر به صورت زبان ادبی درآمد . . . »

بر تلس پس از بررسی اسناد تورفان به این نتیجه میرسد که در آفرینشهای ادبی آریاییان خراسان و ماوراءالنهر تا چکامه های دوره های طاهریان (۸۲۱ تا ۸۷۳ م) ، صفاریان (۸۷۳ تا ۹۰۳) و سامانیان هیچ گسستگی رخ نداده است. و بخصوص از چیره شدن اسکندر بر آسیا تا تازیدن تازیان، زندگی ادبی در خراسان و آسیای میانه تمرکز یافته بود. تا قرن چهارم هجری همه آفرینشگران ادبی، چه شاعر و چه کتاب نویس، دری زبان و از خراسان و سیستان و فرارود بوده اند .

ملک الشعرا بهار در همسنجی زبان ادبی خاکهای شرقی ایران دوره ساسانی یعنی خاکهای افغانستان امروز و فرارود و ایران غربی که ایران امروز است در سبک شناسی می نویسد که : « دلیل قوی تری که برای اثبات قول ابن مقفع و صاحبان فرهنگ فارسی داریم انتشار زبان دریست بار اول از جانب مشرق و نیمروز. چه می دانیم که زبان عامه مردم مغرب ایران پهلوی بوده و غالب کتب دینی و ادبی و علمی که در آن حدود نبشته شده است بزبان پهلوی بوده است و شعر هایی که در مملکت جبال و همدان و اذربایجان و طبرستان و مغرب ایران گفته می شد تا مدتی بزبان پهلوی یا طبری یا سایر زبانهای محلی بود. » (همانجا ، ص ۲۱) و باز می نویسد: « معذالک می بینیم که شعر و نثر دری با الطبیعه در خراسان به ظهور آمده و با اندک توجهی از طرف ملوک اطراف، شعرا و دبیران به گفتن شعر و پرداختن کتب بزبان دری اقبال کرده اند و در همان حال یک بیت شعر و یک رساله به این زبان در مغرب و شمال و جنوب غرب تا قرن چهارم به وجود نیامده است و اگر هم شعر یا کتابی دیده شود و یا ذکر آن رفته است بزبان پهلوی یا طبریست مگر در اواخر عهد سامانیان و آغاز دولت غزنویان و سلاجقه ... » (همانجا، ص ۲۳)

بهار بر این گفته خویش در جای دیگری چنین تاکید می ورزد: « لیکن همینقدر کافیسست اشاره شودکه هم امروز در خراسان - خاصه افغانستان و بخارا و تاجیکستان نمونه های بارزی از طرز تلفظ زبان دری در روستاها موجود است. اما در مرکز و غرب و جنوب ایران، آن جاییکه ترکی نفوذ نکرده است لهجه های محلی یا کردی و لری است یا پهلوی شمالی یا پهلوی جنوبی چنان که زبان شهر و روستای اصفهان و فارس و نهاوند پر است از لغات اصطلاحات و حتا طرز ادای کلمات پهلوی » (همانجا، ص ۲)

زبان دری ازسده هفتم گاهنامه ترسایی به زبان ادبی شدن رفته است که بارید دربارگاه خسرو پرویز، خسروانیهای خویش را به آن زبان سروده است و سپس درسده نهم که گلیم زبان تازی از دربارصفاریان سیستان برچیده شده ، درسیمای زبان درباری بازرسمیت یافته ، درآن هنگام حنظله از بادغیس ، محمود وراق ازهرات ، ابوحفص سغدی ازسمرقند ، ابو العباس از مرو ، محمد پسروصیف و محمد پسر مخلص ازسیستان ، شهید و ابوشکور از بلخ ، ابو سلیم از گرگان شعرهای سخته وپخته واستادانه به زبان دری سروده اند . برمی آید که خاستگاه زبان دری هرچند جنوب باشد ،ازسیستان تا مرووسمرقند وفرغانه قرنهای قبل ازاسلام گوینده داشته است . درمیان روده های جیحون و سیحون(آمو و سیر دریا) زبان دری تاسده پنجم هجری درکنارزبان سغدی رواج داشته وپس از زبان سغدی درشهرهای سمرقند و بخارا تا امروز ادامه یافته است . زبان دری تا سده چهارم هجری درفرغانه گفتگو می شده است . شاید بعض نواحی خراسان و فرارود دو زبانه بوده اند . وزبان دری به مثابه زبان فصیح ورشد یافته وسازگارتر برای نگارش و حتا آفرینشهای ادبی شناخته وآموخته می شده است .

به نگارش دکتر خانلری « در دوران پیش این نواحی (مرکز، جنوب و مغرب ایران ا.ج) ازمرکزادبی ایران یعنی خراسان دور بودند وبه این سبب فارسی دری هنوز میان عموم طبقات رواج و انتشار

نیافته بود . گویشهای متعدد محلی در هر قسمت زبان عامه مردم بود و تنها کسانی که اهل علم و ادب بودند فارسی دری را می آموختند . و در آثار دیوانی و اداری و علمی و ادبی به کار می بردند ، اما همین کسان در خانه و بازار به گویش محلی خود متکلم بودند . بنابراین فارسی دری زبان مادری و طبیعی ایشان نبود و تنها از راه درس خواندن این زبان را می آموختند .

قول شمس قیس رازی در المعجم مبنی بر این که مردم عراق از شعر فارسی دری لذت نمی برند و شعرهای محلی خود را بر آن ترجیح می دهند و وجود بینها و مصراعهایی در کلیات سعدی شیرازی که به گویش محلی شیراز است و غزلهایی از همام به گویش تبریزی و غزلهایی از اوحدی به گویش اصفهانی و شعرهایی در بعض مجموعه ها به گویش نی ریزی و شیرازی و غزلی ملمع در دیوان خواجه حافظ با مصراعهایی به زبان شیرازی همه شواهد صریحیست بر آن که زبان گفتار روزانه این شاعران با زبانی که در آثار خود به کار می بردند ، یعنی فارسی دری یکسان نبوده است . « (تاریخ زبان فارسی ، ص ۳۷۱)

گویشهای عمده زبان فارسی دری در افغانستان اینها اند:

دری کابلی که لهجه مرکزی و معیاری شناخته می شود. بدخشانی، کوهدامنی، وکوهستانی ، پنجشیری، هزارگی، لوگری، سیستانی ، هراتی، غزنی چی و بلخی .

اکنون به بررسی دیگرزبانها و گویشهای امروزین افغانستان می گذریم .

در این گزارش پرسش دیرینگی این زبانها را یک سو باید گذاشت . از زبانها و گویشها ی آریانی دوره نو در افغانستان درکنار زبان دری، پشتو ، بلوچی ، مونجانی ، پراچی، سنگلیچی، شغنایی، اشکا شمی، واخانی و اورموری را می توان نام برد. در افغانستان زیاده بر آن گویشهای نورستانی هستی دارند که چنان که گذشت ، از زبان پنداری یا فرضی آریایی شاید جدا شده اند و آنان به شمارقبایل

نورستان هفت گویش اند : کته ، کلبنه ، وری ، انبسکون ، پرسون ، گوار ودهمیلی .

پروفیسر مورگن سترن- زبان شناس نارویی در سال ۱۹۷۰ در کنفرانس کلتوری هندوکش در دانشگاه موسکارد از کشف گویش دهمیلی که بین دره کتر و وایگل رواج دارد خبر داد و آن را نه از زبانهای هندی و نه ایرانی بل که از نخستین زبانهای آریایی شمرد به پنداشت جورج مورگن سترن یاد شده و پروفیسر الکساندر لیو نوویچ گریونبرگ - زبانشناس روسی، زبان کته جایگاه زبان مادری را در حلقه گویشهای نورستانی دارد.

(بلورستان قدیم ، نورستان حالیه، یاسمین جنا، پژوهش در فرهنگ باستانی و شناخت اوستا، سومین همایش، به کوشش مسعود میرشاهی ، جلد ۳ ص ۹۶۲ و ۹۶۳) زبان پشه بی نیز یکی از گویشهای آریانی شمرد می شود.

زبانهای هند و آریانی افغانستان به سه گروه جدا می شوند:
۱- نورستانی که بیان شد.

۲- دردی که شامل پشه بی، گورباتی، تیرو یا تیرایی می شود.

۳- گروه دیگر زبانهای پنجابی، سندهی، گجری، اینکو، یا لهندا که سیکها و هندوان افغانستان به آن زبانها سخن می گویند.

زبانهای اوزبکی، ترکمنی قرغزی و اویغور از ترکی و زبان مغولی از مغولی میانه است که همه به خانواده زبانهای آلتایی پیوسته اند.

مردمان قبیله کوچکی در حوالی ولسوالی آقچه به زبان عربی کهن سخن می گویند که یکی از زبانهای خانواده سامی - حامی به شمار می رود.

* * *

دستور تشریحی زبان

سه موضوع بنیادین زبان را در بر می گیرد :

۱- صداشناسی که واجشناسی یا فونولوژی می گویند: این بخش از چگونگی واحهای زبان یا فونیمها (Phoneme) بحث می کند .

۲- صرف یا واژه شناسی یا مورفولوژی : ساختار دگرگونیهای گونه های واژه ها را مطالعه میکند. چون مجموعه چند فونیم را مورفیم می نامند ، علم بازشناسی مورفیمها را مورفولوژی نامیده اند.

۳- نحو یا سنتیکس : ساختمان یا صورت واحدهای بزرگتر از واژه یعنی گفته ، عبارت و جمله و حالتها کلمه را در جمله ها بیان می دارد .

موضوع چهارم معناشناسی است که در حیطه بحث دانش سیمانیتیک semantics جاداشته در این دفتر نمی گنجد . مباحث معناشناسی شامل چندمعنایی یک واژه و یک معنایی چندواژه و روابط باهمی معانی و مسایل دیگر در همین راستا می باشد.

نگاهی به واجشناسی (فونولوژی Phonology) زبان دری

زبان ، چنان که گپ می زنیم و می شنویم مجموعه صداهاست . کوچکترین صداهای زبان را واج یا فونیم می گویند. اکنون به شناسایی درستتر فونیم توجه کنید .

جزء ساده ، شناساننده و جدا کننده آوایی زبان واج یا فونیم است . ساده یعنی چه ؟

ساده یعنی که نمی توانیم آن را به پاره های کوچکتری تقسیم کنیم که به اجزای دیگری قابل ترکیب باشند.

واژه گل را در نظر بگیرید . این واژه از سه جزء ساخته شده است . جزء نخستین کلمه همان است که در واژگان ، گپ، گدی، گیلاس،

گندم و گاو دیده میشود و آن «گ» است. جزء دوم را در کلمه های پُل، پُر و پُت می یابیم و آن ضمه یا پیش است. جزء سومین که در واژه های دل، سال، سل و جل نیز هست، لام می باشد.

غیر از آن سه جزء در کلمه گل جزء دیگری نیست که در کلمه دیگری بتوان یافت و هر کدام از آن پاره ها ساده است. یعنی نمی توانیم بخشی از یکی از آن را در کلمه دیگری بکار ببریم. پس «گ»، «ا» و «ل» هر کدام جزئی ساده شمرده میشود.

جداکننده چه معنا؟

سه واژه تار، تور و تیر را در نظر بگیرید. ت و ر در هر سه مشترک اند. تنها واج میانین واژه ههای اشاره شده فرق می آورند و آنها، و، ی اند.

بدین صورت واجها جزء های ساده جدا کننده و فرق دهنده اند. شناساننده چطور؟

اکنون دو واژه سرد و درد را بدیده بگیرید. سه جزء پایانی یعنی زبر، ری و دال در هر دو یکی اند. تنها سین و دال آغازین اند که سبب شناسایی هر کدام میشوند.

پس واجها کوچکترین بخشهای ساده شناساننده فرق دهنده آوایی زبان به شمار می روند.

انواع واج :

واجها به دو دسته جدا میشوند:

۱- واجهای هجاساز

۲- واجهای تغییرمعنا

اکنون بنگریم که هجاساز است. هجا آن است که چند صدای زبان در یک نفس از دهن برآید. به واژه دست بنگرید. دست از چهار صدا ساخته شده است: دال، ا، سین و تی. چون با یک نفس ادا می شود، یک هجا است. واژه دست از نگاه نوشته سه حرف است. دستش که به دو نفس گفته می شود: دس تش این واژه دو هجایی است که چهار حرف دارد و شش صدا بدین ترتیب: د، ا، س، ت

آوش. در مطالعه زبان نوشته اعتبار ندارد.

واجهای هجا ساز:

واجهای هجاساز از نگاه ادا یا تلفظ بدو دسته تقسیم میشوند:

۱ - همخوانها که آنها را صامت‌ها یا (کا نسوننتها = consonant) هم می‌گویند. واژه صامت به معنی بی صداست. این واجها را بی صدا یا صامت به خاطری می‌گویند که تا با صایت یعنی به صدادرآورنده بی یکجا نشود اداشده نمی‌تواند.

۲ - واکه‌ها یا صایتها یا (واولها = vowel) که باعث صدایافتن صامت‌ها می‌شوند. صایت یعنی به صدادرآورنده. ببینید به واج «ک» تا با حرکتی یا صایتی یکجا نشود قابل تلفظ نیست وقتی که با ی یا الف یا و اوپیوست صدا می‌یابد، بدین گونه: کی، کا و کو

همخوانها یا صامت‌ها یا کانسوننتها :

همخوان همان واجهایی را می‌گویند که هنگام پدید آوری یا ادای آن راه نفس پوره یا اندکی بسته شود.

همخوانها از نگاه جای پدید آیی، مانند بیخ دندانها، لبها، کام و غیره به نامهای گوناگون یاد میشوند که شناسایی همه بیرون از گنجایش این کتاب است.

از انواع همخوانها بر دو دسته آن مکث می‌کنیم:

یکم - همخوانهای بندشی :

همخوانهای بندشی آنهایی را می‌گویند که هنگام ادا، نفس پوره بند و رها می‌شود.

در زبان دری همخوانهای بندشی عبارت اند از :

ب، پ، ت، ج، چ، د، ق، ک، گ، ل، م، ن

دوم همخوانهای سایشی :

همخوانهای سایشی آنها را می‌گویند که هنگام ادا نفس اندکی بسته گی یابد و در زبان دری همخوانهای سایشی اینها اند:

خ ، ر ، ز ، س ، ش ، غ ، ف ، ه ، و
همخوانها را از نگاه چگونگی لرزش تار آواها (او تار صوتی) نیز
بدو دسته تقسیم کرده اند:

۱- همخوانهای بی طنین

۲ - همخوانهای بی طنین

(اصطلاح باطنین و بی طنین را به جای آوادار و بی آوا ، نخستین
بار در این جا بکار برده ام .)

همخوانها یا کانسوننتهای با طنین آنها بی اند که هنگام ادای شان تار
آوا ها زیاد تر اهتزاز می کنند. همخوانها یا کانسوننتهای بی طنین
آنها اند که هنگام پدیداری شان تار آوا ها کمتر اهتزاز می کنند .
در زبان دری همخوانهای با طنین عبارت اند از:

ب،ج، ز، ژ، د، گ، غ، ه . همه اینها جفت های کانسوننت بی
طنین دارند ، که اینها اند:

پ در برابر ب

چ در برابر ج

س در برابر ز

ش در برابر ژ

ت در برابر د

ق در برابر گ

خ در برابر غ

ف در برابر ه

ر، ل، م، ن، ی، نیز از شمار همخوانهای بی طنین اند ، مگر
جفت همخوان بی طنین ندارند .

در کنار کانسوننتهای زبان دری ، گروه دیگر آواها واولها اند .
واولها یاواکه ها هم شماری شکل نگارشی دارند و شماری نی. آن ها
که صورت نگارشی ندارند حرکتها اند که زیر ، زیر و پیش نامیده
میشوند .

واکه ها یا صایتها یا واولها :

واکه ها آن واجها یا آوا ها اند که هنگام ادای آنها جریان تنفس به هیچ صورتی نمی ایستد.

در زبان دری هشت واکه یا واول هستند و آنها را به واکه های کشیده و کوتاه تقسیم می کنند. برآن بنا پنج واکه کشیده و سه واکه کوتاه اینها اند :

الف - واکه های کشیده :

1- « آ = AA » در سر کلمه به شکل الف مد دارمی آید ، مانند : آب ، آن ، آرد ، آز ، آوا

در میانه و انجام واژه به صورت الف ، مانند بهار ، کار ، دار ، دار ، زمان و جهان و خدا زیبا ، دریا ، کالا

2- یای مجهول = E ' که در میانه و فرجام واژه ها می آید ، مانند : پنیر ، شیر (جانور) میز ، خیز ، بلی ، کمی

3- یای معروف = EE در میانه و پایان واژه ها می آید ، مانند : پریدن ، دیدار ، زنجیر ، عزیز ، گفتنی ، کابلی ، نوشتاری و گفتاری .

4- « واو مجهول = O » که نشانه آن در نوشتار و او است و در میانه و فرجام واژه می آید ، مانند : کور ، شور ، زور ، روز ، نول ، گوش و شب بو ، مینو ، این سو ، آن سو ، مو ، گفتگو ، لیمو ، نیکو

5- « واو معروف = U » که در میانه و آخر واژه گان می آید و در نوشتار و او نشانه آن است ، مانند : دور ، انگور ، نون ، خوک ، بوت و قو ، تو ، آلو ، پهلوی ، ترسو ، کدو

ب - واکه های کوتاه :

1- « ا = A » در سر کلمه به شکل الف نوشته میشود ، مانند : ابر ، اشک ، اوج ، امر ، است ، اگر ، اسپ

در میانه حرکت زیر است که در الفبای دری نشانه بی ندارد ، مانند : کر ، خر ، مرد ، رنگ ،

و در فرجام ، های غیر ملفوظ نشانه آن است ، مانند : اندیشه ، پیشه ، ریشه ، بچه ، کوچه ، ناله ، پایه
 ۲- « E = ا » در آغاز واژه الف نشانه آن است . در میانه حرکت زیر که علامتی ندارد مگر در پایان واژه هرگز نمی آید، مانند : امشب و امروز، امسال ، اشاره ، مس ، شرش ، دل ، خرس
 ۳- « O = ا » گاهی مانند حرکت پیش می آید که در الفبای دری نشانه یی ندارد، مانند : بت ، پت ، گل ، بلبل و گاهی به صورت واو نشان داده میشود، مانند این نمونه ها : خود ، خوش ، خورشید ، خوشنود ، خورد

نیم واکه ها یا شبه واولها :

در زبان دری واجهایی هستند که شبه واول یا نیم واکه نامیده می شوند، مانند:
 ۱- واوی که در آغاز و در میانه واژگان می آید ، مانند : ویرانه ، ورجاوند ، واژه و میوه ، نوه، جوان، بارور .
 ۲- یایی که در آغاز و میانه واژه گان می آید، چون یاوه ، یاد، یما ، یک ، سایه ، سیاه ، میانه، پیاز پیوند .

گرافیمها یا الفبای زبان دری

کانسوننتها و واولها شکلها ی نوشتاری دارند که الفبا نامیده میشود . هر واحد الفبایی را حرف یا گرافیم می گویند.
 حرفهای الفبای زبان دری ، الفبای زبان عربی است ، با افزایش چهار حرف : پ ، چ ، گ ، ژ ، برابر به نیاز این زبان . الفبای زبان دری دارای سی و سه حرف است ، بدین گونه :

آ، ا، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، و، ه، ع، ی

در زبان دری صدای شماری از حرفها تلفظ نمی شوند، بدین شرح: ص و ث مانند سین ادا میشوند پس سین از آن دو نماینده گی می کند. ط و ت هم آوا اند پس هر دو یک فونیم یا واج شناخته میشوند. ظ و ض و ذ مانند ز تلفظ می شوند، بنابر آن به شمار ز می آیند. عین و همزه و الف هم یک آوا شناخته می شوند و الف نماینده آنهاست. پس نه حرف (ث، ح، ذ، ص، ض، ط، ظ، غ، ع) که با واموا ژهای تازی در زبان دری راه یافته اند در نظام آوایی این زبان جای ندارند.

پیشنهاد:

برای آن که یای مجهول از یای معروف باز شناخته شود، پیشنهاد می کنم که در هر جا (سر، میان و انجام واژه) زیر یای مجهول، دو نقطه سربه سر و زیر یای معروف دو نقطه پهلو پهلو گذاشته شود. برای شناسایی واو مجهول از معروف، برواو معروف نشانه حرکت پیش بنهند.

واکه مرکب یا دفتانگ:

چند واول یا واکه به هم پیوسته دفتانگ نامیده می شود. در زبان دری هشت واکه مرکب هستند که از ترکیب واکه ها با یکی از نیم واکه ها ساخته می شوند و اینها اند:

۱- آی، چنان، که در واژه های: پای، نای، جای دیده میشود.

- ۲- ای ، در ایوان، دیماه ، میخانه ، کیکاووس ، پیدا ، کیهان به دیده می آید ۳- وی (واو مجهول) ، در واژه‌های مانند : جوی ، کوی، اندخوی ، سوی
- ۴- ووی (واو معروف) ، در شوی ، روی ، موی ، بوی ،
- ۵- آو ، در ناو، گاو، واو، پاو ، داو ، پلاو
- ۶- آو ، در ثور ، طور ، دَور، جَور، عَور، زورق
- ۷- یو، در کلمه های دیو، غریو، گیو نمو دار است .
- ۸ - ایو، در عبارت « جیوجیو کردن» = چاپلوسی و تملق کردن، شیو = اسم صوت

همخوان مرکب ، کلاستریا خوشه :

چند همخوان پیوسته را که واکه بی در میانه نباید خوشه یا کلاستر می گویند . مانند : یکجایی نون ، گاف و سین (نگس) در گنگس، یکجایی ری و چی (رچ) در مرچ، پیوستگی بی و زی (بز) در سبز ، پیوستگی ری و دال (رد) در مرد ، گرد و درد، یکجایی ری و گاف (رگ) در گرگ ، برگ و ارگ ، پیوستگی شین و تی (شت) در مشت ، خشت ، کشت و دشت ، چسپیده بودن سین و تی (ست) در مست و دست و پست ، چسپیدگی شین و قاف (شق)، در مشق و عشق ، چسپیدگی ری و سین (رس) در، درس ، خرس ، ترس و پیوستگی لام و خی (لخ) در بلخ و تلخ .
در زبان دری خوشه ها در میانه و پای واژه می آیند .

واجهای تغییر معنا :

واجهای تغییر معنا شکل نوشتاری ندارند و معنای هجا را تغییر می دهند. واجهای تغییر معنا عبارت اند از:

- ۱- فشار آواز
- ۲- آهنگ

۳- درنگ و پیوستن

هر کدام این واج ها درحالی که دیگر واجهای واژه درحال خویش می مانند در تغییر معنای واژه اثر دارند .

۱- فشار آواز :

فشار آواز در زبان دری غالباً بر هجای بازپسین می نشیند .
پیش از ادامه این مبحث باید یک بار دیگر با استفاده از اصطلاحات زبانشناختی روشن بسازم که هجا چیست .

هجا عبارت است از یک واکه هسته و یک یا چند همخوان که یکبارہ از دهن خارج می شوند، مانند واژه من که یک هجاییست . چنین ساخته شده است : همخوان میم + واکه آ + همخوان نون .

« مادر » = واژه دو هجایی و « مادرم » = واژه سه هجایی و « کتابخانه » = واژه چهار هجایی است .

اکنون بر میگردیم به موضوع فشار آواز .

واژه « خوردی » را در نظر بگیرید . خوردی از دو هجا (خور) و (دی) ساخته شده است . هر گاه فشار آواز بر هجای نخستین باشد ، خورد استی معنی می دهد . و اگر فشار آواز بر هجای دوم آورده شود کوچکی معنا میدهد و یا در واژه طفلی که نیز از دو هجا ساخته شده است ، هر گاه فشار صدا بر هجای نخستین بیاید طفل استی معنی میدهد و در صورتی که فشار آواز بر هجای دومین بگذرد کودکی و طفل بودن معنی می دهد . یا در این بیت رابعه بلخی :

تو چون ماهی و من ماهی ، همی سوزم به تا به بر

غم عشقت نه بس باشد ؟ جفا بنهادی از بر بر

ماهی با فشار بر هجای نخستین ماه استی معنی می دهد و ماهی با فشار بر هجای دومین جانور آب زی است .

و در این بیت :

کرم گلیست که کم روید اندرین دیار

به هر کسی که بگفتم : کرم . گفت : کرم

کرم نخستین با فشار بالای هجای دوم به معنای مهربانی و بخشایش است و کرم دوم ، فشار بالای هجای اول دارد ، که کراستم معنا می دهد .

۲- آهنگ:

در جمله ها شناخته میشود بدین شرح که آهنگ جمله های خبری از تعجبی و تعجبی از پرسشی دیگر گون اند و با تغییر آهنگ میتوان یکم جمله را به دیگری عوض کرد .

تو راست می گویی . جمله خبری
تو راست می گویی ؟ جمله پرسشی
تو راست می گویی! جمله تعجبی

۳- درنگ و پیوستن:

درنگ و پیوستن هم بر معنای واژهها و جمله ها اثر تغییر دهنده دارد .

به این نمونه ها بنگرید: بازار، بدون درنگ بین دوهجا و باز ار، همراه درنگ کوتاه میان دو هجا یعنی باز آر .
نخستین بازار و دومین باز بیار معنی می دهد .

یا در این رباعی :

ای دل بر ما مباش بی دلبرما

یک دلبرما به از دو صد دل برما

نی دل برما نه دلبر اندر بر ما

یا دل برما فرست یا دلبرما

تنها جدا کردن دل و برما و یکجا کردن آن هاست که معنای واژه هارا را تغییر می دهد، درحالی که آواها چنان که هستند می مانند، و دگرگونی جایگاه فشار آواز را گاه جدایی و یکجایی هجا ها نیز از نظر نباید دور داشت.

اگر بگوییم کارزار است.

یعنی که جنگ است .

و اگر بین کار و زار مکت کنیم و بگوییم کار زار است ، گفته ایم که کار خراب است .

.
. .
.

صرف یا واژه شناسی « مورفولوژی Morphology » زبان دری

پیش از پرداختن به موضوع ، باید اشاره شود که جمله « لفظ با معنا را کلمه می گویند . » مدتهاست که از دامن کتب دستور زبان بر چیده شده است . کلمه شاید معنایی نداشته باشد مگر وظیفه دستوری را در ساختار جمله یا کلمه دیگر انجام دهد ، مانند : ستان که با گل پیوسته اسم دیگری یعنی گلستان را می سازد یا « که » به تنهایی معنایی ندارد ، مگر در جمله : شریفه آمد که مادرش را ببیند . دو بخش جمله را باهم پیوسته است . از پیوستن چند واج واژه یا کلمه یا مورفیم ساخته می شود . کلمه ها دو گونه اند :

وارسته یا مستقل
وابسته یا نامستقل

واژه های وارسته (مستقل)

واژه های وارسته آن کلمه ها را می گویند که به تنهایی به شی یا مفهومی دلالت می کنند مانند : سیب که گذشته از آن که واژه ایست

، نام یکی از میوه ها هم است . رابطه نام و خود شی را دلالت می گویند. نام دال است و شی مدلولش یا گرمی به حالتی اشاره دارد . خود واژه دال است و آن حالت مدلول ، رابطه آن دو دلالت نامیده می شود .

واژه‌های وارسته یا کلمه های مستقل به سه گروه جدا می شوند:

۱ - اسمها یا اسمیه ها .

۲ - فعلها

۳ - قیده‌ها

اسمیه ها

واژه اسم آشناست و اما واژه اسمیه ها شاید نا آشنا باشد. از واژه اسمیه ها همان کلمه هایی را در نظر دارند که شامل اسم و واژه هایی اند که در جای اسم می توانند قرار بگیرند . این گفته بدین معناست که در هر موقعیت گرامری که اسم می نشیند مانند جایگاه فاعل یا پذیرفتن نشانه جمع آن وها و پذیرفتن پساوند مفعولی «را» آن واژه ها هم بتوانند به کار روند. اسمیه ها اینها اند:

۱- اسم

۲- ضمیر

۳- صفت

۴ - عدد

اسم

اسم کلمه یی است که برای شناختن یا شناختادن کسی یا چیزی بکار می رود . رشید ، فرشته ، کابل ، وطن ، سال ، روز ، شب ، تندرستی ، بیماری ، توانایی ، ناتوانی ، چنار ، بید ، شتر ، اسپ ،

پتونی ، شب بو ، جریبن ، شلغم ، پیاز ، گندنا ، مانندهای آنها ، هرکدام اسم یا نام است .

پس اسم شاید برای نامیدن آدم با شد یا جانور ، یا رستنیها ، یا وقت یا جای ، یا حالت و کیفیتی .

اسم از نگاه ساخت سه گونه است : ساده ، مشتق ، مرکب
اسم ساده :

اسم ساده اسمیست که به کلمه های وارسته یا وابسته قابل تجزیه نباشد . مانند : گل ، دریا ، باران ، سنگ ، کوه ، دشت ، چوب .
اسم مشتق :

اسم مشتق اسمی را می گویند که از پیوستن یک اسم ساده با یک یا چند کلمه وابسته ساخته شده باشد ، مانند : یاسمنزار = یاسمن + زار ، گلستان = گل + ستان ، همراه = هم + راه ، همسایه = هم + سایه ، باغبان = باغ + بان ، گذرگاه = گذر + گاه ،
اسم مرکب :

اسم مرکب اسمی را می گویند که از دو اسم ساده یا یک اسم ساده و یک صفت یا یک اسم ساده و یک عدد ساخته شده باشد ، مانند : شیر دروازه ، گل بته ، شترمرغ ، دواخانه ، دامن جاکت، بی بی مهرو ، سرخ کوتل ، یکه درخت ، سیاه کوه ، چهل ستون ، دو آب ، پنجشیر ،

اسم از نگاه معنا هفت گونه است

اسم مفرد و اسم جمع ،
اسم خاص و اسم عام ،
اسم ذات و اسم معنا ،
و اسم صوت .

اسم مفرد و جمع ، اسم جمع و اسم جنس

اگر بگوییم : داکتر را آوردند . مقصود ما یک داکتر است . یا اگر بگوییم : مریض را بردند . مقصود یک مریض است . یا اگر کسی بگوید : درخت شکوفه کرده است . مقصود یک درخت است یا کتاب را خواندم مقصودش یک کتاب است . این اسمها را مفرد می گویند .

اسم مفرد اسمی است که برای نام بردن یک کس یا یک چیز به کار می رود .

باید به خاطر داشت که گاهی اسم مفرد به تمام انواع آن چیز دلالت دارد . این مسأله مربوط به جمله یی است که آن اسم در آن بکار می رود . به این مثالها بنگرید :

کتاب در زندگی انسان بسیار اهمیت دارد .
من سیب را خوش دارم .

برای نموی درخت آفتاب و آب ضرور است .
مریض باید به سخن داکتر توجه کند .

در جمله های بالا کلمه های کتاب ، سیب ، درخت ، مریض و داکتر اسمها اند ، که نه به یک ، بل که به تمام کتابها ، سیبها ، درختها ، مریضها و داکترها دلالت دارند . در چنین حالتی اسم مفرد اسم جنس نیز است .

اکنون ببینیم که اسم جمع چگونه اسمیست :

اگر به جای داکتر ، داکترها و به جای مریض مریضها و به جای درخت درختها بگویند ، این اسمها اسمهای جمع اند .

اسم جمع اسمیست که به چندی از همان چیز دلالت می کند .

نشانه های جمع در زبان دری آن و ها است که به اسم می پیوندند . قاعده چنین بوده که اسمهای جانداران را با آن و بی جانها را با ها جمع ببندند ، مگر این قاعده رعایت نشده و نمی شود . برگ درختان

سبز هم گفته اند . از اعضای بدن انسان ، چشمان و لبان هم گفته اند و گوشها و پاها هم . از مولانا خوانده ایم :

هر طرف از اختران بر چرخ گردان آتشی

شمع دیدم گرد او پروانه ها

و کبوترها سراسر بازگردند

جامی هم گفته :

به روزان و شبان این بود کارش

از انوری هم خوانده شده

الا تو ، که بودست که صد باره جهان

روزان بگرفتست و شبان بخشیدست

اکنون مردم این مشکل آشفتگی را به این گونه حل کرده اند ، که تنها

با ها هراسمی را جمع می بندند . در زبان معاصر دری این پذیرفته

استثنا ندارد . در گفته ها و نوشته ها ی کتاب خوانده ها ، آشفتگی

دیرینه مضاعف شده است .

واژه را به صورت واژگان جمع می بندند .

کلمه را به صورت کلمات هم جمع می بندند .

جمع کتاب را کتب می گویند .

جمع ورق را اوراق می گویند .

جمع مدرسه را مدارس می نویسند .

جمع خبر را اخبار می گویند .

بدین صورت ، در زبان رسمی ، اگر اعتراف گناه نباشد ، همه

درمانده اند ، که کدام اسم را چگونه جمع ببندند .

در نثر معاصر هر دو علامت جمع کار برد دارند هم کودکان و

دختران و پسران و چشمان و درختان و انگشتان می نویسند و هم

کودکها ، دخترها و چشمها و درختها ، انگشتها و دیگر .

بعض کلمه های جمع تغییر معنا داده اند و نمی توانیم به جای آنها

کلمه های دیگری کار بریم ، مانند :

اطراف = جاهای دور از مرکز

اخلاق = روش و سلوک

اوضاع = حالت و چگونگی

تشریفات = دفترپذیرایی مهمانان رسمی (ریاست تشریفات)

تحریرات = دفترهمکار با کرسی های بلند ، مانند ریاستها ووزارتها

نفوس = population

در غیرچنین موارد ، بهترخواهد بود که آن را برای جان داران ، تا حدودی نگهداریم و در بیشترموردها به قاعده وضع کرده مردم گردن بنهیم و هارا نشانه جمع بپذیریم .

گفتیم ، تاحدودی . می بینیم که نویسندۀ همروزگارما نمی تواند که عنوان داستانش را « گرگان ودهکده » بگذارد . می نویسد « گرگها ودهکده »

نکته دیگر در این مورد مطابقت فعل با فاعل است که در زبان دری اهمیت دارد .

در گذشته هر گاه فاعل جاندار و جمع می بود فعل آن نیز جمع می آمد و در غیر آن فعل مفرد بکار می رفت.

در مورد رستننها هم جمع و هم فعل مفرد بکار برده اند .
گلها باز شد یا گلها باز شدند .

برای دوری گزینی از این آشفته گی ، امروزه در مورد همه اسمای جمع فعل جمع و در مورد همه اسمای مفرد فعل مفرد می آورند .

نکته دیگر این که : ارتش ، گلّه ، مردم ، خلق ، رمه را اسم جمع نوشته اند و در رابطه با آن گاهی فعل جمع وگاهی فعل مفرد می آورند . اینها همه اسمای مفرد اند و به صورت ارتشها ، گلّه ها ، مردمان ، خلق ها و رمه ها جمع بسته می شوند .

پس :

اسم مفرد کلمه یی است که برای نامیدن یک کس یا یک چیز بکار می رود.
--

با پیوستن نشانه های جمع (آن و ها) از اسمهای مفرد اسمهای جمع ساخته می شوند .

چون شماری نامهای عربی در زبان دری راه یافته اند و بر بنیاد قاعده های عربی جمع بسته میشوند ، یاد آوری آن قاعده ها را نیز سودمند می پندارم .

جمع در عربی دو گونه است :

الف - جمع سالم

ب - جمع مکسر یا شکسته

جمع سالم آن است که هنگام جمع بستن ساختار واژه مفرد نمی شکند . و در پایان آن « ات » یا « ین » یا « ون » می پیوندد .

جمع با « ات »

افتخار - افتخارات ، احتمال - احتمالات ، امتیاز - امتیازات ، اختیار

- اختیارات ، انتخاب - انتخابات ، اطلاع - اطلاعات . انتشار -

انتشارات ، انتقاد - انتقادات

یاد داشت :

همه آن واژه ها را در دری می توان با « ها » جمع بست .

پیشنهاد، گزارش ، فرمایش ، خواهش و نمایش واژه گان دری اند با ها باید جمع بسته شوند نه با « آت » ، بدینگونه : پیشنهادها ، گزارشها فرمایشها، خواهشها و نمایشها

جمع با « ین »

معلم - معلمین ، متعلم - متعلمین ، محصل - محصلین ، مومن مومنین ، مامور - مامورین ، مستخدم - مستخدمین ، محبوس - محبوسین .
جمع با « ون » :
انقلابی - انقلابیون ، روحانی - روحانیون ، مسیحی مسیحیون ،
افراطی - افراطیون
یاد آوری :
تمام واژه گانی را که با « ین » و « ون » جمع بسته می شوند ، با
« ان » می توان جمع بست .
ب - جمع شکسته یا مکسر عربی با این شکلها در زبان دری رواج
یافته است :
- خلق - اخلاق ، دور - ادوار ، عمل - اعمال ، اسم - اسما ، رزق -
ارزاق ، رب - ارباب ، بعد - ابعاد ، وزن - اوزان ، قمر - اقمار ،
شجر - اشجار ، نظر - انظار ، ولد - اولاد و دیگر .
- مکتوب - مکاتیب ، دهقان - دهاقین ، جاسوس - جواسیس ، مقدار -
مقادیر ، خان - خوانین .
- مکتب - مکاتب ، منصب - مناصب ، مسلک - مسالک ، مطلب -
مطالب ، منزل ، - منازل ، وسیله - وسایل ، شاهد - شواهد ، مسجد -
مساجد ، مقصد - مقاصد .
- امر - امور ، قصر - قصور ، وحش - وحوش ، نفس - نفوس ، طیر
- طیور ، قیر - قبور
- فاضل - فضلا ، عالم - علما ، شریک - شرکا ، نجیب - نجبا ،
حکیم - حکما ، سفیر - سفرا ، رقیب - رقبا ، امیر - امرا ، اسیر - اسرا
- ملت - ملل ، قله - قلال ، دولت - دول ، صورت - صور

یادداشت :

بهتر است که واژه گان یاد شده را تا آنجا که ممکن است با « ان »
و « ها » جمع ببندیم تا آنجا که ممکن است بدین معنا که « اعماق »

معنایی دارد که « عمقا » آنرا نمی رساند . در آن صورت واژه « ژرفا » را میتوان بکار برد یا « نفوس » معنایی دارد که با « نفس » ها قابل تبدیل نیست . می توان باشند یا باشندگان را به عوض آن بکاربرد . ملل متحد را نمی توان تعویض کرد.

جمع مونث :

کلمه های مونث عربی با « ات » جمع بسته می شوند . در زبان دری سوگوارانه ، معلمه ، متعلمه ، محصله ، ماموره ، مدیره ، شاعره ، رئیسه ، مبصره ، خدمه راه یافته اند . نخست این دستورستیزی را میتوان رفته رفته از زبان دور کرد . می توانیم معلم لیسۀ رابعۀ بلخی ، متعلم لیسۀ زرغونه ، عایشه شاعرسده نزده بگوییم و بنویسیم . مگر مبصره درمکتبها عنوان اداری شده است که نمی توان تاخود بست ازبین نرود ، کنارش گذاشت . یکی ازمعناهای خدمه خدمت گاران است . درمکتبها این واژه به معنی خدمتگازرن به کار می رود . درصورت نا گزیری می توان دواژه آخرین را نگهداشت یا واژه های دری را به جای آن می توانیم بکار برد و زنان آموزگار ، دختران دانشجو یا دانش آموز ، کارمند زنان و مانند های آن بگوییم و بنویسیم .

پرهیزازجات - نشانه جمع

عربها بعض کلمه های دری مختوم به « ی » و « های غیر ملفوظ » را با « ات » جمع بسته اند و برای خود داری از پیوستن دو و اول « جیم وقایه » را میانگین کرده اند . سپس دری زبانان نیز

بتقلید از آن پرداخته اند که هیچ منطق دستوری ندارد و پرهیز از آن بهتر می باشد . جمعهای با جات اینها اند :

سبزی جات ، میوه جات ، نسخه جات ، روزنامه جات ، دسته جات ، رقعہ جات ، کارخانه جات ، علاقہ جات ، حوالہ جات ، نوشته جات ، اداره جات ، پرزہ جات ، غلہ جات .

در فرهنگ معین نگارش « های غیر ملفوظ » در میانه کلمه های یاد شده نادرست شناخته شده است .

یعنی نوشتن میوجات از میوه جات افضل شمرده شده است .

به گمان من ، بسود زبان است که از کار برد آنها یک سره خود داری شود و همه آن کلمه ها را با « ها » جمع ببندیم و سبزیها ، میوه ها ، نسخه ها ، روزنامه ها ، دسته ها ، رقعہ ها ، کارخانه ها ، علاقہ ها ، حوالہ ها ، نوشته ها ، اداره ها ، پرزہ ها و غلہ ها بگوییم و بنویسیم .

اسم خاص و اسم عام:

اسم خاص آن است که به یک چیز یا شخص خاص اشاره داشته باشد، مانند: آسمایی ، پامیر ، ارغنداب ، تیمور ، محمود ، ماریا ، ژیلا ، کابل ، هامبورگ ، جرمنی .

درمورد اسم خاص باید در نظر داشته باشیم که ، ممکن است چند نفر یا چند شی با همان نام باشند ، مگر مقصود گوینده تنها یکی از آنهاست ، نه همه آنها . وقتی که می گوییم شاکره را دیدم . مقصود ما تنها یک شاکره است ، نه همه شاکره ها .

اسم عام آن است که برای نام بردن همه افرادی که چیز به کار می رود ، مانند : آدم ، مرد ، زن ، کبوتر ، زاغ ، درخت ، میز ، الماری ، گوسفند ، بز

اسم ذات و اسم معنا

اسم ذات آن است که به یک موجود مادی دلالت کند ، مانند :
سنگ ، چوب ، خاک ، درخت ، مرغ آبی ، پلنگ ، زرافه ، چنار ،
بید ، آب ، باد ،
اسم معنا آن است که به یک مفهوم و یک حالت غیرمادی اشاره
بدارد ، مانند :
فکر ، خیال ، شب ، روز ، گرمی ، سردی ، تندرستی ، بیماری ،
دلیری ، هوشیاری ، عقل ، مهربانی ، خشم ، غم ، شادمانی و ...

اسم زمان و اسم مکان:

الف - اسم زمان نام وقتهاست و خود از شمار اسم معناست ، مانند
روز ، شب ، صبح ، چاشت ، شام ، پارسال و پیرار سال ، فردا ،
پس فردا ، بهار ، تابستان ، خزان ، زمستان ، نام ماه ها
درشعر و نوشته های ادبی گاهی واژه گاه با اسم زمان می آید ،
مانند :

صبحگاه ، شامگاه ، سحرگاه ، چاشت گاه ، بهار گاه ، یعنی :
هنگام صبح ، هنگام شام ، هنگام سحر ، هنگام چاشت ، هنگام بهار
و واژه گاه و هنگام برای تأکید می آیند .

« گاه » در زبان دری دو معنا دارد . یکی ، وقت و دیگری جای .
این کلمه هم برای ساختن اسم زمان مرکب به کار می رود ، چنان
که نمونه آوردم و هم برای ساختن اسم مکان مرکب . (در مبحث
اسم مکان بخوانید)

درشعر و نوشته های ادبی گاهی واژه « گاه » با « آن » می
پیوندد .

به این صورت :

سحرگاهان ، شامگاهان ، بهارگاهان

در این کلمه ها « آن » نشانه جمع برای نشان دادن بار بار آن زمان معین است ، یعنی هر سحرگاه ، هر شامگاه ، هر بهار گاه . مگر بهاران را وقت بهار معنا کرده اند و بامدادان را وقت بامداد شناخته اند .

ب - اسم مکان ، نام جاها ست و از شمار اسم های ذات است و برخی عام و برخی خاص می باشند ، مانند :

اسم مکانهای خاص : افغانستان ، خوست ، آسترالیا ، سریلانکه ، اروپا ، کابل ، جلال آباد ، بامیان

اسم مکانهای عام : دره ، دشت ، جنگل ، کوه ، باغ ، جزیره ، خانه ، سرای ، شهر ، ده ، کوچه

شماری اسم مکانها از یکجا شدن یک اسم یا یک صفت با یک کلمه نامستقل که پسوند نامیده می شود ، ساخته می شوند . این گونه اسم مکانها از گونه مشتق اند ، مانند :

اسم + کده :

دهکده ، میکده ، ستمکده ، آتشدکده ، دانشکده و غربتکده و قیامتکده (در شعر و به خصوص شعر های بیدل کنایه از جهان)

اسم + ستان

گلستان ، بوستان ، گورستان ، تاکستان ، افغانستان ، بلوچستان ، ریگستان .

اسم + سار :

چشمه سار ، نمکسار ، شا خسار ، سایه سار

صفت + سیر :

گرمسیر ، سردسیر

اسم + زار :

کشتزار ، گلزار ، مرغزار (مرغ = سبزه) شوره زار ، ریگزار ، لاله زار

اسم + دان و دانی :

قند دانی ، کاغذ دانی ، خاکستر دانی ، زباله دانی ، میوه دانی ، مرچ و نمکدانی ، گلدان ، آبدان ، یخدان .

اسم مکانهای مرکب که از دو اسم ساده ساخته می شوند ، مانند:
 کتابخانه ، می خانه ، قمارخانه ، دواخانه ، بتخانه ، دیوانه خانه ،
 شفا خانه ، معاینه خانه
 اسم + گاه (به معنای جای و محل)
 لشکر گاه ، قرار گاه ، کشتار گاه ، تفریحگاه ، گذرگاه ، عیدگاه ،
 فروشگاه ، دانشگاه ، داغگاه (جای داغ کردن اسپ)

اسم صوت

اسم صوت ، نام صدا ها ست . مانند ، تپ تپ (پای) ، شرشر (آب)
 (وزوز (صدای بال زنبور) ، ترنگ (صدای شکستن شیشه) ، قه
 قه (صدای خنده بلند) ، هرهر (صدای خنده آهسته) ، تک تک (صدای ساعت) ، چک چک (صدای چکیدن آب) ، غرغر (صدای ماشین) ، شرفه پا (صدای پا هنگام راه رفتن) پس پس (صدای گپ زدن آهسته) ، شرنگ شرنگ (صدای زنگ) قریچ قریچ (صدای به هم خوردن دندانها) ، چکاچاک (صدای به هم خوردن شمشیرها)

ضمیر

گاهی به سبب معلوم بودنش اسم شخص را نمی گیریم . نمی گوئیم :
 شهرزاد آمد . می گوئیم که : او آمد .
 یا می گوئیم : من به کمک شما حاضرم . یا می گوئیم : ایشان چند روزی با ما بودند .
 کلمه های او ، من ، شما ، ایشان و ما را ضمیر می نامند .
 به این دو جمله بنگرید :
 سرور درباغ درخت شاند .
 او فراموش کرد که آنرا آب بدهد .

او آن درجمله دوم ضمیر ها اند که درجای اسم سرور ودرخت نشسته اند. (به مبحث ضمیر اشاره بنگرند)

ضمیر کلمه پی است که جانشین اسم آدمان و چیز ها می شود .

از آن رو آن را « جانشین » هم گفته اند . اسمی را که ضمیر در جای آن می نشیند مرجع ضمیر می گویند .
ضمیر سه گونه است : ضمیر شخصی ، ضمیر مشترک و ضمیر اشاره .

ضمیر شخصی شامل همه انواع ضمیر های شخصی و ضمیر های ملکی (جدا و پیوسته) می شود .

ضمیر شخصی جانشین اسم آدمان می شود و نشان دهنده متکلم یا اول شخص ، مخاطب یا دوم شخص ، غایب یا سوم شخص ، هم مفرد هم جمع می باشد ، بدینگونه :

اول شخص مفرد = من

اول شخص جمع = ما

دوم شخص مفرد = تو یا شما (برای احترام)

دوم شخص جمع = شما

سوم شخص مفرد = او یا ایشان (برای احترام)

سوم شخص جمع = ایشان .

در جمله گاهی ضمیر مفعول واقع می شود . در آن صورت پسوند مفعولی « را » با آن می پیوندند ، مانند : او را ، ایشان را و گاهی ضمیر پیوسته شخصی ، درجای مفعول می نشیند ، مانند : دیدیم = مرا دید . دیدیم = ما را دید . بیان بیشتر این مسأله را در مبحث ضمیر در جمله بخوانید .

گاهی می گوئیم :

دست من

وطن ما

خانه او

فیصله ایشان

سخن تو

پیشنهاد شما

درچنین موارد من ، ما _ تو، شما _ او ، ایشان را ضمائر ملکی نامیده اند ، زیرا به جای اسم مالک یا دارنده چیزی جای می گیرند . گاهی ضمائر ملکی به اسم پیوسته می باشند . مانند :

ام در کتابم ، به جای کتاب من

ما در کتاب ما تغییر نمی خورد

ات در کتابت ، به جای کتاب تو

تان در کتابتان ، به جای کتاب شما

اش در کتابش ، به جای کتاب او

شان در کتابشان ، به جای کتاب ایشان

این ضمائر که ملکیت را نشان می دهند ، ضمائر پیوسته ملکی نامیده می شوند .

ضمیرهای مشترک و تأکیدی

ضمیر مشترک نیز جانشین اسم انسانها میشود. و در زبان دری سه تا ضمیر مشترک داریم :

یکی خود، دیگری خویش ، و سومین خویشتن ، خود با ضمیرهای شخصی برای تأکید می آیند .

براین جمله ها غور کنید :

من کار خود را تمام کردم .

ما خودرا بالا تر از دیگران نمی دانیم .

ایشان درباره خود چه می داند .

تو خودرا اصلاح کن .

در جمله های بالا به جای خود ، خویش و خویشان را هم می توان نشانند .

واژگان خود ، خویش و خویشان در موارد یادشده ضمائر مشترک اند ، که در عین زمان وظیفه تأکیدی نیز دارند .

ضمیر تأکیدی مشترک « خود » با ضمائر پیوسته نیز ، می پیوندند ، بدین گونه :

من خودم گفتم .

تو خودت گفتی .

او خودش گفت .

ما خود ما گفتیم .

شما خودتان گفتید .

ایشان خودشان گفتند .

ضمیر اشاره

واژگان اشاره دوگونه اند ، یکی واژگان اشاره نزدیک و دیگری واژگان اشاره دور .

واژگان اشاره نزدیک اینها اند : این ، اینان ، اینها

واژگان اشاره دور از این شمار اند : آن ، آنان ، آنها

واژگان اشاره هر گاه با اسمها بیایند اسم اشاره نامیده می شوند ، مانند : این شهر و آن کشور و هر گاه در جای اسم بنشینند ضمیر اند ، مانند :

کودکان را باید خوب پرورد ، زیرا آنان زینت باغ زنده گی اند .

آنان ضمیر است .

گلها را نباید کند ، از دیدن و بوییدن آنها باید لذت برد . آنها ضمیر

است .

ضمیر نامشخص

ضمائر نامشخص آن ضمائری را می گویند که جانشین اسمهای نامشخص و نامعین می شوند ، مانند بسیاری در جای بسیارکسان :

بسیار کسان به فوتبال دلچسپی دارند . بسیاری به فوتبال دلچسپی دارند
یا بعض به جای بعض مردم .
بعض مردم اندک رنج اند . بعض اندک رنج اند .
یا همه به جای همه کسان
همه کسان تندرستی می خواهند . همه تندرستی می خواهند .

ضمیر وصفی

آن صفتی که به جای اسم می نشینند ، ضمیر وصفی نامیده می شوند .
جوانان بلند قامت را به تیم باسکتبال بگیرید ! بلند قامتها را به تیم باسکتبال بگیرید !
از شاگردان لایق یک صنف جدا ساختند . از لایقها یک صنف جدا ساختند .
آدمهای ترسو مزه کامیابی را کمتر می چشند . ترسو ها مزه کامیابی را کمتر می چشند .
کسی که بیمار است ، باید زود پیش داکتر برود . بیمار باید زود پیش داکتر برود .
برای کسان بی سواد ، کورس دایر شد . برای بی سوادان کورس دایر شد .
تا احمق در جهان هست ، مفلس در نمی ماند . (مثل)
این گونه واژگان را در شعرشناسی صفات هنری می گویند ، چنان که در این بیت حافظ آمده است :
صد ملک دل به نیم نظر می توان خرید خوبان درین معامله
تقصیر می کنند
واژه خوبان از صفات هنریست .

واژگان دلبرو دلبران ، نیکو و نیکوان ، دلستان و نامهربان و دیگر که به جای اسم قرار می گیرند ، نیز ضمایر وصفی اند .

صفت

اگر بگویم اسپ من بیمار شده است و من دو اسپ داشته باشم . فهمیده نمی شود کدام یک در آن صورت اگر بگویم اسپ سیاه من بیمار شده است ، موضوع برای شنونده روشنتر می شود . واژه سیاه برای اسپ به مثابه صفت به کار رفته است . یا اگر بگویم سیبهای ناپخته را دور بریزید . ناپخته صفت سیبهاست . — صفت یکی از خصوصیت‌های کسی ، چیزی یا مفهومی را برجسته می سازد . مانند :

خربوزه شیرین خربوزه شیرین است .

بادنجان رومی سرخ بادنجان رومی سرخ است .

انگور ترش انگور ترش است .

گوسفند سفید گوسفند سفید است .

کودک شوخ کودک شوخ است .

شفتالوی گندیده شفتالو گندیده است .

درمثال اول ، شیرین صفت است .

چیز یا چیزهایی را که بیان صفت شان در نظر است موصوف می گویند . موصوف واژه عربیست به معنای صفت شده .

موصوف ممکن جمع باشد یا مفرد ، مگر صفت همیشه مفرد می آید .

خربوزه شیرین

خربوزه های شیرین

— با صفت یک شخص را با دیگری ، یک چیز را با دیگری و

یک مفهوم را با دیگری ، یا شخصها ، چیزها و مفهوما را با

دیگرها مقایسه کرده می توانیم ، مانند :

برادر من بزرگتر از برادر اوست . برادران من بزرگتر از برادران او هستند

این گل خوشبو تر از آن است . این گلها خوشبو تر از آن گلها هستند . شب از روز سرد تر است . شبها از روزها سرد تر هستند . — صفت شاید مثبت باشد و شاید منفی .

پس ، صفت یک یا چند کلمه است که به بودن حالتی مثبت یا منفی دراسمی یا نبودن آن دلالت می کند .

نفی حالت از اسم با کلمه های نامستقل یا وابسته نا و بی صورت می گیرد و بدین گونه ها :

یکم ، صفت های منفی که از نا و صفتی دیگر ساخته می شوند ، مانند :

نابینا ، ناتوان ، نا خوشایند ، نادان (= نادانا) ، ناراست ، ناپاک ، ناجور ، نایاب ، نا آشنا ، ناپیدا ، نامرد

دوم ، صفت های منفی که از بی و یک اسم ساخته می شوند ، مانند :

بی کس ، بی غیرت ، بی عقل ، بی عزت ، بی حاصل ، بی آبرو ، بی رحم ، بی کار ، بی مزه ، بی ارزش

صفت از نگاه ساخت :

صفت از نگاه ساختار سه گونه است :

۱- ساده

۲- مرکب

۳- مشتق

صفت ساده :

صفت ساده آن است که تنها یک کلمه مستقل باشد . مانند :

سفید ، زرد ، نزدیک ، روشن ، تاریک ، بلند ، پست ، توانا ،
بزرگ ، کوچک ، دراز ، کوتاه ، سرد ، گرم ، سرخ ، سفید ، کامل
، ناقص ، دلیر ، ترسو

صفت مرکب

صفت مرکب آن است که از دو کلمه مستقل (اسم ، صفت ، ماده
فعل) ساخته شده باشد از دو اسم :

سر حلقه ، شیر پنجه ، گل اندام ، سنگ دل ، گل بدن ، چمن سیما ،
بزدل ، کوه پیکر ،

صفت واسم :

شیرین سخن ، زیبا روی ، راست کار ، خوش آواز ، بد خلق ، بلند
قامت ، خوش لباس ، کلان کار ، بلند پرواز ، شوخ چشم ، کم بغل
اسم و ماده فعل :

دل نواز ، خنده آور ، دل سوز ، دیده در ، گوش خراش ، کارفهم ،
سخن دان ، حرف شنو ، سرآمد ، جهان کشا ، عالم آرا ، جگر سوز
صفت و ماده فعل :

خوش خوان ، گران فروش ، کته گوی ، نرم بر

صفت مشتق :

صفت مشتق از یک کلمه مستقل با یک یا دو نا مستقل ، یا یک کلمه
مستقل با یک عدد ساخته می شود .

مانند : خوش آیند ، با همت ، با غیرت ، بی هوش ، بی فکر ، نا
موزون ، نادرست ، هم دست ، همکار ، هم دل ، همراه ،

چوبی ، آهنی ، طلایی ، کابلی ، مزاری ، قندهاری
گلگون ، نقره فام ، ماه وش ، مه لقا ،

بلورین ، سیمین ، زرین ، نمدين ، مشکين ، عقیقین ، سنگین
دو روی ، چهار آتشه ، چهار کلاه ، یک دنده ، ده دله ،

صفت از نگاه معنا:

صفت از نگاه معنا تقسیم می شود به :

۱- صفت فاعلی

۲- صفت مفعولی

۳- صفت نسبتی

۴- صفت عادی

صفت فاعلی:

صفت فاعلی آن است که بر کننده کاری و یا دارند یا پذیرنده حالتی دلالت کند .

صفت فاعلی به این گونه ها ساخته می شود :

۱- ماده شماره یک فعل (فعل امر) + پسوند « نده » :

گوینده ، فروشنده ، جوینده ، بالنده ، شنونده ، بیننده ، فرستنده ،
روینده ، نماینده ، برنده

به بیننده گان آفریننده را نیننی مرنجان دو بیننده را

گرگران و گر شتابنده بود هر که جویندست ، یا بنده بود

۲- ماده شماره یک فعل (فعل امر) + آن :

پویان ، نالان ، گریان ، خندان ، دمان ، شتابان ، سوزان ، گریزان
منم آن پیل دمان و منم آن بیریله نام بهرام مرماو کنیتم بو جبله
(منسوب به بهرام گور)

۳- ماده شماره یک فعل + الف :

فریبا ، گویا ، شنوا ، بینا ، دانا ، توانا ، پویا ، جویا ،

توانا بود هرکه دانا بود به دانش دل پیر برنا بود
(فردوسی)

۴- مادهٔ شماره دوی فعل (صیغه ماضی مطلق مفرد غایب) + آر
مانند :

خریدار ، نمودار ، برخوردار ، گرفتار

۵- ریشهٔ شماره یک یا دوی فعل + گار :

ماندگار ، کردگار ، پرهیزگار ، آموزگار ، سازگار

۶- صفت عادی + کار :

بدکار ، نیکوکار ، راستکار ، خرابکار

۷- اسم معنا یا ذات یا صفت + گر :

ستمگر ، دادگر ، خنیاگر ، رامشگر ، بیدادگر ، چرمگر ، کوزه‌گر ،

شیشه‌گر ، روشنگر ، تیزگر (کسی که کارد تیز می‌کند) ، آش

گر (کسی که پوست آش می‌دهد)

۸- اسم معنا + اوک :

لافوک ، قهروک ، گپوک (پرحرف) ، لجوک ، از گریان که به

جای گریه به کار می‌رود گریانوک .

۹- اسم معنا + ندوک :

ترسندوک ، شرمندوک

۱۰- اسم معنا یا ذات + ی :

مزاحی ، بروتی ، جنگی ، کاری ، باری

هرگاه اسم به های غیر ملفوظی بینجامد ، بین های غیر ملفوظی و یا

یک یای دیگر ، برای آسانی تلفظ جا می‌گیرد . مانند : قصه‌یی ،

پرزه‌یی ، نخره‌یی ، بهانه‌یی ، گله‌یی .

11- اسمهای ذات و معنا + چی :

دهل‌چی ، توپ‌چی ، شکارچی ، جهرچی (جارچی) ، سرنای‌چی

، طرم‌چی ، توله‌چی ، تنبورچی

سماوارچی ، قاب‌چی (قابوچی)

یادداشت :

پسوند های صفت فاعلی ساز ، گاهی به یکباره گی فعل دلالت دارند و گاهی تداوم و تکرار همیشه گی فعل را نشان می دهند . مسافر آینده ، یکبار گی را می نماید حال آن که چرخ گردنده بیا نگر تداوم و همیشه گیست .
برای آشنایی بیشتر با پسوند های صفت فاعلی ساز به عنوان پسوند ها بنگرید .

صفت مفعولی

صفت مفعولی بیان کننده حالت چیزی یا کسیست که فعلی بروی واقع شده است یا وضعی را پذیرفته است .

شکل ساده آن از افزایش (ه) به ماده ماضی افعال ساخته می شود ، مانند : نوشته ، دیده ، شنیده ، گفته ، خوانده ، کرده ، درزبان محاوره گاهی پساوند گی بر آن می افزایند ، مانند : دیدگی ، شنیدگی ، خواندگی ، شستگی
کاربرد صفت مفعولی :

کار برد صفت مفعولی گونه هایی دارد :

- 1- صفت مفعولی در عبارت اضافی می نشیند ، چون : کشته عشق ، بسته زلف ، فریفته سخن کسی ، پرورده دست محبت .
- 2- به شکل ترکیب می آید ، چون دامن آلوده ، دلشکسته سر سپرده ، جانباخته .

دامن آلوده اگر خود همه حکمت گوید

به سخن گفتن زیباش بدان به نشوند

- 3- به شکل مرکب ، مگر با انداختن (ه) چون خاک آلود ، ناز پرورد ، دست پخت ، کار کرد ، کاربرد ،

نمک سود ، خوش آیند

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست

عاشقی شیوه زندان بلاکش باشد (حافظ)
همان روشنگ را که دخت من است
بدان نازکی دست پخت من است (نظامی)

فعل و صفی و صفت مفعولی

فرق صفت مفعولی از فعل و صفی در آن است که فعل و صفی از پیوستن (ه) با ماده ماضی فعل های لازمی ساخته می شود ، مگر صفت مفعولی از پیوستن (ه) با ماده ماضی فعل های متعدی .
پس، رفته ، آمده ، نشسته ، دویده ، پرده ، رسیده ، خفته ، نمونه های فعل و صفی به شمار می روند .
عالمت خفته است و تو خفته خفته را خفته کی کند بیدار

صفت نسبتی

گاهی پیوستن یای نسبت ، (ه) ، ین و ینه به اسمی صفت می سازد . این گونه صفت را صفت نسبتی می گویند .
صفت نسبتی به گونه های زیرین ساخته می شود :

- ۱- اسمهای ذات +ی :
خاکی ، سنگی ، چوبی ، کابلی ، مزاری ، قندهاری ، گردیزی ، نمکی ، گوشتی
- ۲- اسمهای پایان یافته به (ه) + گی :
مانند میمنه گی ، تابه گی ، کوچه گی ، خیمه گی ، خانه گی ، یک روپیه گی دو روپیه گی ، هفته گی .
الایا خیمه گی خیمه فروهل
که پیشاهنگ بیرون شد
زمنزل (منوچهری)
- ۳- اسم زمان + (ه) :

یک شبیه ، ده ساله ، دهه ، صده ، (سده) هزاره ، یک ماهه ، دو ماهه ، شش ماهه .

بچه نازا دن به از شش ماهه افگندن جنین (مثل)

این طفل یک شبیه ره صد ساله می رود .

۴- اسم + ین :

چوبین ، بلورین ، زرین ، سیمین ، گلین ، روبین ،
پای استدلالیان چوبین بود
پای چوبین سخت بی تمکین
بود

۵- اسم + ینه :

پشمینه ، چوبینه ، نرینه ، مادینه ، پارینه ، دوشینه ، شبینه
یادداشت:

پیرامون این پسوند ها در فصل پسوند های واژه گان وابسته شرح
بسنده داده شده است .

صفت از نگاه همسنجی

صفت از نگاه همسنجی (مقایسه) سه گونه است :

- صفت مطلق ، همه انواع سه گانه صفت اند که از نگاه ساختار بر
شمردیم .

- صفت برتر یا تفضیلی که از مقایسه دو چیز بر می آید ، مانند
روشنتر ، سبکتر ، هوشیارتر ، بلند تر . چنان که پیداست ، پسوند (

تر) نشانه این گونه صفت می باشد .

به این جمله ها بنگرید :

میلاذ لایق است .

گرگین از میلاذ لایقتر است .

برات از همه همصنغان خود لایقتر است .

شاگردان صنف دهم الف از شاگردان صنف دهم ب لایقتراند .

در جمله نخستین ، صفت مطلق است .
 لایقتر در جمله های دیگر ، صفت برتر نامیده می شود .
 اگر بگوییم فرهاد لایقترین شاگرد در میان همصنفان خویش است ،
 برمی آید که فرهاد را با یک یک از همصنفانش مقایسه کرده به این
 نتیجه رسیده ایم . این را صفت برترین می گویند .
 - صفت برترین یا صفت عالی که مقایسه یک کس یا یک چیز را با
 چند کس و یا چند چیز نشان می دهد و با افزایش (ترین) در انجام
 صفت مطلق ساخته می شود . زیبا ترین ، خوش بخت ترین ،
 جوانترین ، گرمترین ، سرد ترین ، روشن ترین ، قد بلند ترین ، قد
 پست ترین ، چاق ترین ، لاغر ترین ، دیگر مثالهای
 صفت برترین اند .

یادداشت :

کلمه های بسیار ، خیلی ، صد درصد ، بیخی و مانند های آنها
 باصفت ها به مثابه شدت دهنده ها می آیند . مانند بسیار سخت ، صد
 در صد درست ، خیلی خوب ، بیخی به جا و ...

یادداشت :

شماری صفات برتر یا صفات تفضیلی زبان تازی در دری نفوذ یافته
 اند ، مانند : اول ، اکثر ، اقل . این کلمه هارا در عربی افعال تفضیل
 می گویند که تنوین ، یعنی دو زبر ، دوزیر و دوپیش نمی پذیرند .
 پس اولاء ، اکثراء ، اقلاء به کار بردن دو اشکال دارد :
 یکی تنوین در زبان دری نیست و با واژگان عربی آمده است .
 دوم تنوین بر این کلمه هانمی نشیند .
 پس به جای آنها ، یکم ، بیشتر و کم از کم را بهتر است به کار بریم

عد د:

در بسا موارد ، به عدد و نامهای اعداد نیاز مندیم ، مانند :

بیان دقیق زمان ، چون ساعت چهار بعد از پیشین است .
بیان اندازه ها و ظرفیتها ، چون :
این آپارتمان نود متر مربع است و برای یک خانواده چهار نفری
مناسب می باشد .
برای بیان عمر کسان و چیزها ، مانند :
پدرم دو هفته پیش هشتاد ساله شد .
این نهال یک ساله است .

عدد کلمه ایست که برای تعیین مقدار ، ظرفیت و شماره اشیا ،
اشخاص و معانی به کار میرود و پنج گونه است :

__ عدد اصلی
__ عدد ترتیبی
__ عدد توزیعی
__ عدد مبهم
__ عدد کسری

عدد اصلی :

در زبان دری عدد های اصلی بیست کلمه اند ، از این دست :

یک = ۱

دو = ۲

سه = ۳

چهار = ۴

پنج = ۵

شش = ۶

هفت = ۷

هشت = ۸

نه = ۹

این اعداد را اعداد خانه یکن می گویند . از شماره ده اعداد خانه دهن شروع می شود که تا نود و نه ادامه می یابد .

پس از عدد ده ، نام کوتاه شده این نه عدد با ده می پیوندند و نه عدد پس از این در شمار اعداد اصلی نمی آیند .

یازده = ۱۱

دوازده = ۱۲

سیزده = ۱۳

چهارده = ۱۴

پانزده = ۱۵

شانزده = ۱۶

هفده = ۱۷

هجده یا هژده = ۱۸

نزده = ۱۹

پس از نزده ، عدد نزده جمع یک ، بیست نامیده می شود . عدد بیست از شمار اعداد اصلی است .

پس از بیست ، خوانش عدد واژگونه از خانه دهن شروع می شود :
بیست + و + یک

بیست + و + دو

بیست و یک = تا بیست و نه

پس از بیست و نه سی می آید :

سی = ۳۰

اعداد اصلی دیگر از این قرار اند :

چهل = ۴۰

پنجاه = ۵۰

شست = ۶۰

هفتاد = ۷۰

هشتاد = ۸۰

نود = ۹۰

صد = ۱۰۰

هزار = ۱۰۰۰

شماره‌های دیگر از ترکیب آنها ساخته میشوند همچنان اعدادی که از لاتین آمده اند چون :

میلیون ۱۰۰۰۰۰۰

بلیون

تریلیون از همین خانواده اعداد به شمار می روند .

عدد هزار ، خانه هزارن شمرده می شود .

گاهی که عدد به صد (صد = غلط مشهور) رسید ، خوانش آن از خانه سدن و پس از آن هزارن شروع می شود ، بدین گونه :

یک صد و هشتاد و پنج

نه صد و بیست و سه

یک هزار و هفت صد و شصت و چهار

عدد ترتیبی :

عدد ترتیبی مانند صفت ، معین کننده اسم است و با پسوند های زیرین ساخته میشود :

- با پسوند (ام) ، مانند : یکم ، دوم ، سوم ، چهارم ، پنجم ، ششم تا آخر .

- با پسوند (امین) ، مانند : یکمین ، دومین ، سومین ، چهارمین ، پنجمین ، ششمین تا آخر .

یادداشت :

اول و آخر نیز ترتیب را نشان میدهند که از عربی گرفته شده اند .
اولین و آخرین نیز به همان معنا به کار می روند .

عدد توزیعی :

عدد توزیعی به گونه های زیرین ساخته میشود :
- با تکرار عدد اصلی، مانند :
دو دو ، سه سه ، چهار چهار ، پنج پنج ، شش شش
- با تکرار عدد اصلی و ادات عددی ، مانند :
دو تا دو تا ، پنج تا پنج تا ، شش تا شش تا ، هفت تا هفت تا
- با تکرار عدد اصلی و یک (تا) در آخر ، مانند :
چهار چهارتا ، پنج پنج تا ، شش شش تا ، هفت هفت تا .
- با عدد اصلی ، ادات عددی و پسوند یی ، مانند :
یک تایی ، دو تایی ، سه تایی ، چهارتایی ، پنج تایی ، شش تایی

عدد مبهم :

کلمه های چند و چندین را اسمهای عدد مبهم می گویند .
در باغچه چند درخت و چند بته گل بود . چندین سرباز از جنگ
خود داری کردند .
چند در جمله های خبری و پرسشی و چندین تنها در جمله های
خبری می آید .
درزمانهای پیش « اند » به معنای چند نیز به کار می رفت ، که
امروزه ازکاربرد افتاده است .

عدد تخمینی :

عدد تخمینی آن است که زیادی و کمی را بدون تعیین اندازه بیان می کند . اگر کسی بگوید که صد نامه فرستادم و یک پاسخ نگرفتم . چنین نیست که نود و نه جمع یک نامه فرستاده است . بل که مقصودش تأکید بر زیادی نامه هاست . مثالهای دیگر آن :

هزار بار ترا گفتم .
چهار روز زنده گیست .
یک پول نمی ارزد .
دوسه رویه باید داشته باشی .

عدد کسری :

عدد کسری سه گونه ساخته میشود :

یکم - سه یک ، چهار یک ، پنج یک ، شش یک ، هفت یک .
دوم - یک بر چهار ، دو بر پنج ، یک بر سه
درگفتار بین عدد نخستین و بر ، کسره می آید . هرگاه اسم عدد نخستین به واو و هی نرم (غیر ملفوظی) پایان یافته باشد ، حرکت کسره به شکل « ی » گفته و نوشته می شود ، بدین گونه :

چهار بر هشت
دوی بر پنج
سه ی بر شش
ده ی بر بیست
سوم - دو سوم ، سه چهارم ، یک پنجم ، یک دهم ، یک صدم ، یک هزارم .

کلمه های تعیین مقدار یا وابسته های عددی :

بین عدد و معدود (شماره و شمار شده) گاهی کلمه های اندازه
سنج می آیند ، مانند : یک پیاله چای ، دو کیلو بوره ، سه قطی
گوگرد چهار دسته گل، یک غوری آشک .
در نوشته های دفتر و تجاری کاربرد وابسته های عدد بیشتر رواج
دارد ، مانند :

دو حلقه تایر ، یک زنجیر فیل ، یک راس گاو ، یک قلاده سگ و
یک باب دکان ، دو قبضه شمشیر ، یک میل تفنگ . این گونه
وابسته های عددی امروزه از رواج افتاده اند .
بهتر است عدد و معدود کنار هم آورده شوند و یک فیل ، یک گاو ،
یک سگ ، یک دکان گفته و نوشته شود .

کاربرد عدد در ساختن صفتها و قید ها :

از تکرار بعض اعداد و از اعداد صفت و قید ساخته می شود .
چنان که در این جمله ها دیده می شود:
دوبه دو بودیم . جزمادوتن کس دیگری نبود . دو به دو گپ می زنیم.
= دو تن ، بدون سومین کس
این دوا برای این بیماری یک به یک است یعنی این دوا برای این
بیماری بی شک سودمند است .
سه به سه زور آزمایی می کنیم ؛ یعنی سه تن از سوی ما و سه تن
از سوی شما زور آزمایی می کنیم .
این خانه دوی در سه است ؛ یعنی پهنای این خانه دو متر ضرب
سه متر ، یعنی شش متر مربع است .
درحویلی پدری من چهار در چهار ، خانه های دومنزه بود . یعنی
حویلی پدری من در هر چهار سمت خانه های دو منزله داشت .

گروه فعلها :

گروه فعلها عبارت اند از انواع گوناگون فعل و صیغه های آنها که از این گونه ها اند :

- فعل لازم و متعدی
 - فعل اصلی ، و معاون
 - فعل مثبت و منفی
 - فعل معلوم و مجهول
 - فعل های ساده ، پیشوندی و مرکب و دیگر .
- فعل :**

فعل کلمه ایست که شدن کاری یا نشدن کاری، بودن یا نبودن حالتی پذیرفتن یا نپذیرفتن حالتی را در پیوستگی به زمان و شخص بیان می دارد .

مراد از زمان معین یکی از سه زمان : گذشته، اکنون و آینده است . پس هیچ فعلی بدون زمان نمی باشد . و هیچ فعلی بدون شخص نمی باشد .

هر فعل سه مفهوم کار یا حالت، زمان و شخص را در بر دارد .

زمان رخداد ، چنان که اشاره شد، یا پیش از بیان جمله است که آن را ماضی یا گذشته می گویند، یا پس از بیان جمله که مضارع یا آینده نامیده می شود و یا همزمان با بیان جمله که حال یا اکنون گفته میشود .

<		زمان
مضارع	حال	ماضی
(آینده)	(اکنون)	(گذشته)

کسی که چیزی می گوید، گوینده یا اول شخص نامیده میشود.
 کسی که به او چیزی می گویند شنونده یا دوم شخص است .
 کسی یا چیزی که از او یا در باره او یا آن سخن می گویند غایب یا
 دیگر کس یا سوم شخص خوانده میشود .
 1_ متکلم یا اول شخص یا گوینده
 2_ مخاطب یا دوم شخص یا شنونده
 3_ غایب یا سوم شخص یا دیگرکس
 هرکدام این شخصها یک تن یا چند تن اند که مفرد یا جمع نامیده
 می شوند .

صیغه یا ریخت فعل :

به این کلمه ها توجه کنید :
 می شنوم ، شنیده بود ، می شنیدید ، شنید
 درهرچهار واژه یک مفهوم مشترک ، یعنی مفهوم شنیدن هست .
 مگر زمان و شخص متفاوت می باشند .
 برای شناختن فعل ، باید زمان و شخص آن را ، یعنی صیغه آن را
 بشناسیم .

کلمه بردم را اگر بگوییم فعل است ، بسنده نمی باشد .

شناختانندن دقیق دستوری آن چنین است :

بردم = فعل ماضی اول شخص مفرد

همچنان دیگرصیغه های این فعل را باید همان گونه باقید زمان ،
 شخص و شمار شناختاند . چون :

بردیم = فعل ماضی اول شخص جمع

بردی = فعل ماضی دوم شخص مفرد

بردید = فعل ماضی دوم شخص جمع

برد = فعل ماضی سوم شخص مفرد

بردند = فعل ماضی سوم شخص جمع

ریشه فعل stem :

ریشه فعل مجموعه واکه ها و همخوانهاست که صیغه های فعل و بعض اسمها و صفتها از آن ساخته میشوند . ریشه فعل در هیچ حالتی تغییر نمی خورد.

در زبان دری مانند دیگر زبانها ی هند و اروپایی هر فعل یک یا دو ریشه دارد که یا تنها فعل امرویا فعل امر و فعل ماضی مطلق مفرد غایب است . یعنی صیغه ها حال و مضارع از فعل امر و صیغه های ماضی از صیغه ماضی مطلق مفرد غایب ساخته می شوند. براین بنا تمام صیغه های فعل آوردن از آروآورد ساخته می شوند. و تمام صیغه های فعل خواستن از خواه و خواست ساخته می شوند و اینک ریشه فعل امر یا ریشه شماره یک و ریشه فعل ماضی یا ریشه شماره دو از بعض فعلها : نویس ، نوشت . رو، رفت . شنو، شنید . گوی گفت . جوی ، جست . زن ، زد . ده ، داد. شکن ، شکست . گرم ، گشت . جه ، جست . افروز، افروخت . دوز، دوخت . سوز، سوخت. ریز، ریخت . بیز، بیخت .

گروه دوم فعلهایی اند که از یک ریشه ساخته می شوند . یعنی با پیوستن این چهار پیوسته: د ، ت ، آد ، ید با فعل امر یا ریشه شماره یک ، ریشه شماره دو بدست می آید. یعنی از آور، آورد. از بر، برد. از خور، خورد. از مر، مرد.

پیوستن ت مانند : از باف ، بافت و از یاف ، یافت .
پیوستن آد ، مانند : ایستاد از ایست ؛ فرستاد از فرست ؛ نهاد از نه .
پیوستن ید مانند : برید از بر؛ درید از در؛ نوشید از نوش ؛ کوشید از کوش ؛ پوشید از پوش ؛ خوابید از خواب .

برای سهولت آموزش می توان چنین نتیجه گرفت که تمام صیغه های گذشته فعلها ی زبان دری از ماده ماضی و تمام ریشه های حال و آینده از فعل امر یا ماده مضارع ساخته می شوند .
 اکنون ساخته شدن ریخته های گوناگون زمان ماضی و مضارع فعل خواستن را می نگریم .

از خواست (ماده ماضی)

خواست + م	خواست + یم
خواست + ی	خواست + ید
خواست	خواست + ند

از خواه (ماده مضارع)

می + خواه + م	می + خواه + یم
می + خواه + ی	می + خواه + ید
می + خواه + د	می + خواه + ند

چنان که در گذشته هم اشاره کردیم بیان ریخته های گوناگون فعل را گردان فعل می گویند و ریخته های صیغه های ماضی از ماده ماضی که ریخت ماضی مطلق مفرد غایب است و تمام ریخته های مضارع از ماده مضارع که صیغه امر است ساخته می شوند .

اکنون یکی از فعل های ساده را با نام دستوری هر صیغه یا هر ریخت فعل برای آشنایی مزید از نظر می گذرانیم .

فعل خوردن را در نظر می گیریم :

ماده ماضی آن «خورد» است . از خورد ، ریخته های زمان ماضی بدین گونه ساخته میشوند :

خورد + م = ریخت زمان گذشته یک گوینده

خورد + یم = ریخت زمان گذشته ، چند گوینده
 خورد + ی = ریخت زمان گذشته یک شنونده
 خورد + ید = ریخت زمان گذشته چند شنونده
 خورد + = ریخت زمان گذشته یک دیگر کس
 خورد + ند = ریخت زمان گذشته چند دیگر کس
 صیغه های زمان حال و آینده از مادهٔ مضارع _ « خورد » چنین ساخته می شوند :

می + خورد + م = ریخت زمان آینده یک گوینده
 می + خورد + یم = ریخت زمان آینده چند گوینده
 می + خورد + ی = ریخت زمان آینده یک شنونده
 می + خورد + ید = ریخت زمان آینده چند شنونده
 می + خورد + د = ریخت زمان آینده یک دیگر کس
 می + خورد + ند = ریخت زمان آینده چند دیگر کس

فعل را از روی زمان سه گونه دانستیم :
 گذشته ، اکنون و آینده . که به ماضی ، حال و مضارع مشهور اند .
 هر صیغه فعل نظر به فاعل ، اول شخص است یا دوم شخص و یا سوم شخص که گوینده ، شنونده و دیگر کس نامیدیم و متکلم ، مخاطب و غایب هم می گویند .
 همچنان هر صیغه فعل یا مفرد است یا جمع

گونه های فعل از نگاه زمان و شخص

در تعریف فعل گفتیم که اجرای کاری ، بودن یا شدن حالتی را در زمان معین نشان میدهد .
 فعل از نگاه زمان ، تقسیم می شود به :
 گذشته (ماضی)
 اکنون (حال)

آینده (مضارع یا مستقبل)
در زبان دری فعل اکنون و آینده یک صیغه ، یاریخت همانند دارند .

دیدم می بینم می بینم یا خواهم دید

گذشته یا ماضی اکنون یا حال آینده یا ماضی
فعل از نگاه شخص ، رابطه می یابد به :
گوینده یا گوینده گان
می بینم - می بینیم ، دیدم - دیدیم
یا بشنونده یا شنونده گان
می بینی - می بینید ، دیدی - دیدید
یا به دیگر شخص یا سوم شخص
می بیند - می بینند ، دید - دیدند
یک گوینده یا چند گوینده
یک شنونده یا چندشنونده
یک دیگر کس یا چند دیگرکس
یعنی هر شخص فعل یا مفرد است یا جمع .
از آن رو هر فعل دارای شش ریخت یا صیغه ماضی و شش ریخت
یا صیغه مضارع می باشد .

فعل ماضی

فعل ماضی فعلی را می گویند که در زمان گذشته رخ داده است .
فعل ماضی شش نوع است:

۱_ ماضی مطلق

۲_ ماضی استمراری

۳_ ماضی قریب یا نقلی

۴_ ماضی بعید

۵_ ماضی التزامی

۶_ ماضی احتمالی

ماضی مطلق

ماضی مطلق فعلیست که در یکی از زمانه های گذشته رخ داده است ، مانند شنید ، خواندم ، دیدی ، رفتم ، نوشتم ، گفتم و ...
فعل ماضی مطلق شش ریخت یا شش صیغه دارد ، از این قرار :

خواندم خواندیم
خواندی خواندید
خواند خواندند
از فعل متعدی خواندن

ماضی استمراری

ماضی استمراری دوام فعلی را در گذشته نشان می دهد ، مانند می نوشتم ، می رفتم ، می خریدم ، می پرسیدم ، می گفتم و ...
فعل ماضی استمراری شش صیغه دارد ، بدین گونه :

از خواندن :
می خواندم
می خواندید
می خواندی
می خواندید
می خواند
می خواندند

ماضی قریب یا نقلی :

اگر بگوییم ، رجب آمد .
آمدن رجب را اعلان کرده ایم .

شنونده می خواسته بفهمد که رجب آمده است یا نه . آمد فعل ماضی مطلق است .

اگر می گویم رجب آمده است . موجودیت رجب را خیر می دهیم . نه فعل آمدن او را . آمده است را ماضی قریب یا نقلی می گویند . در فعل ماضی قریب نتیجه فعل که هنوز از میان نرفته هدف می باشد.

مانند: فروخته ام ، بسته ام ، آورده ام ، برده ام ، دیده ام . ماضی قریب فعلیست که در زمان گذشته رخ داده است و تاثیر آن تا اکنون ادامه دارد. ادامه تاثیر در بعض فعل ها روشن است و در بعض نه ، مانند فعل نشستن که نشسته ام ، صیغه ماضی قریب نشان می دهد که فعل در گذشته رخ داده است و هنوز ادامه دارد. مگر در گفته ام این تاثیر بدانگونه محسوس نیست .

ماضی بعید

ماضی بعید که گذشته دور معنا می دهد ، و به همین نام نیز می توانش نامید ، فعلی را می گویند که در گذشته دور تر از زمان ماضی مطلق رخ داده است .

مانند : فرستاده بودم

شسته بودم

دیده بودم

آمده بودی

این ریخت فعل نشان می دهد که فعل در زمانی دورتر از ماضی مطلق رخ داده است . من که به خانه شان رفتم ، او از خواب برخاسته بود . یعنی او پیش از رفتن من از خواب برخاسته بود .

ماضی التزامی :

فعل ماضی التزامی فعلیست که درگذشته نامعین رخ می دهد و همراهی فعلهای معاون شاید یاباید را لازم دارد. به این جمله ها بنگرید :

جمراد شاید به استراحت رفته باشد .

جمراد باید به استراحت رفته باشد .

درجمله نخستین گمان غالب هست و درجمله دومین حکم یقینی .

ذکر شاید یا باید حتمی نیست ، مگر در مفهوم فعل نهفته است .

مانند: خوانده باشم ، دیده باشم ، رسیده باشم ، خندیده باشم .

ماضی احتمالی :

زمان نا معین گذشته دلالت می کند و آن را سببی التزامی می گویند که فعل های معاون شاید یا باید را به صورت پیدا یا پنهان لازم دارد یعنی اگر با دیدن نامه رسان می گوئید: « خط برای من آمده باشد . » یکی از این دو شکل بیان را در ذهن دارید . خط برای من باید آمده باشد یا خط برای من شاید آمده باشد .

فعل ماضی احتمالی از شدن یانشدن کاری ، از بودن یانبودن یا واقع شدن یا واقع نشدن حالتی ، به گمان خبرمی دهد . پس فعل ماضی احتمالی مربوط زمان گذشته است ، مگر یقینی در آن وجود ندارد . صیغه های فعل ماضی احتمالی که از فعل ماضی قریب و ریخته های خواستن و بودن ساخته می شوند ،

دو گونه اند :

یکی گونه نگارشی که خواستن گردان می شود ، مگر فعل اصلی و بودن تغییر نمی خورند ، مانند :

از دیدن : دیده خواهم بود

دیده خواهیم بود

دیده خواهی بود

دیده خواهید بود

دیده خواهد بود

دیده خواهند بود
 دیگری شکل گفتاری آن است .
 در شکل گفتاری فعل معاون « بودن » گردان می شود و فعل اصلی
 و خواستن که به احتمال دلالت دارد ، ثابت می ماند . مانند این :
 دیده خات (خواهد) بودم
 دیده خات (خواهد) بودیم
 دیده خات (خواهد) بودی
 دیده خات (خواهد) بودین (بودید)
 دیده خات (خواهد) بود
 دیده خات (خواهد) بودند (بودند)

مضارع :

در زبان دری فعل مضارع آن صیغه های فعل را می گویند که هم
 زمان اکنون و هم زمان آینده از آنها فهمیده می شود .
 صیغه های فعل مضارع از فعل امر (ماده مضارع) ساخته می
 شود ، باافزایش می (پیشینه) و پیوستن پسوند تصریفی (ضمائر
 متصل شخصی هم می نامند) با آن .
 به این جمله ها بنگرید :
 باران می بارد . = اکنون می بارد .
 باران می بارد . = پس از این می بارد .
 حالا شماری دیگر جمله هارا از نظر می گذرانیم :
 در دهکده ما بادهای تند می وزند .
 در شهر ما برف می بارد .
 اسپ جومی خورد .
 پسر مکتب می رود .
 او لباس سپورتی می پوشد .

همه این فعلها : می وزند ، می بارد ، می خورد ، می رود ، می پوشد ، زمانهای گذشته ، اکنون و آینده را در بر می گیرند ، پس فعل مضارع نظر به جمله می تواند ، مفهوم همه زمانی داشته باشد. برای دورنگاه داشتن شنونده از اشتباه و جدا کردن زمان آینده از اکنون وقت وقوع فعل را در جمله تعیین می کنند ، مانند : یک دقیقه پس ، فردا ، دوز پس و ...

مضارع التزامی :

مانند: بگویند ، بخوانی ، بفهمی ، بپرسد، بپزند ، بخوابند ، بسرایند ، بدانیم . مضارع التزامی هم مانند ماضی التزامی باید یا شاید همراه دارد که گاهی بیان می شوند و گاهی نه . در مثال های یاد شده اگر بیان شوند

چنین اشکالی خواهند داشت : باید بگویند ، شاید بگویند ، باید بخوانی ، شاید بخوانی ، باید بفهمی ، شاید بفهمی تا فرجام .

مضارع احتمالی :

مضارع احتمالی فعلیست که در آینده شاید رخ بدهد ، شاید نه . خواهم آمد ، خواهد شنید ، خواهی گفت ، خواهیم آمد ، خواهد شنید ، خواهید گفت نمونه های ریخت های فعل مضارع احتمالی اند .

صیغه استمرار در زبان گفتار :

در زبان گفتار برای نشان دادن دوام فعل و جداکردن آن از مضارع مطلق و صیغه همه زمانی از فعل « راهی بودن » و « رفتن » کمک گرفته می شود . مثال را از گفتن می آوریم :

صیغه های ماضی استمراری :

گفته راهی بودم یا گفته می رفتم
گفته راهی بودیم یا گفته می رفتیم
گفته راهی بودی یا گفته می رفتی
گفته راهی بودین یا گفته می رفتین
گفته راهی بود یا گفته می رفت
گفته راهی بودن یا گفته می رفتن
صیغه های حال استمراری :

گفته راهی استم یا گفته می روم
گفته راهی استیم یا گفته می رویم
گفته راهی استی یا گفته می روی
گفته راهیس یا گفته می رود
گفته راهی استن یا گفته می رون

صیغه های ماضی و مضارع آغاز فعل :

صیغه آغاز فعل که نمونه های آن در چهارمقاله هم آمده است ، اکنون هم در زبان گفتار به کار می رود ، مگر هنوز به کتابهای دستور زبان راه نیافته است . این صیغه فعل از مصدر و فعل معین « گرفتن » ساخته می شود . در زبان نوشتار برای بیان چنین مفهوم از پرداختن و آغاز کردن کمک می گیرند . می نویسند :

کودک همین که مادرش را دید ، به دویدن پرداخت .
یا :

کودک همین که مادرش را دید ، به دویدن آغاز کرد .
در زبان گفتار می گویند :

کودک همین که مادرش را دید ، دویدن گرفت .
این شکل مروج زبان گفتار که سابقه ادبی هم دارد ، بارها « دری تر » از آن دو گونه بیان است .

از چهارمقاله : « چون امیرنصرین احمد مهرگان و ثمرات اوبدید ،
عظیمش خوش آمد . نرگس رسیدن گرفت وازجانب سجستان
نارنج آوردن گرفتند ، وازجانب مازندران ترنج رسیدن گرفت »
(چهار مقاله ، رویه 51)

صیغه های ماضی آغاز فعل متعدی :

من خواندن گرفتم = به خواندن آغاز کردم .

ما خواندن گرفتیم .

تو خواندن گرفتی .

شما خواندن گرفتید .

او خواندن گرفت .

ایشان خواندن گرفتند .

صیغه های مضارع آغاز فعل متعدی :

من خواندن می گیرم .

ما خواندن می گیریم .

تو خواندن می گیری .

شما خواندن می گیرید .

او خواندن می گیرد .

ایشان خواندن می گیرند .

صیغه های آغاز فعلهای لازمی ، زمانهای ماضی و مضارع نیز

همین گونه گردان می شوند .

صیغه های ماضی آغاز فعل لازمی :

باران باریدن گرفت .

باران و ژاله باریدن گرفتند .

من رفتن گرفتم .

ما رفتن گرفتیم .

تو رفتن گرفتی .

شما رفتن گرفتید .

صیغه های مضارع آغاز فعل لازمی :

- من آمدن می گیرم .
- ما آمدن می گیریم .
- تو فهمیدن می گیری .
- شما فهمیدن می گیرید .
- بهار آمدن می گیرد .
- به زودی گلها شکفتن می گیرند .

گونه های فعل از نگاه ساخت :

فعل های زبان دری از نگاه ساخت به سه گونه جدا می شوند:

- فعل های ساده

- فعل های پیشوندی

- فعل های مرکب

فعل های ساده :

فعل ساده آن است که از یک کلمه وارسته (مستقل) ساخته شده است، چون: خندیدن ، شنیدن ، پریدن، گفتن ساختن، شناختن ، بستن، گسستن، افتادن ، ایستادن ، ماندن ، خواندن .

فعل های پیشوندی :

فعل پیشوندی فعلی است که از یک پیشوند و یک کلمه وارسته ساخته شده است . مانند :

درآمدن (در+آمدن) ، برآمدن (بر+ آمدن) ، برآشفتن (بر + آشفتن) ، بازگشتن (باز + گشتن) ، درماندن (در + ماندن) ، واداشتن (وا + داشتن) ، واماندن (وا + ماندن)
 درزبان گفتار کابل :

فرامدن (فرا + آمدن) = پابین شدن
درگرفتن (در + گرفتن) آتش گرفتن ، سوختن

فعل های مرکب :

فعل مرکب از یکجا شدن یک اسم یا یک صفت با یک فعل ساخته می شد .

مانند ، خنک خوردن ، ناجور شدن ، خوشحالی کردن ، خوشمزه بودن ، سرسبز شدن ، قوی شدن ، کم آمدن ، آب شدن ، یخ زدن ، آتش گرفتن .

یادداشت :

در زبان دری تمایل به سوی کاربرد و ساختن فعلهای مرکب نمایان است .

اکثر به جای خندیدن ، خنده کردن ، به جای گریستن ، گریه کردن ، به جای نوشتن ، نوشته کردن ، به جای خوابیدن ، خواب کردن ، به جای فرستادن ، روان کردن ، به جای کوشیدن ، کوشش کردن ، به جای پختن ، پخته کردن ، به کار می رود . به این صورت فعلهای ساده رفته رفته از کاربرد می افتند و فراموش می شوند .

چون از فعلهای مرکب اشتقاق ممکن نیست ، یعنی از آن اسم و صفت ساخته شده نمی تواند امکان واژه سازی زبان رو به کاهش می رود . دوام این وضع خواه مخواه به حال زبان زیان آورمی باشد .

مصدر :

مصدر واژه عربیست به معنای جای بر آمدن . در زبان عربی از مصدر تمام صیغه های فعل ساخته می شوند . مگر در زبان دری صیغه های فعل از کلمه یی که مصدر پذیرفته شده جدانمی شوند .

چنان که پیش از این نوشتیم ، در زبان دری صیغه های فعل از دو ماده ، ماده ماضی و ماده مضارع که در همه ریخته های فعل تکرار می شوند شکل می گیرند .

مانند :

از رفت ، رفتم ، رفتی و ...

از رو ، می روم ، می روی و ...

به یاد بداریم که :

مصدر در زبان دری آخرین صیغه فعل است .

مصدر را اسم فعل هم گفته اند .

نشانه مصدر ، پساوند « تن » است ، مانند :

گفتن ، رفتن ، شناختن ، نوشتن ، نشستن ، بستن ، گذشتن ، گریستن

« دن » بنابر قانون همگون گردی یا تأثیر آوایی فونیمهای مجاور

یکی بردیگری که اسملیشن نامیده می شود ، تغییر یافته تن است ،

مانند :

دیدن ، شنیدن ، بردن ، آوردن ، خواندن ، ماندن

بعض فعلها هم در نوشتار و هم در گفتار دارای دو و گاهی سه اسم

فعل اند ، مانند :

افتادن و افتیدن خوابیدن ، خسپیدن و خفتن ، شنیدن ، شنویدن و

شنفتن

گاهی مصدر مرکب از مصدر ادبی و نوشتاری فاصله معنایی یافته

است، مانند :

ناز کردن: استغنائشان دادن و بازبان یا حرکات نسبت به چیزی بی

پروایی نشان دادن.

نازیدن: فخر کردن ، بالیدن

خواهش کردن : التماس و تقاضای جدی خواستن: آرزو داشتن ،

مایل بودن

گاهی بعض فعل ها در زبان گفتار گذشته از معنای اصلی چندین معنای مجازی دارند که در نوشتار به همه آن معانی به کار نمی روند طور مثال :

زدن = کوبیدن ، لت کردن در نگارش می آید .
زدن = دزدی کردن . در نگارش نیامده است .
زدن = با اشتها و شوق خوردن در نگارش نیامده است من تنها در شعر بیدل دیده ام (مولف) .
زدن = زیانمند و مغلوب ساختن . در نگارش نمی آید .
زدن = نواختن آله های موسیقی . در نگارش نمی آید .

گونه های فعل از نگاه معنا :

فعل از نگاه معنا به چند دسته جدا می شود ، بدین گونه :

۱- فعل مثبت و فعل منفی

۲- فعل لازم و فعل متعدی

۳- فعل معلوم و فعل مجهول

۴- فعل اصلی و فعل معاون

فعل مثبت و فعل منفی

فعل مثبت مفهوم شدن ، بودن ، انجام دادن و انجام یافتن را دربردارد؛ درحالی که فعل منفی ضدآن است و از نشدن ، نبودن خبر می دهد، مانند :

میلاذ می خوابد .

هوا گرم شد .

پروانه پرید .

فرهاد آبیازی می کند .

چراغ روشن است .

فعل هایی که شدن کاری و بودن یا شدن حالتی را نشان می دهند فعل های مثبت اند ، مانند:

خوابیدن، گرم شدن، پریدن ، آب بازی کردن ، روشن بودن .
فعلهایی که نشدن کاری و نبودن یانشدن حالتی را بیان می دارند،
فعلهای منفی اند . مانند:
خواب نشدن، گرم نشدن، نپریدن، آب بازی نکردن ، روشن نبودن .

فعل لازم و فعل متعدی :

فعل لازم آن است که معنایش به فاعل تمام شود یعنی به مفعول
تیر نمی شود.

اگر بگوییم :

پروین خوابید . در ذهن شنونده پرسشی پیدا نمی شود . معنای این
جمله تمام است و فعل خوابیدن لازمست.

رفتن، آمدن، نشستن، خوابیدن ، دویدن ، ورزش کردن ، روشن
بودن ، تاریک شدن ، سوختن ، شکستن

لاغر شدن ، چاق شدن ، مثالهای فعل لازمی اند . فعل لازم را فعل
نا گذرا هم می نامند . زیرا معنایش به مفعول نمی گذرد .

اگر بگوییم که :

پروین پاره کرد .

مفهوم این جمله تمام نیست تا نگوییم چی را . این فعل متعدیست .

فعل متعدی آن است که گذشته از فاعل به مفعول نیازمند می باشد .
فعل متعدی را گذرا هم می گویند . زیرا معنایش از فاعل به مفعول

می گذرد .

مفعول آن واژه ایست که به پاسخ چی را و کی را بر زبان می آید
، مانند :

چی را پاره کرد ؟ کاغذ را .

کی را دید ؟ برادرش را .

شماری از فعل های گذرا اینها اند :

دیدن ، گفتن ، خواندن ، بستن ، جویدن ، خوردن ، نوشیدن ،
پوشیدن ، بردن ، آوردن ، گرفتن ، دادن
بعض فعلهای متعدی از پیوستن ماده مضارع با ماضی با « آن » سا
خته می شود ، مانند :
از سوختن ، سوختاندن
از خوابیدن خواباندن
از شنیدن ، شنواندن
از دویدن ، دواندن
از شکستن ، شکستاندن
از پریدن ، پراندن

یادداشت : در گذشته بعض فعلهارا ذو وجهین یعنی دارای دو روی
می نامیدند ، مانند: شکستن که هم لازم و هم متعدی فهمیده می شد .
سپس شکستن فعل لازمی پذیرفته شد و متعدی آن به شکل شکستاندن
، به قیاس دویدن و دواندن ، خوردن و خوراندن ، خوابیدن و
خواباندن، به کار رفت .
اکنون در برابر آموختن = یادگرفتن ، آموختاندن = یاد دادن
سوختن = لازمی ، سوختاندن = متعدی به کار می رود .

فعل معلوم و فعل مجهول

فعل لازم همیشه به صورت معلوم و فعل متعدی به دو صورت
معلوم و مجهول به کار می رود .

در فعل معلوم کننده کار یا پذیرنده حالت معلوم است که اول شخص است ، دوم شخص یا سوم شخص ، یک تن یا چند تن . در فعل مجهول ، فاعل معلوم نیست ، مانند :

کتاب خوانده شد = فعل مجهول
 گپ گفته شد = فعل مجهول
 نامه نوشته شد = فعل مجهول
 کتاب را خواندم = فعل متعدی معلوم .
 گپ را گفتم = فعل متعدی معلوم
 نامه را نوشتم = فعل متعدی معلوم .

فعل اصلی و فعل معاون

فعل اصلی آن است که به تنهایی معنای کامل داشته در جمله محور معنوی به شمار می رود. فعل معاون آن است که برای تصریف فعل دیگری مدد گار می گردد، چنان که :

در رفته بودم، رفتن فعل اصلیست و بودن معاون .
 در آورده نتوانستم ، آوردن فعل اصلیست و نتوانستن فعل معاون .

وجوه فعل :

ساخت فعل نظر به اقتضای جمله وجه نامیده می شود . وجه یا ساخت فعل نظر به جمله چهار گونه است :

- ۱ _ وجه اخباری
- ۲ _ وجه امری
- ۳ _ وجه التزامی
- ۴ _ وجه وصفی

وجه اخباری :

تمام ریخته‌های فعل که از شدن یا نشدن کاری ، بودن یا نبودن ، شدن یا نشدن حالتی خبر می دهند وجه اخباری اند .

وجه امری :

فعل امر یا وجه امری فعل چنان است که تقاضای شدن کاری یا پذیرفتن حالتی را نشان می دهد . گونه منفی آن یعنی نهی یا خواست اجرا نشدن کاری ، نیز در شمار وجه امری فعل می آید . به این مثالها بنگرید :

بخوان ، برو ، مرو ، در زبان گفتار نرو .

در زبان گفتارمیم نهی هستی ندارد. تنها نون هم در نفی می آید و هم در نهی مانند :

تشنید = فعل منفی از شنیدن

تشنو = فعل امر (شکل نهی) . نون در حال نفی یعنی در فعل منفی با ماده ماضی و می پیشوند تصریفی مضارع ، می پیوندد . بدین گونه :

نرفت ، نمی رود

نرفتم ، نمی روم ،

نرفتی ، نمی روی .

در وجه امری با فعل اصلی می آید ، چون :
نرو ، نروید .

وجه التزامی :

وجه التزامی آن ساخت فعل است که باید و شاید لازم دارد، هم در زمان گذشته به کار می رود و هم در زمان آینده ، یعنی هم فعل مضارع وجه التزامی دارد و هم فعل ماضی.

وجه التزامی یقین واقع شدن فعل را نشان نمی دهد ، بل که آرزوی وقوع یا حدس و گمان درباره وقوع فعل را بیان می دارد ، چنان که در این جمله ها :

می خواهم مکتب بروم .

باید مکتب بروم .

شاید مکتب بروم .

اگر مکتب بروم ، چیزی یاد می گیرم .

ناهید نزد داکتر برود .

وجه التزامی زمان آینده اینها اند:

- ببینم ، بخوانم ، بگویم ، بشنوم ، بروم و

وجه التزامی زمان گذشته :

وجه التزامی زمان گذشته ، خواست و گمان وقوع فعل را در زمان گذشته نشان می دهد ، مانند :

او این کپ را باید گفته باشد .

رامین این کتاب را خوانده باشد .

کاش دوستم از سفر آمده باشد .

اگر نامه مرا گرفته باشد ، جواب می نویسد .

چنان که پیش از این نوشته ایم ، ماضی التزامی از صفت مفعولی فعل با صیغه های مضارع باشیدن ساخته می شود .

- دیده باشم ، خوانده باشد ، گفته باشیم ، رفته باشی و ...

وجه التزامی فعل در جمله های امری و شرطی نیز به کار می رود .

وجه وصفی :

وجه وصفی فعل که فعل وصفی هم نامیده میشود و آن از پیوستن ماده ماضی یا ماده شماره دوی فعل با « ه »

ساخته میشود ، مانند : خورده ، نوشته ، خوانده ، رفته ، آمده ، شنیده ، بر آمده ، برگشته

در این مثالها :

عالمت خفته است و تو خفته خفته را خفته کی کند بیدار
دست شکسته امیل گردن (مثل)

خورده همان به که با یاران خوریم خاک در آن خورده که تنها
خوریم

گفته گفته من شدم بسیار گوی وز شما یک تن نشد اسرار جوی
به یاد بدارید که :

در زبان گفتار و نوشتار غالبا بر وجه وصفی فعل « شده » را افزوده
، گفته شده ، خوانده شده ، دیده شده ، نوشته شده را می سازند .

در زبان گفتار پسوند « گی » با فعلهای لازم و متعدی و « شده گی
» با فعلهای متعدی می افزایند ، مانند :

خورده ، خوردگی و خورده شده گی

دیده ، دیده گی و دیده شده گی

خوانده ، خوانده گی و خوانده شده گی

گفته ، گفته گی و گفته شده گی

رفته ، رفته گی

آمده ، آمده گی

مانده ، مانده گی

نشسته ، نشسته گی

یاد داشت :

چون وجه شرطی که در دیگر کتابهای دستور زبان آمده است ،
شکل ویژه یی ندارد و همان وجه التزامیست ، از آن گذشتیم . در
مورد وجه امری باید یاد آور شد که بدون صیغه مفرد مخاطب چون

:

بگو ، برو ، بخوان ، بنویس ، دیگر صیغه های آن نیز شکل وجه
التزامی دارند ، سزاوار باز شماری نمی باشند .

اکنون ریخته‌های فعل گرفتن را در زمانه های گوناگون و با وجوه مختلف آن از نظر می گذرانیم :

گردان فعل گرفتن با صورتهای گفتاری آن :
اسم فعل : گرفتن

ماده ماضی یا ماده شماره دو : گرفت
ماده مضارع یا ماده شماره یک گیر (وجه امری مفرد مخاطب یا فعل امر = بگیر)

وجه اخباری ، ماضی بعید:

درنوشتار درگفتار

گرفته بودم (درزبان محاوره با ضم دال)	
گرفته بودیم	گرفته بودی
گرفته بودید	گرفته بودین
گرفته بود	گرفته بودند

ماضی قریب :

گرفته ام	گرفته ایم
گرفته ای	گرفته اید
گرفته است	گرفته اند

ماضی مطلق :

گرفتم (در زبان محاوره با ضم تی)	گرفتم
گرفتم	گرفتم
گرفتی	گرفتی
گرفتم	گرفتم
گرفت	گرفت
گرفته ن	گرفتند

ماضی استمراری :

(در زبان محاوره با ضم تی)	می گرفتم
می گرفتم	می گرفتم
می گرفتی	می گرفتی
می گرفتم	می گرفتم
می گرفت	می گرفت
می گرفتن	می گرفتند

مضارع :

می گیرم (در زبان محاوره باضمه پیش از میم)	می گیرم
می گیریم	می گیریم
می گیری	می گیری
می گیرین	می گیرید
می گیره	می گیرد
می گیرن	می گیرند

وجه احتمالی :

ماضی احتمالی:

گرفته خات (خواهد) بودم	گرفته خواهم بود
گرفته خات (خواهد) بودیم	گرفته خواهیم بود

گرفته خواهی بود	گرفته خواهی بود
گرفته خواهید بود	گرفته خواهید بود
گرفته خواهد بود	گرفته خواهد بود
گرفته خواهند بود	گرفته خواهند بود

مضارع احتمالی :

خواهم گرفت	خات (خواهد) گرفتم
خواهیم گرفت	خات (خواهد) گرفتیم
خواهی گرفت	خات (خواهد) گرفتی
خواهید گرفت	خات (خواهد) گرفتین
خواهد گرفت	خات (خواهد) گرفت
خواهند گرفت	خات (خواهد) گرفتن

وجه التزامی :

ماضی :

گرفته باشم	با ضمه پیش از میم
گرفته باشیم	گرفته باشیم
گرفته باشی	گرفته باشی
گرفته باشید	گرفته باشین
گرفته باشد	گرفته باشه
گرفته باشند	گرفته باشن

مضارع :

بگیرم	با ضمه پیش از میم
بگیریم	بگیریم
بگیری	بگیری
بگیرید	بگیرین
بگیرد	بگیره

بگیرند بگیرند
وجه وصفی :

گرفته
نگرفته یا نا گرفته

قید :

گاهی فعلها در گزاره جمله ها همراه قید می آیند . قید کلمه ایست که چگونه گی فعل را بیان می کند .
سهیلا آب بازی می کند . در این جمله چگونگی فعل آب بازی معلوم نیست .
سهیلا ماهرانه آب بازی می کند . در این جمله واژه ماهرانه قید است که حالت آب بازی را نشان میدهد .
سهیلا با شوق آب بازی می کند . در این جمله کلمه باشوق چگونگی آب بازی را نشان می دهد که قید می باشد .
سهیلا دردریا آب بازی می کند .
سهیلا یک روز درمیان آب بازی می کند .
کلمه های دریا و یک روز درمیان که زمان و مکان آب بازی را نشان می دهند ، به روشنتر شدن مفهوم فعل کمک می رسانند ، متمم فعل نیز شمرده می شوند .
در زبان دری بعض صفتها نیز که متمم معنای فعل قرار می گیرند ، قید نیز حساب می شوند .
در جمله سهیلا دختر خوب است . خوب صفت است .
سهیلا خوب آب بازی می کند . خوب قید است .

گونه های قید از نگاه معنا

قید از نگاه معنا پنج گونه است ، به این شرح :

- 1_ قید حالت
- 2_ قید زمان
- 3_ قید مکان
- 4_ قید مقدار
- 5_ قید پرسش

قید حالت :

قید حالت چگونه گی واقع شدن فعل را نشان می دهد .
مریم پارچه امتحان را نوشت .
مریم پارچه امتحان را زود نوشت .
دو جمله بالا در یک واژه از هم فرق دارند و آن « زود » است .
واژه « زود » چگونگی کار مریم را روشن می سازد . پس متمم
معنای فعل است ، یعنی معنای فعل را برای شنونده تمامت می بخشد
واژگان دلیرانه ، مستانه ، هوشیارانه ، زود ، آهسته ، با وارخطایی
، با ترس و لرز، پنهانی ، شتابان خرامان قید حالت شناخته می
شوند .

یاد داشت :

برای شناختن بیشتر قید حالت ، به عنوان پسوند های نشانه قید نیز
بنگرند .

قیدحالت ازنگاه همسنجی

قید حالت ازنگاه همسنجی دو پایه دارد :
قید حالت مطلق و قید حالت برتر . مانند :
این آواز خوان خوب می خواند .

آن آواز خوان خوبتر می خواند .
آن دیگر آواز خوان از هردو خوبتر می خواند .
پس پایه قید حالت ، مانند پایه صفت سه گونه ، عادی ، برتر و
برترین نیست .
چه یک فعل با یک فعل مقایسه شود یا یک فعل با چند فعل ،
در هردو صورت ، قید حالت برتر به کار
می رود .

بلند تر گپ می زنند
از همه بلند تر گپ می زنند
هوشیارانه زندگی می کند
هوشیارانه تر زنده گی می کند
از همه هوشیارانه تر زندگی می کند .

قید زمان :

قید زمان ، زمان رخدادن فعلی را نشان می دهد ، مانند :
هفته وار ، ماه وار ، سالانه ، دیرروز ، پریروز ، فردا ، پارسال ،
پراارسال ، سال آینده ، گاهی ، اکثر وقتها ، یگان روز ، ساعت به
ساعت ، روز به روز ، همیشه .

قید مکان :

جای اجرای فعل را نشان می دهد، مانند بالا ، پایین ، آن جا ، این
جا ، دور ، نزدیک ، پیش ، پس ، هر جا ، همه جا ، هیچ جا ، جابه
جا ، بین ، میان ، پهلوی ، سرسر(پلوان)، زیر زیر(درختها) ، لب
لب (دریا)

قید مقدار :

اندازه و مقدار فعل را نشان می دهد . مانند بسیار، کم ، اندکی ، باربار ، هیچ ، چند بار، چندین بار ، هر دفعه ، یک دفعه ، به دفعات ، پیاپی ، مرتب ، پیهم ، پیوسته ، یک کرت ، ده کرت

قید پرسش :

کلماتی اند که در باره وقوع فعل پرسشی را بیان می دارند ، مانند چگونه ، کی ، کجا ، با که ، چه وقت ، چطور ، چرا ، چسان .

قید از نگاه ساخت :

قید از نگاه ساخت سه گونه است :

– ساده

– مرکب

– مشق

- قید ساده :

قید ساده آن است که تنها یک کلمه مستقل باشد .
آهسته ، زود ، شب ، وقت ، نا وقت ، هرگز ، هیچ ، همیشه

قید مرکب :

قید مرکب از نگاه ساختار سه گونه است :

الف - قید مرکب ساخته از دو واژه مستقل ، مانند (اسم + ریشه فعل یا صفت + ریشه فعل) ، مانند : شورانگیز ، نفرت آور ، راحت بخش ، قانع کن

بر آمد بادی از اقصای با بل سمومش خاره در و باره افگن (منوچهری)

خاره در و باره افگن نیز از شمار قید های مرکب گونه الف اند .

ب - قید مرکب ساخته از دو واژه مستقل و یک نا مستقل مانند :
عرق ریزان ، خنده کنان ، پای کوبان ، دست افشان ، وحشت زده ،
شتاب زده ، پیایی ، دمام ، سراسر ، لبالب .

ج - تکرار یک کلمه :
نرم نرم ، آهسته آهسته زود زود ، خپ خپ ، چپ چپ ، پس پس
رفت ، پیش پیش آمد ، لنگ لنگ ، شکسته شکسته

قید مشتق :

قید مشتق از یک واژه وارسته و یک یا دو وابسته ساخته می شود .
قید مشتق شش گونه است :

۱- با پسوند آن و پیشوند های ام ، دی ، پری ، پار پیرا ر :
بامدادان ، بهاران ، نیمروزان و امروز ، امسال ، امشب ، دیروز ،
پری روز ، دیشب ، پری شب ، پارسال ، پیرار سال
۲- با پسوند گاه :

چاشتگاه ، سحر گاه ، صبحگاه
۳- با دو پسوند گاه و آن و یا برعکس ، آن و گاه : شبانگاه ،
سحرگاهان ، شامگاهان ، صبحگاهان
۴- با پسوند وار : ساعت وار ، هفته وار ، ماه وار ، دیوانه وار ،
برادر وار

۵- با پسوند آنه ، دزدانه ، دلیرانه ، مردانه ، دوستانه ، شاعرانه ،
عالمانه ، رندانه ، بیباکانه ، مسؤولانه ، مظلومانه ، درویشانه .
پسوند « آنه » که پس از اسمهای آید معانی درخور و سزاوار ،
مانند و مثل ، معنا میدهد .

دلت بوصل گل ای بلبل صبا خوش باد
که در چمن همه گلها ننگ عاشقانه تست حافظ
۶- با پسوند (اکی و گکی) : پیشکی ، پسکی ، روزکی ، شبکی ،
خپکی ، پتکی و هفته گکی ، ماه گکی

مفعول :

مفعول کلمه ایست که فعل بر آن واقع می شود و بنا بر آن تنها فعل های متعدی مفعول می خوانند . فعل متعدی را فعل گذرا هم می گویند ، که از فاعل گذشته مفعول می طلبد .

فرامرز کتاب میخواند .

فرامرز کتاب را می خواند .

در دو جمله یاد شده می خواند فعل متعدیست . و فعل متعدی به مفعول نیازمند است . در آن دو جمله کتاب مفعول است مگر در جمله نخستین کتاب مفعول غیرصریح است . زیرا شنونده در باره آن کتاب آشنایی از پیش ندارد . در جمله دومین کتاب مفعول صریح است . پسینه را نشان می دهد که شنونده در باره کتاب سابقه ذهنی دارد و همین است که را نشانه مفعول صریح شناخته می شود .

متمم فعل :

متمم فعل که معنای فعل را روشنتر و بیشتر مشخص می سازد ، در گزاره جمله پس از کلمه های اضافه یا پیشینه ها می آید . پیشینه ها عبارت اند از :

به ، با ، تا ، بر ، برای ، در ، از ، کت

- بنگیچه دنبوره را گرفت .

بنگیچه = فاعل

دنبوره = مفعول صریح

- بنگیچه دنبوره را به دوستش داد .

بنگیچه = فاعل

دنبوره = مفعول صریح

دوستش = متمم فعل

- بنگیچه برتخت سماوار ، دنبوره را به دوستش داد .
- تخت سماوار = متمم فعل و دوستش هم متمم فعل
- داد فعل

یک صورت تازه متمم فعل :

زبان تغییرپذیراست و تغییرزبان کششی به سوی کوتاهی ونرمش درنهاد دارد . «برای» چند قرن پیش به «بَر» جای خودرا گذاشت و «بر» درنوشتار هم راه یافت . درشعر هم بکاررفت .
 بیدل گفت : بریاراگرپیام دل تنگ می فرستم . بیاور ازسده های سوم وچهارم هجری درزبان محاوره بیار شده بوده است که امروز هم بیار می گوئیم . رودکی هم گفته بود:
 بیار آن می که پنداری روان یاقوت نابستی . شادباش درزبان گفتار به شاباش عوض شد ودرشعرهم راه یافت . مولاناکفت : احسنت ای ولایت وشاباش کاروبار . اکنون ماهم شاباش وشاباس می گوئیم .
 ازسالهاست که در زبان دری گونه دیگرمتمم فعل رواج دارد ، که دراین بازپسین سالها درداستان نویسی نیز کمابیش رونما می شود وآن ، هم نشینی بلافاصله کلمه اضافت با ضمیر متصل ملکی است .
 می گویند : ازش بگی = ازش بگیر ، کتش بُرو = کتش پُرو ، بَرِت قصه می کنم ، برم گفت . این صورتها کوتاه شده برایش و اززدش است و کت که به معنا همراه یا با به کارمی رود شکل نوشتاری اش معلوم نیست ، مگردرزبان گفتارکاربردزایدی دارد .

فرق های اسم ، صفت و قید :

چون اسمها ، صفت ها و قید ها نشانه دستوری خاصی ندارند ، بدون جمله تشخیص شان دشوار است .واژه « راست » را در نظر بگیرید : راستان رسته اند روز شمار . راستان اسم است .
 - او راست می گوید - راست قید است .
 - سخن او راست است . راست صفت است .

بنا بر آن لازم می افتد که بین این کلمه ها فرق هایی را نشانی کنیم .
- اگر کلمه یی در جمله چگونگی فعل را بیان کند ، قید است .
- اگر کلمه یی در جمله چگونه گی اسم یا ضمیر را بیان کند ،
صفت است .

و اکنون می نگریم که اسم چه ویژگیهایی دارد :

- ۱- اسم جمع می پذیرد .
- ۲- نشانه نکره (ی) پس از آن و یک پیش از آن می آید .
- ۳- با کلمات اشاره یا معین کننده ها ، مانند : این ، آن ، همان ، همین ، هر ، هیچ ، کدام به کار می رود .
- ۴- در عبارت اضافی هم به حیث مضاف و هم به حیث مضاف الیه می آید .
- ۵- در عبارت توصیفی تنها موصوف می باشد .

__ پسینه (را) را می پذیرد.

نشانه های صفت این ها اند :

- ۱- صفت هیچ گاه به شکل جمع به کار نمی رود .
هرگاه در جمله یی آمده بود :
که بر بیگناهان نیاید گزند .
واژه بیگناهان به جای آدمهای بی گناه (= موصوف) قرار گرفته
است ، ضمیر وصفی نامیده می شود .
- ۲- با صفت نشانهء نکره نمی آید . هر گاه در عبارت توصیفی یای
نکره با صفت بپیوندد ، تکثیر مربوط موصوف می شود ، نه صفت .
- ۳- با کلمه های اشاره یا معین کننده ها به کار نمی رود .

اگر بگوییم :

آن بیمار جورشد .

این بیچاره کمک می خواهد .

همین ظالم باید سرزنش شود .

**واژگان بیمار ، بیچاره و ظالم در این جمله ها ضمائر وصفی اند ،
نه صفت .**

- ۴- صفت در عبارت توصیفی ، به حیث جزء دوم می آید ، نه در جای موصوف .
- ۵ - صفت درجه های برتر و برترین دارد که با تر و ترین ساخته می شوند .
- با وصف این پنج ماده ، حالت‌هایی استند که صفت بر جای اسم می نشیند و همانند اسم به آن رفتار می شود .

ترکیب در زبان دری

- کلمه مرکب آن است که از دو کلمه وارسته یاد و وارسته و یک یا چند وابسته ساخته میشود .
- کلمه مرکب دارای این ویژگی‌هاست :
- در میان کلمه مرکب کلمه دیگری جا نمی گیرد .
 - معنای ترکیب غیر از معنای هریکی از آن هاست .
 - پسوند جمع در فرجام کلمه مرکب می آید . یعنی در جمع بستن نمی شکند .
- ۴- گاهی معنای مستقل نداشتن یک جزء دلالت به مرکب بودن کلمه می کند ، مانند کارو بار ، جمع و جور ، وازوولنگ ، تیت و پرک .
- ۵- وصل نزدیک ، مانند : فرهنگ انگلیسی - دری ، دری - انگلیسی ، شاهراه کابل - قندهار ، فاصله ء کابل - مزار .

انواع ترکیب

ترکیب آن یکجایی چند کلمه را می گویند که هنگام جمع بستن نشکند

ترکیب در زبان دری چهار گونه است :

- ۱_ ترکیب امتزاجی
- ۲_ ترکیب تکراری
- ۳_ ترکیب عطفی

۴_ ترکیب پیوسته

ترکیب امتزاجی

در این نوع ترکیب معنای همهء کلمه معنای هریکی از اجزای کلمه نیست ، بل که غیر از آن هاست .

ترکیب امتزاجی بدین صورتها ساخته می شود :

۱_ از دو کلمهء مستقل ، (اسم یا صفت) ، مانند :

خرگوش ، فیل مرغ ، آسیا سنگ ، روزنامه ، لاله رخسار ، سلسله مو ، یاسمن بو ، کج قلم

۲_ اسم یا صفت و مادهء مضارع فعل ، مانند :

نور افکن ، ذره بین ، کمر بند ، دست مال ، گلگیر ، کاغذگیر ، چشم چران ، دور بین ، دکه خور_

صفتهای فاعلی از گونهء پرگویی ، گل فروش ، بوت دوز ، قلم تراش ، قالین باف ، گپ شنو .

صفتهای مفعولی ، از گونهء دست نویس ، پیاده رو ، دست آموز ، دل شکسته ، دل باخته ، رنگ پریده ، خواب آلوده ، وحشت زده

۳_ اسم و مادهء ماضی فعل ، مانند : دست پخت ، پای بست (= بنیاد) ، زر خرید ، سرگذشت ،

۴_ عدد و اسم ، مانند :

چهارراه ، دوروی ، چهل پای

و با اضافهء های غیر ملفوظ اسمها و صفات و قیدهایی از گونهء سه برگه ، چهار آتشه ، چهارجلوه ،

۵_ ضمیر مشترک خود با ریشهء فعل یا اسم یا صفت می سازد .
به این نمونه ها بنگرید:

خود کار ، خود آموز ، خود رنگ ، خود ساز ، خود نما

۶_ اسم و صفت ، مانند : شیرین زبان ، پیشانی ترش ، پاک دامن ، سیاه بخت ، ریش سفید ،

ترکیب تکراری

ترکیب تکراری از تکرار دو کلمه با کلمه های اضافت یا بدون آنها و یا با میا نگینی (آ) ساخته میشود ، مانند : بگیربگیر ، بدوبدو ، آدم نق نقی ، خواندن سرسری ، دست به دست ، روبه رو ، سرتاسر ، روز به روز ، پی در پی ، لبالب ، سراسر ، برابر رویاروی

ترکیب عطفی

ترکیب عطفی باواو عطف ساخته میشود : مانند : آب وهوا، دست و گریبان ، کارو بار ، سروصدا ، نشست و برخاست، برد و باخت ، گفت و گو، شست و شو ، رفت و رو ، لنگ و لاش ، نازو نخره ، کاروبار

ترکیب پیوسته

ترکیب پیوسته از همنشینی دو اسم ساخته می شود ، مانند : پیرهن تنبان ، پدر مادر ، کله پاچه ، کرته ایزار ، خانه داماد ، کوفته چلاو ، نارنج پلاو ، دامن جاکت در نگارش امروزی بین اجزای این ترکیب ها خط جدا کننده می گذارند ، چون این نمونه ها : شاهراه کابل - مزار ، فرهنگ دری - آلمانی ، قرارداد تجارتي افغانستان - ایران .

واژه های وابسته (نا مستقل)

۱ - کلمه های عطف و ربط

کلمه عطف :

کلمه عطف در رواج دستور نویسی ، به واو عطف مشهور است .
در زبان گفتار ، دو گونه تلفظ می شود :
گاهی به صورت واو و حرکت پیش ، مانند :- من و تو ، دل و دست ،
کسب و کار ، چشم و ابرو ، آب ودانه ، سرومال ، تگ و دو
گاهی به صورت واو و حرکت زبر ، چنان که در این جمله ها می
نگریم : در را بست و از داخل قفل کرد .
به ساحل بحر می رود و تا شام ها آب بازی می کند
- کلمه های ربط :

کلمه های ربط که دو یا بیشتر بخشهای یک جمله مرکب را به هم
می پیوندند ، گاهی ساده اند ، گاهی مرکب و گاهی یک عبارت
ربطی را می سازند .
اشکال ساده آن :

- که ، چون ، چو ، تا ، زیرا ، چه ، چرا ، اگر ، جز ، به ، جز ،
الا ، اما ، حتا ، لیکن ، ولی ،
- یا ... یا مانند :

یا مکن با پیلانان دوستی یا بنا کن خانه یی در خورد پیل
- چه ... چه مانند : او برای من کتاب می آورد ، چه بخوانم ، چه
نخواهم .

- نه ... نه مانند : نه خود تان می آید و نه ما را می خواهید .

- هم ... هم مانند : هم لعل بدست آید وهم یار نرنجد (مثل)

- خواه ... خواه مانند : خواه از آن راه بروی ، خواه از این راه ، تا
مکتب ده دقیقه می گیرد .

- خواهی ... خواهی

کلمه های ربط نظر به وظیفه هایی که در جمله دارند بدین گونه
تقسیم می شوند :

۱ - کلمه های ربط نشاندهنده زمان

کلمه های ربط نشان دهنده زمان عبارت اند از :

- اکنون که - حالا که - هنگامی که - همینکه - چون - چو - پس - سپس -
 پس از آن که - پیش از آن که - تا - تا که - که .
- ۲ - کلمه های ربط نشان دهنده مکان ، مانند :
 هر کجا، هر جا که آن جا که
- ۳- کلمه های ربط نشان دهنده مقدار مانند :
 هرچه ، هر قدر ، هر چند ، هر اندازه
- ۴ - کلمه های ربط نشان دهنده علت و سبب ، مانند :
 که چه ، زیرا (زیرا که) ، چرا (چرا که) ، چون (چون که) ، از
 آن که ، از آن سبب که ، از باعث این که ، بدان جهت که ، بدین
 علت که ، بنابر این، بنا بر آن .
- ۵- کلمه های ربط نشان دهنده غرض و مقصود ، مانند :
 برای این که ، برای آن که ، به منظور این که ، به منظور آن که ،
 مبادا که ، از ترس این که ، با در نظر داشتن این که ، تا ت، تا که .
- ۶- کلمه های ربط نشان دهنده همانندی ، مانند :
 چنانکه ، چنانچه ، طوری که ، بدان سان که ، همانگونه که
- ۷- کلمه های ربط نشان دهنده شرط ، مانند :
 اگر، تا ، در صورتی که ، تا آن که .
- ۸- کلمه های ربط نشان دهنده استثنا، مانند :
 به جز، به جز آن که ، الا که ، بدون این که ، مگر ، الا
- ۹- کلمه های ربط نشان دهنده پیوسته گی ، مانند :
 گذشته از این که ، با وجود این که ، علاوه بر آن که ، با آن که ، با
 این که .
- ۱۰- کلمه های ربط نشان دهنده جدایی و گسسته گی ، مانند :
 اما ، مگر ، ولی ، لیکن ، اگر چه ، حتا ، هر چند ، با این هم ،
 باز هم ، از یک سو ... از سوی دیگر از یک طرف ... از طرف
 دیگر .
- ۱۱- کلمه های ربط نشان دهنده نتیجه ، مانند :
 که ، لذا ، لهذا ، در نتیجه ، بدین گونه که ، به این طریق که .

- ۱۲ - کلمه های ربط نشان دهنده تا کید ، مانند :
 به یقین... که ، در حقیقت ... که
- ۱۳ - کلمه های ربط نشان دهنده مثال ، مانند:
 مثلا ، به حیث مثال ، به طور مثال ، به طور نمونه ، برای نمونه ،
 چنانکه .
- ۱۴ - کلمه های ربط نشان دهنده کوتاه سازی کلام ، مانند :
 خلاصه ، خلاصه اینکه ، به طور خلاصه ... که ، مختصر این که .
 کوتاه این که ، سخن کوتاه .

۲- پیشینه ها و پسینه ها :

پیشینه ها یا کلمه های اضافه (در گذشته حروف اضافه می گفتند)
 که پیش از متمم فعل می آیند ، دو گونه اند : ساده و مرکب
 کلمه های اضافه ساده عبارت اند از : از ، به ، در ، بر ، با ، تا ،
 برای ، نزد ، پیش .

از :

- این کلمه برای نشان دادن ماهیت چیزی می آید ، مانند:
 دلش گویی از سنگ است .
- این میز از چوب چنار ساخته شده است .
- برای جدا کردن می آید ، مانند :
 یکی از شاگردان صنف اول .
- شش میلیون از مردم افغانستان در دوری از وطن بسر می برند .
- مرز آغاز زمان یا مکان را بیان می دارد. در آن صورت همراه
 با (تا) می آید ، مانند:
 از کابل تا پغمان یا از کابل تا جلال آباد با موتر رفتیم .
- از صبح تا شام کار می کند .
- برای نشان دادن ملکیت می آید ، مانند : این باغ از من است .
 این دوکان از دوستم است .

- برای نشان دادن پیوستگی معنوی می آید، مانند : این تابلو از بهزاد است . این نقاشی از پروفیسور غلام محمد میمنگیست . این شعر از شایق جمال است . این بیت از صوفی عشقریست .

- جای حرکت را نشان میدهد ، مانند:

از خانه بر آمد .

از کوچه گذشتم .

از مزار شریف آمد .

ریل از جنگل می گذرد .

- برای نشان دادن برتری می آید، مانند :

این گل از آن دیگر خوش بو تر است .

این رمان از آن رمان دلچسپ تر است .

این مشت زن از آن دیگر قوی تر است .

- برای نسبت دادن انجام کاری به کسی یا چیزی می آید ، مانند :

از خدا می خواهم . از من ساخته نیست . از تو گمان نمی بردم .

به :

- به سوی : به مکتب رفتند . به بازار رفت ، به خانه آمد . به کار

خانه رفت . به کابل می روم .

- برای : به مهمانی رفته است . یعنی برای شرکت در مهمانی

رفته است . به من بخوان . یعنی برای من بخوان . به دیدن فوتبال

می روم . یعنی برای دیدن فوتبال می روم .

- به معنای با : به قلم نوشت ، به دری شرح کرد . به گپ آرامش

ساخت .

- به معنای (را) : به من گفت = مرا گفت . به او ببین = او را

ببین .

- پیش از بعضی از اسمها معنای سوگند دارد . مانند : به سرت ، به

قرآن . به همین روزی . به خدا .

در :

- در میان چیزی: درخانه، در کوزه ، در بکس ، در کتاب ، در مکتب .

- به معنای چگونگی در جرای کاری می آید ، مانند:

او در رنج و عذاب است . در آن فکرم که به کار دیگری بپردازم .
او در سخن گفتن تواناست .

در شعر سه تن پیمبرانند

قولیست که جمله گی بر آنند

فردوسی و انوری و سعدی

هر چند که لانی بعدی

- هنگام ، وقت : در تابستان ، در زمستان ، در سال گذشته در ماه آینده .

- به معنای ضرب : (برای بیان مساحت چیزی) چهار در چهار،
ده در ده ، پنج در پنج .

با :

- توسط ، وسیله اجرای کاری : با پنسل نوشت ، با رنگ روغنی
رسم کرد . با عینک می خواند .

- نزدیکی و مجاورت را نشان میدهد : باید منشین ، او دیروز با ما
بود .

- نشان دهنده همراهی و شرکت در کاریست : با او تجارت را
آغاز کرده ام . با بدان دوستی مکن. با ما رفت و آمد دارد. با هر
کس جنگ می کند .

یادداشت :

در این مورد ، در زبان گفتار کلمه « کت » به کار می رود ، مانند :
کت ما رنگ نزن .

کت هرکس خوبی خوب اس .

کت خرس ده جوال افتادن .

تا :

انجام و پایان مکان و یا زمان را نشان می دهد : تا یلخ ، تا یمگان ،
تا قیامت ، تا فردا ، تا سال آینده ، تا دیدار (یعنی تا زمان باز دید)
تا نیک ندانی که سخن عین صواب است
باید که به گفتن دهن از هم نگشایی
نزد و پیش :

این دو کلمه اضافه به یک معنی به کار می روند در دو جا :
- به سوی : داد خواه نزد حاکم رفت . داد خواه پیش حاکم رفت .
- مجاورت : بردارم پیش ما بود یا نزد ما بود یعنی درخانه ما بود .

کلمه های اضافه مرکب عبارت اند از :

از برای ، تابه ، در باب ، در باره
از برای غم من دامن دنیا تنگ است .
ار برای خدا دروغ نگویند .
تا به قیامت از شما خشنود استم .
تا به کابل صد کیلو متر راه است .

یاد داشت :

در محاوره کابل اسم مکان یا زمان که پس از تا می آید پسوند « آ
» می پذیرد ، مانند :
- تا قند هاره چند کیلومتر راه اس ؟
- تا کابل به طیاره رفتیم .
- تا چهاریکاره راه هموار اس .
- دستت آزاد تا لندنه .
- دیروز تا شامه منظرت بودم .
تا قیامته از تو خوش استم .
تا دیروزه خو نامده بود .
هر گاه اسم پس از تا با آ ، او ، ای و های غیر ملفوظ ختم شده باشد
، پس از اسم پسوند « ره » می آید .

مانند:

- تا پشته ره پیاده رفتیم .
- تا کوچه ره ماره همراهی کد .
- از تو تا او دنیاره خوش استم .
- تا سینما ره با بایسکل رفتم .
- تا صداره نشنوم ، دروازه ره واز نمی کنم .
- تا دریای آموره سرک قیراس .

- را نشانهٔ مفعول صریح :

- شکور نان خرید .
- ماری کتاب می خواند .
- سرور هاشم را صدا کرد .
- فاروق فوتبال را خوش دارد .
- از جمله های نوشته شده بر می آید که کاربرد « را » در این حالتها ضروریست :

- _ هرگاه اسم خاص مفعول قرار گیرد .
 - _ هرگاه شی برای گوینده و شنونده آشنا باشد .
 - به سخن کوتاه « را » نشانهٔ مفعول همیشه به پاسخ « چی را » . « کی را » آورده می شود .
- ***

هرگاه از بیان فعل ، خود فعل منظور باشد ، نه نتیجه . یعنی ذکر فعل در پاسخ چی می کند ؟ قرار گیرد ، پس از مفعول را نمی آید .
رستم چی می کند ؟ آهو شکار می کند ، نان می خورد ، نامه می نویسد .

یادداشت :

رای نشانهٔ مفعول صریح در زبان گفتار به دو شکل می آید :
_ پس از همخوانها به شکل « آ » مانند کتابه بیار ، قلمه بتی .

۲_ پس از واکه ها به شکل ره ، مانند کرتی ره پوشید ، دنیاره جنگ خراب کد . کدو ره آب برد .

۳- وندها

وندها چنان واژه های وابسته اند که پیش یا پس از کلمه های وابسته می آیند و بر آن بنا به دوبرخس پسوندها و پیش وندها جدامی شوند. وندها یا سبب تغییر ساخت نحوی کلمه و یا سبب پیدایش کلمه های نو می شوند . در صورت نخستین آنها را وندهای تصریفی و در صورت دوم وند اشتقاقی می نامند.

پیشوندها :

یکم - پیشوند های تصریفی ، مانند می و همی

دوم - پیشوند های اشتقاقی

پیشوند های اشتقاقی نیز دو گونه اند :

یکم ، پیشوند های اشتقاقی که از ماده فعل کلمه تازه می سازند .
دوم، پیشوند های اشتقاقی که با اسم و صفت کلمه های تازه می سازند .

یکم ، پیشوند های اشتقاقی که از ماده فعل کلمه تازه می سازند
نیز دو گونه اند :

۱_ کلمه هایی که وجه تازه فعل می سازند :

همساز با کتب دستور زبان بای تاکید ،میم نهی و نون نفی چون در برو، مرو نرفت وجه امری و فعل منفی می سازند . در زبان گفتار برای نهی نیز نون آورده می شود ، مانند: برو، نرو، نرفت .

۲_ پیشوند هایی که فعل تازه می سازند :

این گونه پیشوند ها از این شمار اند :

در: در گرفتن ، در آمدن ، درماندن ، در گذشتن ، دریافتن .
 بر: بر آمدن ، بر آشفتن ، بر گشتن ، برخاستن ، بر انداختن .
 فرو: فرو رفتن، فروماندن ، فروهشتن .
 فرا : فراگرفتن ، فراخواندن ، فرارسیدن .
 وا: واداشتن ، وانمودن .
 باز: بازداشت ، باز گشت ، بازخواست .
 دوم، پیشوند های اشتقاقی که با اسم و صفت کلمه های تازه می سازند اینها اند :
 ام: امسال، امروز ، امشب .
 هم: همسان ، همسال ، همسایه ، همسر ، همدل ، همراه .
 دش: دشنام ، دشمن ، دشوار
 با: با هوش، با عقل ، با هنر ، باشرف ، با وجدان
 بی: بی حوصله ، بی جرأت ، بی جوهر ، بی کار
 نَ و نا: نگفته ، ندانسته ، نشنیده ، نرفته ، ناخوانده ، نا کرده ،
 چون . ناکرده گناه در جهان کیست بگو . نادیده ، ناپخته .

پسوندها :

پسوندها که پس از کلمه های مستقل می آیند بنا بر وظایف شان دو گونه اند :

یکم _ پسوند های تصریفی

دوم _ پسوند های اشتقاقی

یکم ، پسوند های تصریفی که گردان فعل را انجام می دهند دو گونه اند :

الف _ همه پسوند های فاعلی که با ریشه های فعل ها می آیند و به ضمائر متصل شخصی مشهور اند ، مانند :

ام در میروم .

ایم (یای مجهول) در می رویم ،

ای در می روی
اید (یای مجهول) در می روید ،
اد در می رود .
اند در می روند .
همچنان ام ، ایم ، ای ، اید ، و اند در ریخت های زمان گذشته .
ب _ پسوند های اضافی که ضمائر متصل ملکی نیز نامیده شده اند
، مانند :

ام ، در دستم
اما ، در دست ما
آت ، در دستت
اتان ، در دست تان
اش ، در دستش
ایشان ، در دستشان

این پسوند ها پس از واوهای (آوی)
به صورت یم ، یما ، یت ، یتان ، یش ، یشان می آیند .
صدایم ، صدایما ، صدایت ، صدایتان ، صدایش ، صدایشان

یادداشت :
در زبان گفتار ، پسوند های فاعلی صیغه های یک گوینده (مفرد
متکلم) زمان گذشته و آینده ام (ضمه یا پیش + میم) است . مانند
می خوانم و خواندم .
در همان محاوره پسوند های اضافی (ضمائر متصل ملکی) بدین
گونه اند :

ام (کسره + میم) در کتابم
اما (کسره + م) در کتابما
ات (کسره + ت) در کتابت
اتان (کسره + تان) در کتابتان
اش (کسره + ش) در کتابش

ایشان (کسره یا زیر + شان) در کتاب شان
یادداشت :

در « تاریخ زبان فارسی » ضمهء مقدم بر میم در پسوند های فاعلی و
پسوند های اضافی، چون برادرانم دلم (که در گویش پنجشیر کار
برد دارد) و بودم ، کردم (که در کابل نیز به کار می رود)
مشخصهء متنهای « عبری - فارسی » شناخته شده است .
(جلد ۱ رویه ۳۲۷)

جیم - پسوندهایی که صفت مشتق می سازند :

پسوند های صفت برتر و برترین (صفت تفضیلی و عالی)
این پسوند ها دو تا اند ، یکی تر و دیگری ترین .
سفید تر ، سفید ترین ، گرم تر ، گرم ترین ، سرد ،
سرد تر ، سرد ترین ، خورد ، خورد تر ، خورد ترین .

**دوم _ پسوند های اشتقاقی که اسم و صفت و قید می سازند
عبارت اند از چهار گروه :**

- ۱_ پسوند های اسم معنا ساز
- ۲_ پسوند های اسم جمع
- ۳_ پسوند های اسم مکان
- ۴_ پسوند های اسم زمان

پسوند های اسم معنا ساز:

اش: آموزش ، پرورش ، جنبش ، لغزش ، کنش ، روش ، کاروش ،
برش

یش: پیدایش گشایش ، آرایش ، نیاش ، همایش گویش ، رویش
ی: بدی ، نیکی ، روشنی ، آسمانی ، جوانی ، زمستانی ، درازی ،
کوتاهی .

بی: زیبایی ، شنوایی ، توانایی ، خوشبویی ، نیکویی ، کمرویی ، بی
رویی ، خوشخویی ، آشنایی

پسوندهای اسم جمع ساز :

آن: زنان ، مردان ، درختان ، چشمان ، لبان ، شاگردان ، دانشمندان
ها : میزها ، چوکیها ، قلمها ، روزنامه ها ، کتابها ، گلها ، سنگها
یان: زیباییان ، نیکویان ، آشنایان ، مهرویان ، گدایان ، پارسایان ،
جهانکشایان ، کامروایان ، جنگجویان
گان: نویسندگان ، بندگان ، آیندگان ، پناهندگان
ین: مامورین ، محصلین ، ناقلین ، مهاجرین ، مستخدمین

پسوندها اسم مکان ساز :

گاه : فروشگاه ، نمایشگاه ، زیارتگاه ، چراگاه ، شکارگاه ، لشکر
گاه.
کده: دهکده ، میکده ، ستمکده و غربتکده و قیامتکده (در شعر و به
خصوص شعر های بیدل کنایه از جهان)
استان: گلستان تاکستان ، افغانستان ، بلوچستان ، ریگستان .
سار: چشمه سار ، نمکسار ، سایه سار ،
سیر: گرمسیر ، سردسیر
زار: کشتزار ، گلزار ، مرغزار (مرغ = سبزه) شوره زار
دان و دانی: در قند دانی ، کاغذ دانی ، خاکستر دانی ، میوه دانی ،
مرچ و نمکدانی ، گلدان ، آبدان ، یخدان.

پسوندهای اسم زمان :

دم: سپیده دم ، صبحدم ،
گاه: سحرگاه ، چاشتگاه
آن: بامدادان ، بهاران
گاه + آن : سحرگاهان ، شبان گاهان ، صبحگاهان

پسوندهای نشانه صفت نسبتی :

_ی : کابلی ، سمرقندی ، آسمانی ، نیلوفری ، کتابی ، چوبی ،
سنگی ، مزاحی ، چرسی ، شرابی ، محبتی
-یی: پس از واوهای (آ، و، ه) طلایی ، هوایی ، سرمه یی ،
قصه یی ، پرزه یی ، میله یی ، نخره یی ، قورمه یی ، (پینه پینه) ،
گله یی ، لیمویی ، جادویی ، آلبالویی .
-گی پس از و اول (ه) : هفته گی ، خانه گی ، بچه گی ، کوچه گی
، میمنه گی
-وی پس از و اول ی : دهلی ، دهلوی ، از غزنی غزنوی ، از علی
علوی ، از مانی مانوی .
-وی پس از یه : چون از هسپانیه ، هسپانوی ، از قونیه ، قونوی ، از
ارمویه ، ارموی .
-ین : زرین ، پشمین ، شیرین ، نوشین ، رویین ، سنگین ،
لاجوردین ، نمکین .
ینه : سبزینه ، دیرینه ، شبینه ، زرینه ، پارینه .
انه : مردانه ، زنانه ، پیرانه ، جوانانه ، شاعرانه ، هنرمندانه ،
عالمانه .
-ناک : دردناک ، غمناک ، تابناک ، شرمناک ، طربناک ، بیمناک .
وحشتناک
گین : اندوه گین ، شرمگین ، غمگین ، رنگین ، آبگین ، سنگین .
آگین : زهرآگین ، قهرآگین ، دردا گین .

مند : هنرمند ، دانشمند، ارجمند ، زورمند ، ثروتمند ، صحتمند ، شکوه مند ، کارمند ، نیازمند ، آبرومند .
اومند : تنومند ، برومند .
پسوند های صفت فاعلی :

چی : سماوارچی ، شکارچی ، قاچاقچی ، دنبوره چی ، تماشاچی ، توپچی ، قاپچی (قابوچی = پهره دار) ، جهرچی (جارچی) ، سرنی چی ، ترم چی .

کار : فراموشکار ، نیکو کار، گنه کار ، راستکار ، پرکار ، خرکار ، کلان کار، برمه کار ، ولدینگ کار ، بسته کار ، لهیم کار (نامهای پیشه وران)

گار: آموزگار ، پروردگار ، یادگار ، رستگار ، آفرید گار .
گر: زرگر . دروگر . جادوگر ، بزرگر (دهقان) چرمگر، آهنگر ، کوزه گر، رفوگر،

(نامهای پیشه وران)

بان و وان : باغبان ، دروازه بان ، دربان ، مرزبان ، گادیوان ، جاله وان ، سگ وان

دار: چوکی دار ، پهره دار ، تیکه دار ، تحویلدار ، اجاره دار، زمیندار، نامدار ، قوم دار ، حواله دار (اوالدار = سرباز)، مردم دار ، کاردار (کارمند)

پسوند های مفعولی :

صیغه های ماضی :

یم ، یما ، یت ، یتان ، یش ، یشان

دیدم (= مرا دید) دیدیما ، دیدیت ، دید یتان ، دیدیش ، دیدیشان

یا : یمه ، یما ، یته ، یتانه ، یشه ، یشانه .

دیدیمه ، دیدیما ، دیدیته ، دیدیتانه ، دید یشه ، دیدیشانه

صیغه های حال و مضارع :

می بینیم (= مرا می بیند) ، می بینیم ، می بینیت ، می بینیتان ،
می بینیش ، می بینیشان

پسوند های نشانه قید :

وار: دیوانه وار ، برادر وار.
آنه : دوستانه ، مستانه ، دزدانه ، بخردانه ، هوشیارانه ، عاشقانه
اکی: روزکی ، خپکی ، گمکی ، زیرکی ، پیشکی ، کردکی (گپ
کردکی) مرگکی
آن : خندان، خرامان ، غلتان ، رقصان ، نالان، گریان . غلتان غلتان
همی رود تالب گو (از نخستین شعر ها ی دری ، منسوب به پسر
یعقوب لیت صفاری)

پسوند های تشبیهی :

گون : گلگون ، لعلگون ، گندمگون ، می گون ، سیمگون ، ابگون .
فام : نقره فام
وش : پری وش ، ماه وش
سان : پروانه سان ، دیوانه سان
آسا : سیل آسا ، برق آسا
ه : دسته (مانند دست) گردنه (مانند گردن) دندان (مانند دندان)
پشته (مانند پشت) ، زبانه (مانند زبان) نوله (مانند نول) ، پایه (مانند پای) .
واری با رای مکسور : شیر واری ، آدم واری
دلت سنگ واری سخت است .
دستهایش برف واری سرد است .

پسوند های نشانه خوردی یا ابراز دوستی :

اک : طفلک ، گلک ، باغک ، آدمک ، کارک ، نانک ، آبک
 گک: پیسه گک ، بچه گک ، روپیه گک ، شیرنی گک ، گدی، گک
 چه: باغچه ، آلوچه ، کوچه (از کوی)، تفنگچه ، کتابچه ، موترچه ،
 حوضچه ، بیلچه ، خوانچه ، سراچه .
 او: دخترو، مادرو ، سیفو ، خالو ، فضلو ، گلو ، بچو
 ای: با نامهای خاص ، مانند از نازنین ، نازی ، ازگالی ، گلی ، از
 ماریا ، ماری ، بیادری (در زبان گفتار = برادرک) .
 یادداشت:
 پسوندهای یاد شده همهٔ پسوند های اشتقاقی را در بر نمی گیرند،
 در این جا به مهمترین ها بسنده شد .

۴- ادوات

در زبان نگارشی دری چهار گونه ادات هستی دارند :

- ۱- ادات پرسش که در زبان نگارش تنها (آیا) است .
- ۲- ادات تاکید (که) و (خو) ، مانند :

او که همه چیز را می دانست ، چرا اظهار بی اطلاعی کرد ؟
 من خو وظیفه خودم را انجام دادم .

- ۳- ادات عددی که وظیفه وابسته های عددی را دارند ، مانند:

تا و دانه، در دو تا نان ، سه دانه قلم ، پنج تا کتاب.
 عدد با تا شکل قید به خود می گیرد ، مانند دو تا دو تا بگیرد پنج
 پنج تا تقسیم کردند .

- ۴- ادات تشبیه که بعض نا مستقل و بعض مستقل اند، مانند:

چون ، چو همچون ، همچو ، مانند، مثل ، به مثل ، به مانند ، به
 سان ، به رنگ ، به کردار

۵- کلمه های صوت :

کلمه هایی هستند که آدمها درحال هیجان بر می آورند یا به صدای جانوران اشاره دارند یا دلالت به صدا هایی می کنند که از طبیعت و اشیا شنیده می شوند ، مانند: واه واه ، اف ، آه میومیو ، عوعو ، شرشر ، وزوز ترنگ ترنگ ، شرنگس .

- واه واه ، چه گول خوبی !

- آف ، سرویس چرا دیر کرد ؟

- آه ، بازی را باختم !

- میو میو پیشک مرا بیدار کرد

- سگ شبانه عوعو می کند .

- شرشر آب خوش آیند است .

- زنبور ی را که درخانه وزوز میکرد نیافتیم .

- با آغاز زلزله ترنگ ترنگ ظرفهای چینی بالا شد و سپس شرنگس

شکستن شیشه ها ی اورسی ها به گوش رسید .

گوش کن تا بشنوی از بزم او پیغام ما

تلفون دل ببین هر دم شرنگس می کند

(شایق جمال)

۶- نشانه ها

در زبان دری دو نوع نشانه هستی دارد :

یکم - کسره اضافه

کسره اضافه در عبارتها ی اضافی و توصیفی می آید .

این کسره در زبان نگارش به صورت های زیرین نشان داده می شود:

الف - اگر کلمه نخستین (موصوف یا مضاف) به همخوان یا شبیه

واول پایان می یافت نشانه یی ندارد . امروز گاهی نشانهء زیر یا

کسره می گذارند .

اسب سیاه ، باغ من ، شرشر آب ، انگشتر طلایی ، دست قدرت ، پای ناتوان .

ب - هر گاه کلمه نخستین به او واو پایان یابد پس از آن (ی) می نویسند ، مانند: سبوی شکسته ، لیموی ترش ، موی زرد ، منتوی خوش مزه ، آلوی شیرین ، دریای کوچک ، صحران سوزان ، معنای کلمه ، خدای بزرگ

شکست بال و پرم در هوای آزادی

هزار شکر که گشتم فدای آزادی (داوی)

ج - اگر کلمه نخستین به (ه) ختم شود ، بالای (ه) همزه که در واقع سر یا است می نویسند . چون مسکه نمکی ، کوچه خرابات ، رشته دوستی ، پیسه حلال ، کارته چهار ، لیسه حبیبیه ، کرایه دکان ، کوتاه سنگی ، دروازه لاهوری

دوم - نشانه نکره :

نشانه نکره سه تا است :

الف - (ی) که پس از واژه گان پایان یافته به کانسوننت می آید ، مانند شبی ، روزی ، دستی از غیب برون آید و کاری بکند. چیزی که به خود نمی پسندی به دیگران می پسند .

پس از واوهای (آ ، و ، ه) یی می آید، مانند : تشنه یی دریا در خواب دید . مورچه یی گندمی را می برد.

رشته یی بر گردنم افکنده دوست

من برد هر جا که خاطر خواه اوست

او از ریاضی بویی نمی برد .

پهلویی در خواب دیدم بستم آمد به یاد بیدل

تنها نمی خورم به سر دوستان قسم

گر لقمه یی به زحمت و خواری دهد مرا (شایق جمال)

ب - یکی ، تنها در متون کهن: یکی گربه در خانه زال بود . یکی را حکایت کنند از ملوک ، گاهی یکی با یای نکره یا یای ناشناسی نیز

آمده است . یکی دختری داشت خاقان چو ماه . یکی برزی گری
نالان درین دشت .

من یکی آینه ام کاندرومن این دیوانگان
خویشتن را دیده وبر خویشتن خندیده اند
ج - واژه مستقل « یک » مانند : یک تیزرفتار دیدم ، یک آدم آمد .

نحو زبان دری

نحو واحدهای زبانی بزرگتر از واژه یعنی گفته ، عبارت و جمله را
بررسی می کند قواعدی را بدست می دهد که واژه گان زبان زیر
بحث ، مطابق کدام قاعده ها برای ساختن جمله یا عبارت یا گفته
پهلوی هم قرار می گیرند .

جمله چیست

در هر زبان با جمله ها سخن گفته می شود .
جمله یک یا چند کلمه است که یک پیام کامل را از گوینده به
شنونده می رساند ، مانند :

پدر خوابید .

چه وقت به من تلفون می کنید ؟

پیش داکتر بروید .

چه خوب ویلن می نوازید !

از این چهار جمله ، نخستین ، از خوابیدن پدر خبر می دهد .

دومین ، پرسشی را در بر دارد .

سومین بیانگر امریست .

چهارمین بیانگر حالتی عاطفیست .

از این چهار گونه جمله ،

نخستین را جمله خبری می گویند .

دومین را جمله پرسشی می گویند .

سومین را جمله امری می گویند .

- جمله چهارمین را جمله تعجبی یا عاطفی می نامند .
- در پایان جمله های خبری و امری نقطه گذاشته می شود .
- در پایان جمله تعجبی یا عاطفی این نشانه (!) را می گذارند .
- در پایان جمله پرسشی این نشانه (؟) گذاشته می شود .

اجزای جمله : نهاد و گزاره

- در جمله پدر خوابید ، پدر نهاد است .
- نهاد آن بخش جمله است که درباره آن مطلبی گفته می شود .
- نهاد را ، در گذشته مبتدا یا مسند الیه می گفتند .
- چون پدر کاری انجام داده است ، پس نهاد در عین حال فاعل است .
- خوابید ، مطلبیست که در باره نهاد گفته می شود . این بخش جمله را گزاره می گویند .
- گزاره را در گذشته ، مسند یا خبر می نامیدند .
- واژه بنیادین نهاد اسم یا ضمیر است .
- واژه بنیادین گزاره فعل است .
- نوشتیم که جمله یک یا چند کلمه است .
- همان یک کلمه بیکه به تنهایی جمله شمرده شده می تواند چیست ؟
- آن یکی از صیغه های فعل است .
- به گونه مثال ، واژه « رفت » ، در برابر پرسشی که : فرهاد چی کرد ؟ پیام کاملی را به شنونده می رساند .
- فعل پاره بنیادین جمله است .
- هیچ جمله بدون فعل بوده نمی تواند .
- بیایید بینگاریم که پرسشی نیست . تنها می خواهیم خبر بدهیم . که فرهاد چی کرده است . در آن صورت واژه « رفت » ناتمام به نظر می آید .
- پس یک کلمه دیگر را بر آن می افزاییم و می گوئیم :
- فرهاد رفت .

این یک جمله خبری ساده است .

رفت = ریخت زمان گذشته ، یک سوم شخص
فرهاد = فاعل

ساخت این جمله چنین است :
فاعل + فعل

در این جمله واژه رفت ، گزارش کار فرهاد است .

باز می نویسم : هر جمله ساده از دو بخش ساخته می شود :

بخش نخستین که از آن سخن می رود = نهاد .

بخش دومین که در رابطه با نهاد چیزی را روشن می سازد = گزاره .

واژه بنیادین نهاد اسم یا ضمیر است .

واژه بنیادین گزاره فعل است .

فرهاد = فاعل = نهاد + رفت = فعل = گزاره

واژه اساسی گزاره فعل است . شاید بتوان برخی از اجزای گزاره را برداشت، مگر از فعل نمی توان صرف نظر کرد .

مولانا با پدرش از بلخ به قونیه سفر کرد .

در جمله بالا می توان « با پدرش » یا « از بلخ » یا « بقونیه » را برداشت . مگر بدون واژه « سفر کرد » جمله تمام نمی شود . سخن

معنی نمی یابد . ،هیچ پیامی را بشنونده انتقال نمی دهد .

و واژه بنیادین نهاد اسم است و آن شاید فاعل باشد یعنی کاری را انجام دهد ، مانند :

آفتاب برآمد یا داکتر نسخه نوشت .

یا کاری را انجام ندهد ، مانند :

باد نوزید . یا اشرف امتحان نداد .

و شاید حالتی را بپذیرد ، مانند :

هواسرد شد . کودک ترسید .

یا حالتی یا صفتی را نپذیرد ، مانند :

گیلاس نشکست ، یا بیمار جور نشد

و یا شاید حالتی را داشته باشد ، مانند :

کوه بلند است ، یا آسمان صاف است
و یا نداشته باشد ، مانند :

چای داغ نیست یا خربوزه شیرین نیست .
پس نهاد عام است و فاعل خاص . نهاد تنها گاهی که کردن یا
نکردن کاری به او نسبت داده می شود ، فاعل نامیده شده می تواند .
بعض جمله ها با فاعل و فعل تمام نمی شود ، بل که مفعول صریح
نیز می خواهد ، بدین گونه :

فاعل + مفعول صریح + فعل
فرهاد گیلان را شکستاند .

فرهاد = نهاد و فاعل

گیلان = مفعول صریح

شکستاند = فعل متعدی یا گذرا

پس اگر در جمله فعل متعدی یا گذرا آمده باشد ، مفعول نیز می آید .
اگر جمله بی چنین باشد :

فرهاد گیلان را به نسیم داد .

در این جمله نسیم را متمم فعل می گویند .

جمله چگونه معنی دار می شود ؟

جمله را مجموعه یی از کلمه ها شناختیم که دارای معنای تام و
مستقل باشد .

رابطه نحوی کلمه ها ، آهنگ و توقف و ترتیب کلمه ها در جمله
است که به جمله معنای تام و مستقل می دهد. ورنه هر مجموعه بی
قاعده کلمه ها نمی تواند معنای تام و مستقل بدارد . اکنون عواملی
را که جمله را دارای معنای تام و مستقل می سازد بر می شماریم:

یکم - رابطه نحوی - فعل و فاعل :

رابطه نحوی و مطابقت فاعل و فعل ، از نگاه شخص و مفرد و جمع .

الف - هر گاه فاعل انسان باشد، مطابقت کامل است. یعنی از نگاه شخص ، مفرد و جمع فعل با فاعل همگون می آید ، مانند :

معلم خندید .

معلمان می خندند .

شاگردان می پرسند .

من آمدم .

ما آمدیم .

هر گاه دو فاعل به هم معطوف شوند ، فعل جمع آورده میشود .

رحیمه درس می خواند . شریفه درس می خواند . شریفه و رحیمه درس می خوانند .

هر گاه با کلمه اضافت (با) شخص دیگری در فعل شریک شود یعنی متمم فعل گردد، فعل مفرد می آید . شریفه با رحیمه درس می خواند یا رحیمه با شریفه درس می خواند .

ب - هر گاه فاعل جمله ذیروح غیر انسان و یا غیر ذیروح باشد ، گاهی مطابقت دیده میشود و گاهی نه .

درخت شکوفه کرد . درختها شکوفه کرد . درختها شکوفه کردند . روز تابستان گرم است . روزهای تابستان گرم است .

مگر در نثر امروزی بیشتر ، با اسم مفرد فعل مفرد و با اسم جمع فعل جمع آورده میشود .

گل باز شد . گلها باز شدند . شاخه درخت شکسته است . شاخه های درخت شکسته اند .

اگر فاعل مفرد باشد و اسم جمع ، فعل جمع به کار برده می شود : مردم میخواهند ، حکومت داد گر داشته باشند . خلق همه

جملگی نهال خدایند

هیچ نه بشکن ازین نهال و نه برکن (ناصر خسرو)

دوم - نفوذ

دومین رابطه نحوی کلمه ها نفوذ است .
نفوذ با پیشینه ها یا کلمه های اضافه (از ، بر ، در ، با ، تا) و
پسینه ء را صورت می گیرد که متمم فعل یا مفعول غیر مستقیم و
مفعول معرفه را به گزارهء جمله می پیوند ند .

سوم - همنشینی واژگان :

سومین رابطه نحوی واژه گان همنشینی و تماس یا ترتیب واژگان
در جمله است . بدین شرح که :

چهارم - قید در جمله :

قید ها در جمله ، پیش از فعل و پهلوی آن می آیند ، مانند :
آهسته کار می کند .
بار بار تلفون کردم .
هر شب می خواند .
در کاباره ها می خواند .
لب لب دریا برو .

پنجم - جایگاه عدد در جمله :

در جمله عدد پیش از معدود و وابسته های عددی می آید ، مانند :
فرید دو جوره کالا خرید .
پدر یک گیلاس چای خورد .
دوکیلو بوره از بازار آوردم .

روز یک قاشق فرنی خوری دوا بخورید .
 در جمله معدود تابع عدد نیست .
 در آن شب یک چراغ روشن بود .
 شب دیگر هزار چراغ روشن شد .
 می بینید که چراغ تغییر نمی یابد .
 در جمله عدد و عدد مبهم پیش از اسم می آید ، مانند :
 سه روز پس بیایید !
 یک هفته انتظار کشیدم .
 هر مادر فرزندش را دوست دارد .
 هیچ فرزند به پدر مادر بی احترامی نمی کند .

نخستین باده کندر جام کردند
 ز چشم مست ساقی وام کردند (عراقی)
 دومین روز رخصتی به دیدن مادرم می روم .
 برادرم سومین روز عید از سفر آمد .
 یکمین شب سال را جشن گرفتند .

ششم - صفت و صفتهای اشاره در جمله:

صفتهای اشاره پیش از اسم می آیند ، مانند :
 آن کتاب را من خوانده ام .
 این پسر را شما می شناسید .
 همان روز با او آشنا شدم .
 صفت در جمله پس از موصوف می آید .
 آن دختر باهوش است .
 آن مشیت زن قوی است .
 به کوه بلند نگاه کنید !
 کودک دلسوز دست پدر پیرش را گرفت .

هفتم - جای کلمه های پرسش در جمله :

کلمه های پرسش پیش از اسم و فعل و وابسته های عددی می آیند ،
مانند :

کدام خانه از شماست ؟

چند درخت شکوفه کرده است ؟

کجا زندگی می کنید ؟

چگونه آب بازی می کند ؟

چند کیلو برنج می پزد ؟

چند متر تکه لازم است ؟

چند اوירו می ارزد ؟

هشتم - بدل و عطف بیان در جمله ها :

در هر جمله بدل و عطف بیان پس از اسم و ضمیر می آیند :

جنگها کابل - پایتخت افغانستان را ویران کردند .

ناصر خسرو - حجت خراسان دریمگان بدخشان خفته است .

قاری عبدالله - ملک شعرا درمکتب حبیبیه ادبیات دری درس می داد .

من و تو فردا به تماشای آن فلم می رویم .

لیلا و مادرش به استراحت می روند .

نهم - آهنگ و توقف :

چهارمین رابطه با همی کلمه ها در یک جمله زبان گفتار به آهنگ و توقف پیوسته است . آهنگ دسته های کلمه ها را از هم جدا می کند و یا پیوند می دهد و در افاده معنای جمله ها نقشی دارد .

گذشته از آن که مسأله آهنگ را در بحث جمله های خبری ، پرسشی ، تعجبی و امری روشن ساختیم می افزاییم که هر گاه بگوییم : پدر مادر یعنی با کمی درنگ پس از پدر کلمه مادر را بر زبان بیاوریم چنین معنی دارد که از پدری و مادری سخن می گوئیم . و هر گاه پدر مادر را پیوسته بر زبان بیاوریم والدین معنای دهد ، و اما پدرمادر را با کسره اضافه پس از پدر بخوانیم معنای پدرکلان معنا می دهد . هر گاه با آهنگ پرسش بگوییم : خوب شد؟ یک معنی دارد و اگر آهنگ خبر بگوییم : خوب شد . معنای دیگری میدهد .

دهم - ترتیب کلمه ها در جمله :

ترتیب کلمه ها در چگونه گی معنای جمله اهمیت دارد . جمله های بیمار نزد داکتر رفت . و داکتر نزد بیمار رفت از هم متفاوت اند .

در جمله های دری، فعل جز حالات استثنایی، در اخیر جمله می آید . کوچکترین جمله از فاعل و فعل لازم ساخته می شود که رفته رفته انکشاف می یابد مانند: عقاب + پرید .

دیروز (قید زمان) + عقابی (فاعل نکره) + گرسنه (صفت) + از شاخه درخت (متمم فعل) + کبوتری را (مفعول صریح) + برق آسا (قید حالت) + ریود (فعل متعدی)

جز مواردی که اشاره شد ، در زبان دری پی هم آیی واژه گان ثابت نیست. به ویژه در زبان شعر بنابر خواست احساسی شاعر و ارزش نهی به این یا آن کلمه ، هرگونه جا به جا سازی ممکن است .

گونه های جمله از نگاه معنا :

جمله از نگاه معنا بر چهار گونه تقسیم می شود :
جمله گزارشی (خبری یا بیانی یا اخباری هم می گویند).

جمله تقاضایی (جمله امری هم گفته می شود.)
جمله تعجبی .
جمله پرسشی .

جمله گزارشی :

جمله گزارشی آن است که از اجرا شدن و یا نشدن کاری ، پذیرفته شدن و یا نشدن ، بودن و یا نبودن حالتی گزارش می دهد .
در پایان جمله گزارشی نقطه گذاشته می شود . به این نمونه ها بنگرید :

مولانا جلال الدین مثنوی را سروده است .
سهراب رستم را شناخت .
یک سال دوازده ماه است .
هیچ هفته هشت روز نیست .

جمله امری :

جمله امری آن است که شدن یا نشدن فعلی را تقاضا می کند. یا شدن و نشدن کاری را به شکل دعا و یا خواهش بیان می دارد . جمله امری، آهنگ خاص امری یا خواهشی دارد و گاهی با یک فعل امر خلاصه می شود .

شریف بخوان !
فردا به من تلفون کن !
امروز بعد از پیشین به فوتبال بیا !
تاریخ کشور تان را بخوانید !
برای حل این سوال به من کمک کنید !
نزد معلم تان بروید!
هر کتابی را نخوانید !

هر فلمی را نبینید !
با هر کسی دوستی نکنید!
بروید ای حریفان !
بکشید یار ما را
بمن آورید آخر ، صنم گریز پا را « مولانا »

جمله تعجبی :

جمله تعجبی حالت شگفتی گوینده را در برابر شدن یا نشدن کاری و بودن یا نبودن حالتی ، واقع شدن یا نشدن صفتی نشان می دهد .
غالباً جمله های تعجبی با کلمه های صوت همراه می باشد . کلمه های چه ، چقدر که با فشار صدا ادا می شوند در جمله های تعجبی جا دارند . در نگارش ، جمله های تعجبی با نشانه ندا پایان می یابند .
چه باغ قشنگی !
واه واه ، چقدر زیباست !
آه ، چه مردم خوش باوری !
به به ، چه لباس زیبا پوشیده ای !
بعض مردم چقدر پول دوست شده اند !
اوف ، جنگ چقدر دشمن آدمیست !
واه واه ، چه آدم مهربانی !

جمله پرسشی :

جمله پرسشی در باره چیزی یا کسی پرسشی را در بر دارد و دو گونه است :
یکم - جمله های پرسشی که پاسخ می خواهند ، مانند :
چه وقت وارد این شهر شدید ؟
چه وقت در کابل زنده گی میکردید ؟

نامتان چیست ؟

واژه گان پرسشی (که ؟ چه ؟ کجا ؟ کی ؟ چه وقت ؟ چرا ؟ چند ؟ چگونه ؟) خواه خواه در نهاد یا گزاره اکثر جمله های پرسشی می آیند .

گاهی جمله های پرسشی از جمله های گزارشی و تعجبی از نگاه جا به جایی کلمه ها فرقی ندارند ، مگر آهنگ جمله ها، پرسشی بودن آنها را نشان میدهد .

پس از پنج دقیقه زنگ تفریح زده می شود .

پس از پنج دقیقه زنگ تفریح زده می شود ؟

دوم - گاهی جمله پرسشی پاسخ نمی خواهد بل که نشان دهنده انکار یا تایید حالتیست که باعث پرسش شده .

مگر افغانستان را جنگ ویران نکرد؟

یعنی کرد .

آیا کشور های کوچک و ضعیف مسئول نا آرامی جهان اند ؟

یعنی نه

تا شمال نباشد برگ درخت شور می خورد ؟

یعنی نمی خورد .

این خط توست ؟

یعنی باور نمی کنم که این خط تو باشد .

گونه های جمله از نگاه ساخت :

جمله از نگاه ساخت دو گونه است :

جمله ساده

جمله مرکب

جمله ساده :

- جمله ساده جمله ایست که یک فعل داشته باشد .
- درامه منظوم « مکن همشیره گریان » سروده حیدر نیسان است .
- غبار کتاب افغانستان در میسر تاریخ را نوشته است .
- شفیع رهگذر مدیر مجله ژوندون بود .
- ابراهیم صفا شعر لاله آزاد را در زندان سروده است .
- کریم شوقی کت تنبور آواز می خواند .
- ناوک آواز خوان محلی بود .
- صوفی عشق‌ری دکانداری می کرد .
- پروفیسور غلام محمد مکتب صنایع نفیسه را اساس گذاشت .
- جمله ساده میتواند به گونه های مختلف انکشاف یابد .

جمله مرکب:

- جمله مرکب جمله ایست که از دو یا بیشتر فقره ساخته شده باشد .
- فقره گروهی از کلمه ها ست که دارای فاعل و فعل است ، مگر استقلال و تمامیت ندارد
- جمله مرکب دو گونه است :
- الف : جمله مرکب دارای فقره های برابر .
- ب - جمله مرکب دارای فقره های نابرابر .
- الف - جمله مرکب دارای فقره های برابر :

در جمله های مرکب گاهی فقره ها از نگاه اهمیت برابر اند که از روی این نشانه ها شناخته می شوند:

نخست - پیوستن فقره ها بهم باواو عطف ، چون این نمونه ها:

- سخنران پشت میکروفون رفت و به سخن آغاز کرد .

سخن ران پشت مکروفون رفت = فقره یکم

سخنران به سخن آغاز کرد = فقره دوم و هر دو فقره متوازن

- دوستم باغ خود را فروخت و به جایش یک موتر نو خرید .
 دوستم باغ خود را فروخت = فقره یکم
 دوستم به جای باغ یک موتر نو خرید. فقره دوم و هر دو متوازن .
 دوم - گاهی فقره ها هیچ پیوندی نمی داشته باشند که در نگارش
 باسمی کولن آنها را می پیوندند . این گونه فقره ها هم اهمیت برابر
 دارند و متوازن اند .
 اورسی را باز کرد؛ هوای تازه فراوانی به ششهایش فروبرد ؛ گل‌های
 سرخ باغچه را از نظر گذراند و به یاد آن روز افتاد . فقره های این
 جمله مرکب نیز متوازن اند .
 سوم - تکرار کلمه های ربط نیز نشانه توازن فقره ها شمرده می
 شود. مانند:

هم ... هم ، نه ... نه ، یا ... یا
 هم گندم تر است و هم آسیا کند است .
 هم لعل بدست آید و هم یار نرنجد .
 و در این مصرع ها از بیدل ، : هم و هم که نشانه یکجایی اند
 هم آبله هم چشم پر آب است دل ما
 یعنی دل ما آبله هم است .
 دل ما چشم پر آب هم است .
 دو فقره متوازن که یک جمله مرکب را می سازند .
 و نه نه یا نی نه که هر دو نشانه نفی اند ، مانند :
 نی قابل سودم ، نه سزاوار زیانم .
 نه وحدت سرایم ، نه کثرت نوایم .
 نه مضمون نقش می بندم
 نه لفظ از پرده می جوشم .
 نه خط شناس امیدم
 نه درس محرم بیم .

یا از چربی پرهیز کنید یا از تندرستی تان دست بشویید .

یا هر روز درس بخوانید یا از کامیابی چشم‌پوشید .
 یا منظم تمرین کنید یا از فوتبال دست بشوید .
 یا مکن با پیل بانان دوستی یا بنا کن خانه‌ی درخورد پیل
 4- گاهی تنها یک یا دو فقره را متوازن می‌سازد .
 کتاب خوب بخوانید ، نه هر کتاب را .
 آنان می‌آیند یا شما نزدشان می‌روید ؟
 او به خواندن ادامه بدهد یا نوبت رابه دیگری بگذارد؟
 5- کلمه‌های ربط ، مانند :
 اما ، ولیکن ، مگر ، ولی ، لیک که یکبار در آغاز فقره دوم مرکب
 می‌آیند . نشان برابری دو فقره اند .
 - همصنم به کتاب خانه رفته بودا مگر کتابی برای من نیاورد .
 - این درختان گل می‌کنند ولی میوه نمیدهند .
 - او از این جا رفت ولیکن وعده کرد که زود زود تلفونی خبر ما
 را بگیرد .

ب - جمله مرکب دارای فقره های نابرابر

گاهی در جمله های مرکب دارای فقره های نابرابر ، یک فقره پایه
 و چند فقره پیرو دیده می‌شوند .

در جمله های مرکب ، پیروها از این شمار اند :

- یکم _ پیروی وصفی
- دوم _ پیروی مفعولی
- سوم _ پیروی شرطی
- چهارم _ پیروی زمانی
- پنجم _ پیروی امتیازی
- ششم _ پیروی سببی
- هفتم _ پیروی غرض و مقصود
- هشتم _ پیروی نتیجه

نشانه ها و گونه های پیروی فقره ها :

- پیروی وصفی :

پیروی وصفی از کلمه ربط (که) شناخته می شود. فقره پیرو که پس از کلمه ربط که می آید اسمی را که پیش از آن آمده است وصف می کند .

- تویی را که تازه خریده بودم ، گم کردم .

تویی را گم کردم . = فقره عمده .

تویی را تازه خریده بودم = فقره پیرو .

فقره پیرو فاعل فقره پایه را وصف می کند .

گلی که تربیت دست باغبان نخورد

اگر ز چشمه خورشید سرزند ، خود روست

اگر گلی ز چشمه خورشید سرزند خود روست . = فقره پایه . آن که

تربیت دست باغبان نخورد = فقره پیرو .

- پیروی مفعولی :

پیروی مفعولی هم با کلمه ربط « که » مشخص می شود . در چنین جمله های مرکب ، فقره پایه به شکل فاعل ، پس از آن کلمه ربط و

بعد فقره پیرو به جای مفعول فقره پایه می آید :

- امروز آدمم که با شما صحبت کنم .

امروز آدمم = فقره پایه

با شما صحبت کنم = فقره پیرو .

- قول می دهم که از او بپرسم .

قول می دهم = فقره پایه

از او بپرسم = فقره تابع .

خوب است که انسان هنری داشته باشد .

خوب است = فقره پایه

انسان هنری داشته باشد = فقره پیرو

- پیروی شرطی :

پیروی شرطی با کلمه های اگر، تا ، هرگاه صورت می گیرد . فقره پیرو که فعل آن شرط وقوع فعل فقره پایه است ، پیش از فقره پایه و کلمه های ربط شرطی در آغاز فقره پیرو می آیند ، مانند :

- اگر فردا آفتابی باشد ، به ساحل بحر خواهم رفت .

فردا آفتابی باشد = فقره پیرو

فردا به ساحل بحر خواهم رفت . = فقره پایه

- تا خوب نخوانید ، نمی آموزید .

خوب نخوانید = فقره پیرو

نمی آموزید = فقره پایه

تا نیک ندانی که سخن عین صواب است

باید که به گفتن دهن از هم نکشایی

نیک ندانی که سخن عین صواب است = پیرو

باید که به گفتن دهن از هم نکشایی = پایه

- هر گاه بیمار نخواهد = پیرو

داکتر نمی تواند علاجهش کند . = پایه

- پیروی زمانی :

پیروی زمانی با کلمه های ربط و ربط مرکب قید زمان ، چون ، چو ، چونکه ، وقتی که ، هنگامی که ، هر وقت که ، همین که ساخته میشود .

به این ترتیب :

نخست کلمه های ربط ، سپس فقره پیرو و بعد فقره پایه جا می گیرد .

کلمه ربط + فقره پیرو + فقره پایه

- چون از کتاب قصه خوشم نمی آید ، آن را نخریدم .
- از کتاب قصه خوشم نمی آید = پیرو
- آن کتاب قصه را نخریدم = پایه
- همین که در شهر پا نهاد ، در جست و جوی کار شد .
- در شهر پا نهاد = پیرو
- در شهر در جست و جوی کار شد . = پایه
- هر گاه نام شایق جمال را می شنوم ، به یاد « فرسنامه » او می افتم .
- نام شایق جمال را می شنوم = پیرو
- به یاد « فرسنامه » او می افتم . = پایه
- پیروی امتیازی :

پیروی امتیازی با کلمه های ربط اگرچه ، هر چند ، گذشته از این که، علاوه بر آن که ، باوجود این که ، باوجود آن که ، با این که، با آن که ، ساخته می شود . ساختار این جمله ها نیز از کلمه ربط شروع میشود، سپس فقره پیرو و پس از آن فقره پایه می آید ، بدین گونه :

کلمه ربط + فقره پیرو + فقره پایه

مثال :

- با وجود آن که اسباب سفر را فراهم کرده بود ، از رفتن منصرف شد .

اسباب سفر را فراهم کرده بود = پیرو

از رفتن منصرف شد . = پایه

هر چند که ناتوان عشقم

در معرکه پهلوان عشقم (واقف)

ناتوان عشقم = پیرو

در معرکه پهلوان عشقم = پایه

- اگر چه از آن فلم خوشش نمی آمد ، با ما به سینما رفت .
از آن فلم خوشش نمی آمد = پیرو
با ما به سینما رفت = پایه

- پیروی سببی :

در پیروی سببی فقره های پیرو با کلمه های ربط چون، چون که ،
از آن جا که ... پیش از فقره پایه می آیند ، و فقره های پیرو با کلمه
های ربط که ، چه ، تا ، تا که ، زیرا ، زیرا که ، چرا ، چرا که ، بنا
بر این ، بنا بر آن... پس از فقره پایه جا می گیرند .

- چون عجله داشتیم ، منتظر شما شده نتوانستیم .

عجله داشتیم . = پیرو

منتظر شما شده نتوانستیم . = پایه

- از آن جا که رخصتی سه ماه است ، می توانیم به کشور دور تری
برویم .

رخصتی سه ماه است . = پیرو

می توانیم به کشور دور تری برویم . = پایه

- چون کارخانه گی اش تمام شد ، چراغ را خاموش کرد .

کارخانه گی اش تمام شد . = پیرو

چراغ را خاموش کرد . = پایه

- دیروز به خانه ما آمد ، تا از احوال من با خبر شود .

- به من تلفون کرد ، زیرا که فکاهی نوی می خواست بگوید .

- دوستم یک ماه می شود که به خانه ما نیا مده است ، زیرا که در

این یکماه مصروف امتحان ها بودم .

- پیروی غرض و مقصود :

در این گونه پیروی فقره پیرو با کلمه های ربط که ، تا، تا که ، برای این که، برای آن که ، ... به فقره پایه میبوندند . و فقره پیرواکثر پس از فقره پایه می آید ، بدین گونه :

فقره پایه + کلمه ربط + فقره پیرو

نمونه ها :

- خاهرم به بازار رفت ، تا پیراهنی برای عروسی خود بخرد .
خاهرم به بازار رفت . = پایه
پیراهنی برای عروسی خود بخرد = پیرو
- دوست من تیزرفتار خود را فروخت ، برای اینکه بتواند یک موتر بهتر بخرد .
دوست من ، تیزرفتار خود را فروخت . = پایه
آن دوست موتر بهتر می خرد . = پیرو

- پیروی نتیجه :

پیروی نتیجه با کلمه ربط (که) ساخته می شود ، بدین معنا که فقره پیروی با کلمه ربط که با فقره پایه که نخست می آید، می پیوندد . بدین صورت :

فقره پایه + که + فقره پیرو
او آهسته سخن می گفت ، که کسی سخنش را نشنود
- او آهسته سخن می گفت . = پایه
کسی سخنش را نشنود = پیرو
- ما در افسانه می گفت که کودکش خواب شود .
مادر افسانه می گفت = فقره پایه
کودکش خواب شود = فقره پیرو
او گلاب سرخی را کند که به دوستش بدهد .
- او گلاب سرخی را کند = فقره پایه
به دوستش بدهد = فقره پیرو

عبارت

عبارت همنشینی دو واژه مستقل یا چند واژه مستقل و نا مستقل است که باهم پیوند نحوی دارند ، مگر معنای تام و کاملی را بیان نمی کنند . به دیگر سخن ، عبارت پاره نا تمامی از جمله است .

عبارت چهار گونه است :

یکم _ عبارت اضافی

دوم _ عبارت بدلی

سوم _ عبارت عدد و معدود

عبارت اضافی

اضافت ، پیوستگی دو اسم یا یک اسم و یک صفت با یک کسره را می گویند ، که واژه نخستین مضاف و واژه دومین مضاف الیه نامیده می شود.

هرگاه اسم نخستین به الف و واو ختم شود ، بین مضاف الیه و مضاف حرف یا نوشته می شود ، مانند: دریای خروشان و اشکهای مظلوم آلود بخارا و آرزوی مادر.

اگر مضاف الیه به هی غیر ملفوظ پایان یابد ، بالای هی همزه که سر یا است ، نوشته می شود ، مانند : مجسمه مرمرین و شاهنامه فردوسی

اگر مضاف الیه به کانسو ننت بینجامد ، کسره اضافت نشانه نوشتاری ندارد ، چون این مثالها : گلستان سعدی و شیر نیستان . هی ملفوظی یعنی هبی که

در تلفظ می آید در این جا حکم کانسونانت را دارد، مانند : گناه بزرگ و راه راست .

گونه های اضافت

اضافت هشت گونه است ، از این قرار :

- یکم _ اضافه ملکی
- دوم _ اضافه اختصاصی
- سوم _ اضافه بیانی
- چهارم _ اضافه تشبیهی
- پنجم _ اضافه استعاری
- ششم _ اضافه ایجادی
- هفتم _ اضافه نامیده یی
- هشتم _ اضافه تشبیهی

عبارت اضافی ملکی :

در عبارت اضافی ملکی ، کلمه اول (مضاف) دارای کلمه دوم (مضاف الیه) است ، مانند : دست من ، دامن تو ، مال مردم ، دختر همسایه ، گرز رستم ، کافی ملنگ ، کباب فروشی داد خدا ، هر کاره خلیفه نظام .

عبارت اضافی اختصاصی :

در عبارت اضافی اختصاصی ، کلمه نخستین (مضاف) پیوسته به دومین (مضاف الیه) است ، مانند کنار دریا ، بند ساعت ، ورق کتاب ، سرپوش قلم ، دسته چاقو .

عبارت اضافی بیانی :

در عبارت اضافی بیانی یا در اضافه بیانی واژه دوم (مضاف الیه) نوع و ماده واژه نخستین (مضاف) را بیان می دارد ، چون:

جراب نخی ، دستبند نقره ، نگین الماس ، گوشواره پلاتین ، موتر
تیز رفتار ، سگ شکاری ، گیلان چای خوری .

عبارت اضافی تشبیهی :

در عبارت اضافی تشبیهی ، واژه نخستین به دومین تشبیه می شود ،
مانند : لب یاقوت ، موی سنبل ، ابروی کمان که اکثر به صورت
سرچپه کاربرد دارد . یعنی واژه دومین به نخستین تشبیه می شود،
چون:
خرگاه آسمان ، عروس بهار، کاتب تقدیر ، دیو شب ، تیر نگاه .

عبارت اضافی استعاری :

در چنین عبارت اضافی ، مضاف الیه به چیزی یا کسی تشبیه می
شود ، خود آن چیز یا کس پدیدار نمی گردد ، بل که یکی از لوازم
آن در جای مضاف می نشیند ، مانند :
دست زور = زور به شخص تشبیه شده است ، که پدیدار نیست و
لازم آن که دست است به جای مضاف قرار گرفته است .
شهر خیال = خیال به پرنده یی تشبیه شده ، که در بیان نیامده
است ، مگر شهر آن در جای مضاف نشسته است .
عنان خشم = خشم به اسب تشبیه شده است . خود اسب پنهان مانده
، مگر عنانش مضاف قرار گرفته است .

- اضافت ایجابی :

در این نوع اضافت ، واژه نخستین (مضاف) ایجاب شده و یا ساخته
شده توسط واژه دومین (مضاف الیه) است ، مانند :

شاهنامه فردوسی ، تاریخ غبار، دیوان حافظ ، مثنوی مولانا ،
سلامان و ابدال جامی ، قمار باز داستایفسکی ، مونالیزای میکلانج
، اتلولی شکسپیر ، بینوایان هوگو، دیوان شرقی غربی گویتیه .

اضافت نامیدنی :

دراضافت نامیدنی ، مضاف به نام مضاف الیه نامیده شده است ،
مانند مسجد خواجه پارسا ، سینمای پامیر، پل محمود خان، گذر
عاشقان و عارفان ، مسجد حاجی یعقوب ، کوچه علی رضاخان

اضافت توصیفی :

این گونه عبارت از صفت و موصوف ساخته می شود . شاید
موصوف با یک صفت بیاید یا با چندین صفت و شدت دهنده ها ،
مانند : کودک هوشیار و باغ بزرگ سر سبز خوش آب و هوای پر
گل لاله .

یادداشت:

هر گاه عبارت توصیفی واژگون شود به ترکیب بدل میشود، اسم یا
صفت مرکب می شود مانند: مرد پیر که پیر مرد میشود ، نام نیک
که نیک نام و بچه غریب که غریب بچه میشود .

عبارت بدلی :

این عبارت شامل نام و بدل آن است .
بدل چیست ؟

بدل نام ، لقب ، پیشه ، مقام ، رابطه خویشاوندی و دیگر مشخصه های نام می باشد . کوچکترین عبارت بیانی از دو کلمه ساخته میشود ، مانند :

بهرام پسر م ، محمود غزنوی ، فردوسی شاعر ، سنایی صوفی ، ما محصلان ، رستم دستان ، فرود سیاوش ، برات کته ، اسحاق نعلبند (یکی از پهلوانان کابل) ، اسماعیل سیاه ، ناصر خسرو ، شیر توله چی (توله نوازی که نخستین زنگال رادیوی کابل را نواخت) اشکال انکشاف یافته آن ، مانند :

محمود پسر سبکتگین ، عنصری ملک الشعرا دربار غزنه ، محمود طرزی - بنیان گذار سراج الاخبار افغانیه ، بهاء الدین محمد - سلطان العلماء پدر جلال الدین محمد خداوند گار بلخ . عزیز لنگر زمین - یکی از عیاران کابل .

عبارت عدد و معدود (شماره و شمرده شده) :

عبارت عدد و معدود چنان که از نامش پیداست دو کلمه است ،

یعنی :

پنج شهر

پنج = عدد

شهر = معدود

عدد + معدود

عدد واژه عربیست و شماره معنا دارد . معدود نیز واژه عربیست و در زبان دری شمرده شده می گوئیم .

پس به جای عدد و معدود ، شماره و شمرده شده می توانیم بنامیم . چنان که نوشتیم ، شماره و شمرده شده دو واژه اند ، مگر با وابسته های عددی و کلمه های دیگر ، به چند کلمه می رسند ، مانند :

دو روپیه ، پنج دالر ، شش اوپرو ، یک نکتایی ، دو کمر بند، سه دانه قلم ، یک جلد کتاب ، چهار و نیم کیلو آرد ، پنج گیلان آب ، ده ورق کاغذ سفید جلادار، دوچرخه تار کاغذ پران .

عبارت اسمی :

در این گونه عبارت اسم یا صفت اشاره یا (چنان که در این کتاب نامیده شده است) معین کننده ها و یا اسم با نشانهء نکره می آید مانند:

این خانه ، این کوچه ، آن مکتب ، آن باغچه ، همان دوستم ، همین راه و کتابی ، خانه یی ، مغازه یی ، گیتاری ، نوازنده یی ، آواز خوان خوش آوازی و ...

عبارت مصدری :

این گونه عبارت بر محور اسم فعل یا مصدر ساخته میشود ، چنانکه :

در جمله « دروغ گفتن گناه بزرگ است . »
دروغ گفتن عبارت مصدریست .

در جمله « آدم شناختن آسان نیست . »
آدم شناختن عبارت مصدریست .

در جمله « سخن شنیدن مایه دولت است . »
سخن شنیدن عبارت مصدریست .

عبارت مفعولی :

در این گونه عبارت اسم با نشانهء معرفه یا با نشانهء نکره می آید ، چون :

در جمله « کتاب را آورد . »
کتاب را عبارت مفعولی است .
در مصرع « بهار را چه می کنم بتا بهار من تو ای . » بهار را
عبارت مفعولیهست . در بیت :
دستی دهم به یار که بد مست می رود
دستی به دل نهم که دل از دست می رود

دستی به جام باده و دستی به زلف یار
دست دگر کجاست که خاکی به سرکنم
دست دگر عبارت مفعولیهست .

عبارت پیشینه یی :

عبارت پیشینه یی از کلمه های اضافه یا پیشینه ها و متمم فعل
ساخته میشود ، چون این مثالها :
تا قندز ، از مکتب ، در افغانستان ، بر دیوار اشکال ساده آن را
نشان می دهند . این اشکال می توانند انکشاف یا بند ، چون :
بر دیوار فرسوده باغ بزرگ ، یا تا چند کیلو متری حومه شهر کهنه
قندز . از باغچه خاموش و خزانده روز جمعه مکتب .

عبارت فعلی :

عبارت فعلی آن است که فعل با اسم یا صفت یا قید می آید ، چون :
خوانده بودند ، دوست دارم ، خوب می رقصد ، خوشبو است ،
شتابزده می آید ، دو به دو گپ می زدیم ، بی سر می خواند .
همچنان صفت همراه فعلهای است ، بود ، شد ، می شود ، گشت می
گردد عبارت های فعلی می سازند ، مانند :

سرخ شد ، گرم می شود ، کبود گشت ، پیر می گردد ، خوش می شوم ، هوشیار است .

گفته یا اترانس Utterance

گفته که شبه جمله هم نامیده می شود ، یک یا چند کلمه است که حالات و مفاهیم کاملی را بیان می دارند. گفته ها جمله نیستند ، مگر مانند جمله مستقل به کار می روند و در ادای معنا نیازمند جزء دیگری نیستند.

همه کلمه های مستقل و نامستقل صوت : واه واه ، آخ ، اف ، به ، به . شرشرر ، تپ تپ ، عوعو ، میومیو ، کلمه های خواندن و راندن جانوران ، مانند: چو ، چخ ، پشت ، باه باه ، به به ، کش.

کلمه های ندا بامنادا : خدایا ، یارب ، ای روزگار .

کلمه های خطاب ، خدایا ، دلبرا ،

قسم با پیشینه « به » به سرت ، به قرآن ، بخدا در « هیهات ، چو برق پرفشان رفت .» (بیدل) واژه « هیهات » در « ای چرخ فلک! خرابی از کینه تست » نداومنادا های « ای چرخ فلک !»، گفته ها اند .

و این ساختار های نحوی : سلام ، خدا حافظ ، نام خدا ، شب به خیر ، سفر به خیر ، شب تان خوش ، شا باش ، به چشم ، بلی ، بسیار خوب ، عجب از گفته ها به شمار می آیند .

.
. .
. .
. .
. .
. .
. .
. .

.....

کتابنامه :

- افغانستان در میسر تاریخ، میر غلام محمد غبار، تهران ۱۳۷۴
- اوستا ، گزارش و پژوهش جلیل دوست خواه ، چاپ سوم، در دو جلد تهران ۱۳۷۵
- اوستا ، نوشته و تحقیق هاشم رضی ، تهران ۱۳۶۳ .
- بخارا(مجله) ویژه نامه زبان شناسی، شماره ۶۳ ، ۱۳۸۶
- تاریخ ادبیات در ایران ، دکتر ذبیح الله صفا ، پنج جلد و هشت بخش چاپ دوازدهم ، انتشارات فردوس ، ۱۳۷۲ - ۱۳۷۱ .

- تاریخ ادبیات فارسی ، یو گینی ادواردویچ برتلس ، ترجمه سیروس ایزدی ، دو جلد ، چاپ اول ، انتشارات هیرمند ، ۱۳۷۴ ، تهران
- تاریخ زبان فارسی ، دکتر پرویز نائل خانلری ، چهار جلد انتشارات فردوس ، ۱۳۷۷
- تاریخ مختصر ادبیات ایران ، استاد علامه جلال الدین همایی ، به کوشش ماه دخت بانو همایی .
- چهار مقاله ، نظامی عروضی ، تصحیح قزوینی ، چاپ دیبا
- دومین همایش فرهنگ باستانی و شناخت اوستا ، در دو جلد به کوشش میر شاهی پاریس ۱۹۹۷
- دستور جامع زبان فارسی ، همایون فرخ ، هفت جلد در یک مجلد ، چاپ علمی ۱۳۷۷
- دستور زبان فارسی ، استاد بیتاب ، پوهنهی ادبیات ، ۱۳۳۳
- دستور زبان فارسی ، دکتر پرویز نائل خانلری ، چاپ نهم ، تهران ۱۳۸۲
- دستور زبان معاصر دری ، محمد نسیم نکهت سعیدی ، انتشارات پوهنهی ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل میزان ۱۳۴۸
- دستور نو ، حسن ناظمی ، چاپ سوم ۱۳۴۲
- زبان شناسی و زبان فارسی ، دکتر پرویز نائل خانلری ، چاپ ششم ، انتشارات توس ۱۳۷۲
- زبان وزبانشناسی ، رابرت ا. هال ، ترجمه دکتر محمد رضا باطنی ، تهران ، ۱۳۶۳
- سبک شناسی ، بهار ، چاپ پنجم ، تهران ۱۳۶۹ ، مجلد نخستین از سه جلد .
- سرچشمه ، تصوف در ایران ، سعید نفیسی ، تهران ۱۳۳۶ .
- سو مین همایش پژوهش در فرهنگ باستانی و شناخت اوستا ، در سه جلد ، بکوشش مسعود میرشاهی ، پاریس ۱۹۹۸ .
- مفاتیح العلوم ، خوارزمی ، ترجمه حسین خدیوجم ۱۳۶۲

– موسیقی شعر ، دکتړ محمد رضا شفيعی کډکنی ، چاپ پنجم ، بهار
۱۳۷۶ ، لیتو گرافی کوهرنگ ، چاپ نقش جهان